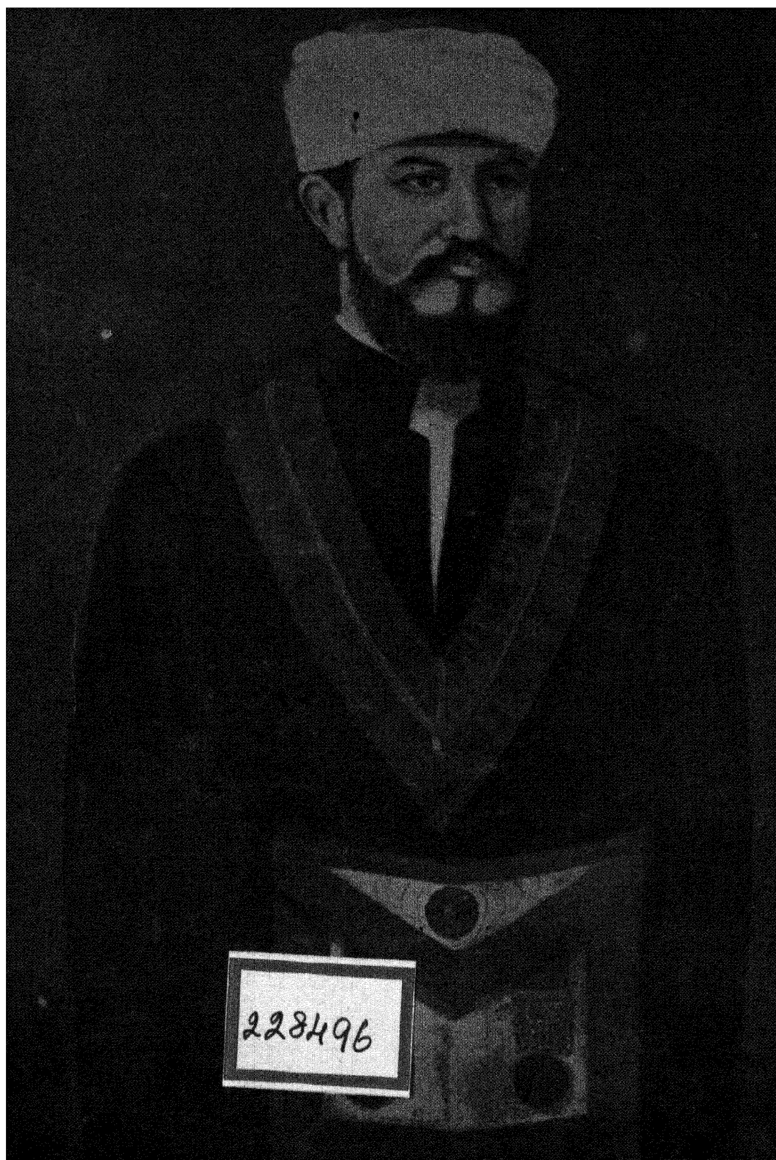


زندگانی وفلسفهٔ اجتماعی وسیاسی

سیّد جمال الدّین افغانی

فهرست مندرجات

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

بنام خداوند بزرگ جهان

آغاز

پیش از آنکه بآراء ومعتقدات سید جمال الدین افغانی آشنا شوم نامش را بارها از پدر بزرگوارم که از مردان روحانی وسیاسی پاکباز بودشنیدم.

وباآنکه کودك دبستانی بودم بنام‌واندیشه‌های سید مترنم‌میشدم ودرنتیجه ازسال هزارو سیصدو شش خورشیدی در روزنامه‌های درجه اول چاپ رشت مقالات پرشوری می‌نوشتم و ازآنزمان تاکنون هرچه کتاب ورساله درباره سید درعالم‌عربی منتشرشده‌است بدقت خوانده‌ام ویاد داشت هائی برای خود برداشتم وازآنچه که مسلمانان هند وافغان نوشته‌اند بهره برده‌ام و هرروزی که ورقی از دفتر ایام میگذرد بآراء حکیمانه سیدجمال‌الدین بیشتردل‌بستگی‌پدیدآید شاید تربیت ومحیط خانوادگی وتحصیل در معارف اسلامی وسفرهای پی درپی در دشت و هامون عراق عرب وایران و برخورد بامردان بزرك و مشهور سیاسی و وروحانی‌ومذهبی‌واخلاقی ومطالعات دراوضاع واحوال اجتماعی‌وسیاسی خاورمیانه وآشنائی بمرام‌وکارهای حوزه‌های پریشان‌وآشفته وپراکنده اجتماع‌ما بقول شاعرجاودانی‌حافظ :

عشق میخواست کزین‌شعله چراغ افروزد

برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد

بیشتر ازپیشتر شیفته کردارو گفتارحکیم بزرك‌اسلامی‌سیدجمال‌الدین

افغانی شدم .

آری درخلال مدت تحصیل وورود در گود سیاست وعالم روزنامه نگاری و مراحل مختلف اداری دوره روزنامه « العروة‌الوثقی » روی میز تحریرم بوده‌است .

بعدازوقایع شهریور هزارو سیصدو بیست خورشیدی اجمالی از یادداشت های‌خودرا درباره سید دردوره‌دوم وسوم مجله‌ادبی واجتماعی ماهیانه « گلهای رنگارنگ» «که از مجلات‌خوب‌آن زمان بود» منتشر نمودم‌وازدور ونزدیك موردنوازش وتقدیر دانشمندان دل‌سوخته‌اسلامی قرارگرفت تاآنکه درتبریز بهمت گروهی ازجوانان‌پاك دل برهبری آقای حاج میرزا عباسقلی مجتهد واعظ چرندابی آن اوراق بشکل رساله جداگانه ای‌چاپ‌شد درآن روزگار مبهم که‌افق سیاسی کشوردرتاریکی ووحشت‌پردامنه‌ای‌فرورفته‌بود .

بدبختانه‌دشمنان کشوردرهنگام‌حکومت‌پیشه‌وری‌بنگاه‌مطبوعاتی مارا درتبریزبهم‌زدند ورساله «ردنیچریه» سید را که بحواشی نویسندهٔ ناچیز این سطور دو مرتبه درتبریز چاپ شده بود بیغما بردند و ناچار نود صفحه از رساله مزبور که خالی از غلط چاپی نبود بزحمت منتشر گردید .

ولی درآن هنگام جوانان پاك ایرانی وغیور ومسلمانان‌آن‌خطهٔ زرخیز باوجود حکومت وحشت وترور نوشتهٔ ناچیزم را چون ورق زر میخریدند وبامادران‌وپدران داغدیده خود گوشه‌ای‌خزیده وبنام تجدید عظمت اسلام و ایران باچشمانی اشکبار میخواندند و نفرین برمسببان بدبختی عالم اسلام می‌فرستادند، آری تجلیات روحی‌مردان بزرگ امثال

سید جمال الدین است که روزنه امیدی بروی جوانان جهان اسلامی می گشاید.

دراین مدت بسیاری از برادران مسلمان نامه های پی درپی نوشتند وخواستار چاپ این کتاب شدند چون بعضی از کوته نظران همان نوشته های چاپی را سرهم بافتند وبنام خود منتشر نمودند ونامی هم ازنویسنده اصلی آن نبردند .

دریکی ازروزها آقای ابوالفضل حاذقی که درسفر دور ودرازخود به تهران بازگشت کرد بمن گفت ازسفرغرب ایران که بهمراه آقای سید هبة الدین مجتهد شهرستانی بود اوراق چاپی مرا برای آقای شهرستانی خواندند وهمه افسوس میخوردند که چرا این رشته ناتمام ماند وسپس درجلد هشتم مجله هفتگی « آئین اسلام» چاپ تهران بنام «سیدجمال الدین افغـانی وافکار او » یك سلسله مقالات منتشرساختم واینك بهمت آقایان حاذقی وسرکار سروان کاظم ـ کاظم زاده ایرانشهر و بکوشش شرکت نسبی اقبال وشرکاء »بمناسبت صدو بیستمین سال تولد سید ـ جمال الدین(۱) بخشی ازکتاب خود را تقدیم برادران مسلمان مینماید .

مخصوصاً کوشش آقای کاظم ـ کاظم زاده ایرانشهر درچاپ کتاب شایستهٔ همه گونه تقدیر است . آری آنچنان عارف ودانشمند وارسته ای را مانند ایرانشهر چنین همشیره زاده ای سزد که خوشبختانه هردو از شیفتگـان آثار سید جمال الدین افغانی میباشند سپاس خدایرا که پس از تألیف و نشر شرح احوال و عقاید « شیخ احمد احسائی » و رساله « زندگانی وفلسفه حاج ملاهادی سبزواری » سومین شماره از تذکره

---

۱ ـ تاریخ تولد سید جمال الدین افغانی درشعبان هزارو دویست و پنجاه چهار هجری قمری بود .

مدرسی » را بنام « زندگانی فلسفه اجتماعی و سیاسی سید جمال‌الدین افغانی » چاپ ومنتشر میسازد .

بهمت جوانان پاکدل ایران و اسلام امید است که بنای عظمت اسلامی را تجدید سازد تا با افشاندن بذر آراء ومعتقدات بزرگان اسلام وتصویر نموداری از شرح زندگانی و فداکاری آنان در راه آدمیت نهالهاوشکوفه هائی بروید ومانند ستاره ای‌درخشان برفرق‌قرون واعصار نورافشانی نماید .

طهران ۱۵ مهر ۱۳۳٤ خورشیدی

مرتضی مدرسی چهاردهی

مردان بزرگ تاریخ

سرگذشت مردان بزرگ تاریخ درسی‌برای تربیت ملتهاست زیرا درکمون بسیاری ازافراد هرملت استعدادهای نهفته‌ای موجود است که شرح زندگی وسرگذشت اینگونه افرادآن استعداد هارارشد وپرورش میدهد وموجب‌بروز وظهورآنها میگردد .

درمیان مردان تاریخ ،بعضی افراد اینقدر بزرك وبااهمیت هستند که ملتهای متعددی آرزومندندآنهارا ازخود بدانند و ازمفاخر خویش بشناسند ونام‌آنهارا وسیلهٔ افتخاروسربلندی قراردهند .

سیاستمدار ودانشمند مشهور سیدجمال‌الدین اسدآبادی معروف بافغانی یکی‌ازهمین مردان بزرك تاریخ بشمارمیرودکه نظیروی‌راکمتر میتوان دربین مردان تاریخ جهان یافت . اودر دورانی که سراسر شرق را ظلمت جهل واغراض پست وکوچك زمامداران فراگرفته بود بمثابهٔ خورشیدی‌تابناك درآسمان این‌صفحات شروع بنورافشانی کرد وباقدرت

عظیم معنوی واستعداد خارق‌العادهٔ شخصی خویش چنان تکانی بملتهای مسلمان که همه درخواب عمیقی ازجهل وغفلت وبیخبری فرورفته بودند داد که‌نه تنها آنهارا بیدار کرد بلکه‌بسرعت درراه مبارزه برای‌تحصیل حقوق‌خویش براه‌انداخت .

افکاربلند ورسای مرحوم سید جمال الدین چنان در روح مردم مشرق‌زمین‌رسوخ کرد که‌زمامداران مستبداینممالك‌باهیچ نقشه‌وتدبیری نتوانستند مسیرملتهای خودرا از راهی که سید جلوپای آنهاگذاشته بود تغییر دهند . قدرت منطق سید تمام پرده‌های خودخواهی وخودپرستی زمامداران شرق راکه دربرابر ترقی ملتها مانند سد سکندر حاجب و مانع بود پاره کرد . هوش ودرایت سید درحسن تشخیص دردهای ملت مسلمان اورابمنزلهٔ حاذق‌ترین طبیب برای‌معالجهٔ آندردها بیرون آورده بود . نقشه‌هائیکه‌سیدبرای‌بیداری‌جامعهٔ مسلمان‌خاصه‌ملتهای‌ایران ومصر عثمانی وافغان کشیده‌بودپشت سیاست دولتهای مغرب زمین راکه‌مایل بودند همواره دراینکشورها نفوذ سیاسی واقتصادی داشته باشند بلرزه درآورد وآنهاراسخت بوحشت وهراس انداخت .

سید از نوابغی بودکه بعمیق ترین احتیاجات ملتهای مشرق زمین پی‌برده‌بودوباکمال‌شهامت‌سیادت ورهبری‌این‌ملتهارادرپاره کردن‌حجابهای جهل وتاریکی وغفلت وبیخبری‌وفساداخلاق‌ازنفاق وخودبرستی وتنگ نظری ونفع طلبی زمامداران بعهده‌گرفت وبایك شهامت بینظیری تمام مشکلات وموانع راکه از اطراف اورا احاطه‌کرده بود نادیده‌گرفته و وبانیروی‌ایمان واستقامت مسافت زیادی درراه‌آزادی ونجات ملتهاپیش رفت‌وپیوسته‌نقشه‌های‌زعمای‌مستبدایران وعثمانی‌وصحنه سازیهای‌دولتهای

استعماری غرب را نقش بر آب کرد وازمیان برد و تا آخرین فرصتی که داشت درراه رسیدن بهدف بزرگی که درخاطر میپرورانید جهد وتلاش کرد و جزمرگ هیچ عاملی نمیتوانست مانع تقدم وپیشروی اودرحصول مقصود گردد.

کتابیکه اینك بازحمت وسعی ممتد دانشمند محترم آقای مرتضی مدرسی چهاردهی تألیف و باهمت ومجاهدت شرکت نسبی اقبال وشرکاء و بازحمات شبانه‌روزی سرکارسروان کاظم کاظم‌زاده درتصحیح آن طبع و ونشر میشود دست خوانندگان محترم کتاب را گرفته وقدم بقدم باسید جمال‌الدین دراین راه پرمناظره ومبارزه‌ای که سید درطول عمرخودطی کرده جلو میبرد و آنهارا باافکار بلند ونقشه‌های وسیع و قدرت بزرك روحی ومعنوی این نابغهٔ بزرك شرق زمین بخوبی مأنوس و آشنا میسازد ماتوفیق مؤلف دانشمند و ناشر غیرتمند کتاب را از خدا خواستار و امیدواریم جامعهٔ زبان فارسی ایرانی وافغانی ازاین کتاب استفاده‌ای بزرك بنمایند.

تهران بهمن ماه ۱۳۳٤

ابوالفضل حاذقی

۱ ـ سیدجمال‌الدین درچهرهٔ صدراعظم

افغانستان

سیدجمال‌الدین پس از پایان تحصیلات علوم اسلامی بهندوستان رفت ویك‌سال وچندماه درآنجا ماند وریاضیات جدید را فراگرفت وبرای ادای مراسم حج به‌حجاز شتافت ویك‌سال مسافرت حج‌طول کشید چه‌از شهرستانی به‌بادیه‌ای رهسپار میشد واز بادیه‌ای به‌شهری سفر میکرد تادر سال هزارو دویست وهفتادوسه هجری‌قمری بمکه مشرف شدوخانه خدارا زیارت نمودو بسیاری‌ازعادات‌وشئون اجتماعی‌ملل اسلامی آگاه شدوبریشه اخلاق‌وبدبختی شرق داناگردید وازهرخرمنی خوشه‌ای چید وازهر دانشی گلی بدست‌آورد وپس‌ازپایان مراسم‌حج باکاروان افغان‌بافغانستان‌رهسپارشد ودرزمان‌حکومت امیردوست محمدخان واردگارد دولتی شد .

هنگامیکه‌امیر دوست‌محمدخان حمله‌بهرات‌کرد تاآن‌دیاررااز‌سلطان احمدشاه که داماد‌وپسر عمویش‌بود بستاندسید درجرگه همراهان‌ولشگریان درمحاصره همراه‌او بودوپس‌از مدت‌زیادی که محاصره گذشت ودروازه‌شهر هرات‌را بازکردند وفتح نصیب‌آنان‌شد تاوفات امیر سید همراه وهمکارشان بودوامیر فرمانروائی رابولیعهدش امیرشیر علی‌خان درسال‌هزار ودویست و هشتادهجری برابر۱۸٦٤ میلادی سپرده‌بود ، محمدرفیق‌خان وزیرش باامیر تازه‌کار پیشنهاد کردکه برادران‌خود مخصوصاً برادر بزرگتررا زندانی کند وهرگاه‌کوتاهی نمایدفتنه وآشوب درافغاق خواهدافتاد وبرادران‌امیر برای بدست‌آوردن حکومت تولید فساد وانقلاب خواهندنمود درجرگه لشگریان هرات سه‌نفراز برادران امیر بودند ۱ ـ محمداعظم‌خان ۲ ـ محمداسلم‌خان ۳ ـ محمدامین‌خان ، برادربزرگتراز همه‌محمد افضل‌خان بودکه نیروی‌نظامی او بیشتراز دیگران‌بود ومحبوبیت بسیاری درمردم داشت .

بنا بمقتضیات واوضاع واحوال سید جمال‌الدین بمحمداعظم خان کمك مینمودوهنگامیکه سه برادر دانستندکه تدبیرامیرجدید ومشورت‌وزیر خائنش ازچه‌قرار است راه فرار را در پیش گرفتند ودر شهرها وکوهها وبیابانها پراکنده شدندوهریك بشهری که درزمان‌پدر خودحاکم بودندبشتافتند وآن دیاررا پناهگاه خود قراردادند فتنه‌ها آغاز شدوشعله‌های انقلاب‌داخلی روز بروزدامنه پیداکرد تاکارمحمد اعظم‌خان وبرادرزاده‌اش امیرعبدالرحمن‌خان بالاگرفت وبه‌کمك‌وراهنمائی سیدجمال‌الدین پایتخت‌را تصرف نمودندوامیر

محمدافضل پدرامیر عبدالرحمن‌خان اززندان غزنه بیرون آمد وامیرافغانستان گردیدودوسالی ازحکومتش نگذشت که وفات نمودومحمد اعظم برادرش‌جانشین او گردید ومقام‌ومنزلت سیدروزبروز درنزداو زیادتر گشت واورابجای‌وزیر اول‌خودکه درحقیقت صدراعظم خود بود قرارداد .

چه‌خاندان‌رسالت وعلم وتقوی وشجاعت وشهامت سیددرآن دیاربی مانند بود وازآغازکار درترقی وپیشرفت امیرمحمد اعظم کوشش وفداکاری نمودودر تمام‌کارهای کوچك وبزرگ باسید مشورت میکرد واورادر جریان کارمیگذاشت وخیلی‌مورد اعتمادامیر بود .

سایر امیران افغان که مستبد بودند باکارکنان دولت خود مشورت نمی کردندودر تاریخ‌افغانستان تنهااین امیر بودکه باسیدمشورت میتمود وهر گاه‌بدگمانی اونبود باحسن تدبیرسید جمال‌الدین افغانستان بسوی‌خوشبختی وکمال میرفت وازکاروان فرهنگ و تمدن مدتها دور نمی افتاد .

چنانکه‌پس‌ازسالیان‌درازمی بینیم ومی‌شنویم ومی‌خوانیم که جوانان پر شورودانشمندان افغان‌مانند سایر برادران اسلامی‌هنوز به‌کلمات‌وسخنان سید جمال‌الدین مترنم میشوند وبرای دردها ودواهای اجتماعی خوداز نوشته‌هاو آثاراو الهام میگیرند .

افسوس که امیر بسیاری ازکارهای‌بزرگ کشور رابخویشاوندان‌جوان وبی‌تجربه‌وبی‌سواد سپرد وازبی‌تجربگی‌آنان دامنه‌جنگ‌وستیزز یادتر گردید یکی‌ازآنان که حاکم‌قندهار بود ودرمقام ومنزلت برابر شیرعلی‌خان حاکم هرات‌بود وبجز نامی ازحکومت نداشت‌در اندیشه خام افتادکه درنزد پدر و سایر برادران بزرگتر جلوه‌گر شود ازدر جنك وارد شدودر عرصه‌کارزار باکمال‌تهور وشهامت پیش میرفت وبصد سربازسلحشور حمله‌ور گردیدوصف دشمن‌را پراکنده‌ساخت وترس ووحشت دردلهای لشکر دشمن‌راه انداخت درآن گیرودار عرصه‌نبرد فرمانده‌نیروی امیرشیرعلی‌خان ناگهان متوجه شد که‌برادرزاده امیرش بانهایت غرور وتهور ازلشکریان قندهاری جداشده با چیره‌دستی دستگیرش کرد وقندهاریان پراکنده‌شدند ونیروی لشکر امیرشیر علی‌خان جان گرفت وبسوی‌قندهارشتافت‌تاآنجا راتصرف‌نمود وجنگ‌دوباره آغازشد وبیگانگان‌شیرعلیخان راکمك‌نمودند وزروسیم مابین‌روساءوامیران امیرمحمداعظم‌خان بخش کردند وپیمانشان‌را باپول شکستند و خیانتها شد وپس‌ازجنگ‌های‌پی‌درپی امیرشیرعلی‌خان فاتح گردید وناچارامیر محمداعظم خان وبرادرزاده‌اش امیر عبدالرحمن خان فرارکردند وامیر عبدالرحمن‌خان بسوی‌بخارا شتافت وامیرمحمد اعظم‌خان بایران‌آمد وپس‌از چندماه اقامت

درخراسان که بقصد تهران حرکت کرد در نیشابور وفات نمود وامیری خردمند وعادل بود ومقتضیات گاهی اوراوادار بسهم کاری مینمود .

سیدجمال الدین درکابل ماند و بمناسبت سیادت واحترام بخاندان نبوت وازترس آشوب مسلمانان که بسادات خصوصاً بسیدجمال الدین علاقمند بودندو ندیده‌اش گرفتند اما رجال دولت ازکید ودوروئی منصرف نشدند ودر پی بهانه‌ای بودند که رفتار وگفتار سیدرا بزشتی جلوه‌دهند تامردم کم کم ازاو گریزان شوند وانتقامی از وی بگیرند سید ناچار چنان مصلحت دید که از افغانستان دورشود واجازه‌سفر حج‌را گرفت واجازه دادند که بسوی خانه‌خدا بشتابد بشرط آنکه ازراه ایران مسافرت نکند تامبادا امیرمحمداعظم‌خان را که‌در آن هنگام‌درنیشابور بسرمی برد ملاقات کند و بزرگان دولت افغانستان گمان‌میکردند که سیدجمال الدین باکمك امیر محمداعظم خان ودولت ایران ممکن بود برافغان تاخته وامیر محمد اعظم خان را امیر افغانستان کند . چه هزاران بربری که درخراسان سکونت‌دارند به‌سلحشوری وجانبازی مشهورند وچون شیعیان پاك‌علی علیه‌السلام می‌باشند وسیدجمال الدین هم‌سیدحسینی و روحانی بزرگ وسیاسی هنرمندی بود ممکن بودکه از نیروی بربریان هم استفاده‌شایانی کرده وبسوی‌خاك افغان بشتابد .

بعقیده‌من هرگاه اجازه‌بسید میدادند که بایران آید ممکن بود که‌مسیر تاریخ وتحولات کشور افغانستان عوض میشد ویاکشور ایران زودتر درراه بیداری‌و آزادی پیش‌میرفت چنانکه میدانیم ورود سیدبه تهران نغمه‌آزادی‌و برادری ومساوات در سرتاسر ایران پیچید وکشور مابسوی مشروطیت قدم برداشت .

ولی‌سید ناچار مانند سیاح دانشمندی راه هندرا پیش کشید وظاهراً افغان‌وافغانی رابحال خودگذاشت ورفت تادر چهره‌های دیگری برای‌بیان دردهاودواهای اجتماعی‌اسلام جلوه‌گری نمود .

درهنگامیکه درمصر بود رساله‌ای دقیق دراوضاع واحوال تاریخی‌و جغرافیائی وسیاسی افغانستان نوشت که درسال ۱۳۱۸ هـ . ق درمصر بچاپ رسیددر این‌رساله تاریخ‌تحولات سیاسی‌زمان خودراتشریح میکند که چگونه بیگانگان بامقدرات افغانستان بازی مینمایند .

درمجموعه مقالات‌فارسی وعربی‌خود مخصوصاً در روزنامه مخصوص خود «العروةالوثقی» چاپ پاریس توجه خاصی باوضاع واحوال افغانستان داردوتاپایان دوره زندگانی سیاسی‌بنام سیدجمال الدین حسینی‌افغانی خودرا معرفی‌مینمود ازاین جهت شایسته‌است که برادران افغانی ماسید بزرگوار و دانشمندبزرگ اجتماعی‌را ازخوددانند وبنام‌او مترنم‌باشند .

۲ ـ سید در چهرهٔ سیاح

در هندوستان

تازه انقلاب افغانستان خاموش شده بود که سید در سال ۱۲۸۵ هـ . ق برابر ۱۸۶۹ میلادی از راه هند سفر را در پیش گرفت و خیلی میل داشت بدون آنکه اورا بشناسند چندی در هندوستان بماند و از افغانستان بیکی از دوستان بازرگان افغانی خود که در آن سامان بود نوشت که در هنگام توقف هند اورا بساده‌ترین طرزی پذیرائی کنند تا بتواند در آن دیار شگفت انگیز با آسودگی خاطر چندی باشد و از نزدیك در تمدن جدید و قدیم مطالعاتی کند و بسیر افاق و انفس مشغول شود ولی بیداری و مراقبت رجال دولت که از هر حادثه‌ای که در افغانستان اتفاق می‌افتاد مطلع بوده و مایل نبودند که سید در هند بسادگی زندگی کند و با مردم آنجا آمیزش پیدا نماید «چه گمان میکردند که مبادا باز هم انقلابی در آن دیار برپا سازد و مردم را روشن گرداند» سبب شد که اورا از بدو ورود زیر نظر بگیرند .

هنگامیکه اورا در مرز هند دولت هندوستان استقبال شایانی کرد سید خیلی بوحشت افتاد و بخصوص وقتی که دوست خود را در جرگه مستقبلین ندید و هرچه جستجو کرد از مهماندار افغانی خود کمترین اثری ندید .

ناچار از رجال دولت هندوستان تشکر کرد و درخواست نمود که اورا بخانـه دوست بازرگانش راهنمائی کنند تا چندی را باستراحت و آرامش زندگانی کند چه کاری باسیاست و دولت بنا به مقتضیات و اوضاع احوال نداشت !! در پاسخ گفتند که دولت هند خانه‌ای تهیه کرده و نمی‌تواند جای دیگری اقامت کند ! ؟ آنگاه دانست که دیگر یارای مقاومت و پرخاش را ندارد و در حقیقت تحت نظر و مراقبت دولت می‌باشد .

نخستین پرسشی که رجال دولت از سید جمال الدین کردند این بود که تا چه زمانی میخواهد در هند اقامت کند .

سید مدتی باندیشه فرورفت پس از آن گفت بیشتر از دوماه نخواهد ماند آنان هم قبول کردند و یك دسته پلس برگماشتند تا هر کس که میخواهد سید را دیدار کند سبب را جویا شوند و آنچه را که از سید پرسش می‌نماید تحقیق کنند تا گفتار و کردار او و یارانش را بررسی دقیق نمایند تا بتوانند بهتر آرامش و قدرت خود را در هند برقرار سازند در نخستین روز ورود ده نفر بدیدارش

رفتند و پلیس‌ها توانستند بدانند آنچه را که آنان میگفتند چیست و پاسخ سید بمردم ازچه قرار بود . درروزدوم دهها نفر ودرروزهای سوم وچهارم جمعیت بسیاری بدیدار سید شتافتند .

هریك از هندوان سیاه چشم از یکدیگر جویا میشدند که این سیدحسینی کیست که باین سامان آمده وچه میگوید وچه میخواهد ؟ ! اگرچه هندوستان جایگاه مذاهب وعقاید گوناگون است ودرهر شهرودیه آن فرقه‌هائی هستند که بافکر وآرزوهای دسته وگروه دیگر تفاوت دارندواین همه مسلمان که دراین دیارپهناور هندزندگانی میکنند در میان آنان دانشمندان وفضلای بنامی میباشند که هریك از ستارگان دانش وفرهنگ جهانی اسلامی بشمار میروند ولی دیداراین سیدحسینی آدمی را بیادقهرمانان بزرگ تاریخ بشریت وعالم اسلامی می اندازد که باسخنان پرشورخود ولوله‌ای دردل های افسرده وخواب آلود ماانداخته است .

براستی این سید حسینی فرزند حقیقی پیشوایان صدراول اسلام است که همان جوش وخروش وجذبه وشور رادرانسان تولید میکند .

هندوان بهم میگفتند این سخنان را چرا تاکنون نشنیده بودند وچرا پیشوایان علمی ومذهبی وسیاسی برای مابیان حقیقت نکرده بودند تابدانیم که معانی زندگانی واستقلال چیست ؟ !

درقهوه‌خانه‌های آن سامان که بجای کلوپ وباشگاه بود مردم سخنان سیدرا نقل مجالس خود مینمودند وگاهی جوانان پرشور هنددرخیابانها و کوچه‌ها باسخنان سید مترنم شده وروح خودرا باآراء وعقاید سید روشن میکردند .

وهنوز هفته اول بپایان نرسیده بود که درکشور پهناور هندوستان جنبش مذهبی آغاز شد وبزرگان ودانشمندان وراجه‌های آنان بدیدار سید می‌شتافتند تالار و اطاق‌های خانه سید پراز جمعیت شد ودولت هندوستان نتوانست مردم‌را ازدیدارسیدجمال‌الدین بازدارد واز طرفی هم ممکن نبود که دهها پلیس مراقب کردارو گفتار آنان باشند تاتمام سخنانشان راگزارش دهند دولت هند ناچارشد که یکی ازمامورین عالی مقام‌خودرا نزدسید بفرستد .

درهنگام برخورد نماینده فوق‌العاده دولت باسید بسیاری‌از راجه‌ها ودانشمندان حضورداشتند . نماینده دولت بسید گفت :

دولت‌هندوستان وسایل‌اقامت دوماهه شمارا تهیه نمودواما امروز بشما میگوئیم که محیط این سامان‌باتوقف شماهمراه نیست ! ! کسانیکه درمجلس سیدبودند خواستند تهدید دولت‌را پاسخ گویند وچهره آنان از خشم افروخته

گردید وسید با دست اشاره بخاموشی کرده و برخاست وگروه جمعیت هم برخاستند سید مابین جمعیت ونماینده فوق‌العاده دولت قرار گرفت وخطابه‌ای ایراد کرد بدین مضمون .

بهندوستان نیامده‌ام که دولت را بترسانم ، نه قدرت آن را دارم که انقلابی برپاسازم ونه آنکه کار دولت را انتقاد کنم ! ! با این وصف از مثل چو منی که سیاح گوشه گیری هستم دولت وحشت میکند واز آنانیکه بدیدار من می آیند باآنکه ازمن ناتوان‌تر هستند میترسد اینها ثابت میکنند که اراده دولت کوچك وناتوان شده وشأن‌وشوکتش فروریخته‌است دراینجا عدالت وامنیت اجتماعی حکومت نمی کند ودرحقیقت دولتی براین کشور پهناور هندوستان حاکم است که‌ازخود ملت ناتوانتر است آنگاه توجه بحاضراین کرده وگفت‌ای مردم بحق وعدالت سوگند باآنکه دولت از شما حمایت می کند وفرزندانتان را بکار وامیدارد که اسلحه بدست گرفته واستقلال‌وثروت شمارا ازبین ببرند وباتمام تعدادش‌از ده‌هزارنفر بیشتر نیستند هرگاه شما صدها ملیون پشه‌شوید ودر گوش دولت زمزمه کنید وصدایش بگوش بزرگ‌آنان کلادستون صدراعظم انگلستان خواهد رسید واگرشما صدها ملیون هندی‌باهم باشید ممکنست پروردگارجهان شمارامسخ کرده ولاك‌پشت شوید‌ودر جزیره بریتانیای کبیر فروروید آزاد مردانی ازهند سربیرون آرید .

هنوز سخنرانی سید بپایان نرسیده‌بود که سرشك اشك از دیدگان شنوندگان‌جاری شدوآنگاه سیدخطاب بآنان کرد وگفت . گریه برای زنان است‌وسلطان‌محمود غزنوی باگریه بهندنیامد بااسلحه وارد هندوستان‌شد . ملتی که درراه استقلال خودبدشمن‌حمله‌ور شدومرگ را استقبال کرد آن‌ملت زنده وجاوید خواهدماند .

پس‌ازآن سیدجمال‌الدین بنماینده فوق‌العاده دولت هندگفت حاضرم هرکجا که میخواهیدبرویم نماینده‌دولت گفت امروز بشما مهلت‌میدهیم وفردا بایدحرکت کنید ! سید گفت بکجامیخواهید بروم ! درپاسخ گفت پس‌ازبیرون رفتن‌ازهند بهر کجامیخواهید بروید ! ! دراین سفر مدت توقف سید درهند بیش ازیك ماه نبود .

دربامدادفردای آنروز سید بیکی‌از کشتیها نشسته‌وبسوی کانال‌سوئز مصر رهسپارشد ومدت‌چهل‌روز درمصرماند وگاهگاهی بجامع‌الازهر که بزرگترین دانشگاه‌اسلامی است‌میرفت ودرگوشه‌ای می نشست‌واز دور بحوزه‌های درس وبحث طلاب وعلمای ازهر نظاره میکرد وچون طلبه‌های سوریه در مسائل

اجتماعی وسیاسی آشناتر ازسایر طلبه‌ها بودند زودتر باسیدجمال‌الدین مأنوس وآشناشدند وبسیاری از طلبه‌های سوریه باسید گرم گرفتند ویکی از کتابهای اسلامی را درنزدش بیاموختند واین درس درخانه سید گفته میشد نه‌در جامع الازهر چه‌مقررات آنجا اجازه نمیداد که بیگانه‌ای که‌هیچ سمتی نداشت بساط درس وبحث رادر دانشگاه بگستراند وآزادانه‌در طی بحث کتابی درمسائل امور اجتماعی وسیاسی سخنرانی کند.

چون آن زمان مصر از کشورهای عثمانی بشمار میرفت وبزرگان آن از اسلامبول الهام میگرفتند سید تصمیم گرفت که بعثمانی رفته وچندی رادر پایتخت کشور بزرگ عثمانی بماند چه‌در آن زمان مصر ، حجاز ، سوریه ، عراق جزو کشور عثمانی بشمارمیرفت.

۳ - تجلیلات روح سیّد در چهرهٔ اقبال لاهوری

شاعر بزرگ ملی پاکستان

بسیاری از بزرگان سیاست و فرهنگ اسلامی هند در تحت تأثیر و نفوذ آراء و عقاید سیدجمال‌الدین قرار گرفتند و اقبال لاهوری عارف و شاعر بزرگ و مولانا محمد علی جناح پیشوای مسلمانان هند و مؤسس دولت پاکستان از نمونه‌های درخشان شاگردان سیدمی باشند چنانکه در جاویدنامه اقبال ازقول سیدجمال‌الدین افغانی درباره اشتراکیت وملکیت چنین توضیح میدهد :

غربیان گم کرده‌اند افلاك را   در شکم جویند جان پاك را
رنگ و بو از تن نگیرد جان پاك   جز به تن کاری ندارد اشتراك

افغانی بملت روسیه که نقش نوی را انداخته خیلی علاقمند است و آرزو دارد که ایشان بامحکمات قرآن آشنا بشوند درضمن پیغامی که افغانی بملت روسیه میدهد اظهار میدارد که بدبختانه مسلمانان ازمحکمات تعلیم قرآن بهره نمی برند و گرفتار توهمات بیجا می باشند اما برای ملت جوان فکر روسیه لازم است که از تعلیمات قرآن استفاده کند .

بقول استاد مجتبی مینوی . این سیر تدریجی ازمحبت کشمیر و هندوستان شاعررا بمرحله اتحاد اسلام میرساند ، توقع او این است که همه ساکنین ممالك اسلامی ومسلمانان هندوستان پشت بپشت یکدیگر بدهند و درقبال مخالفین خود بالاجماع مقاومت نمایند . اختلاف اصل و نژاد ومملکت را بکناری بگذارند ودرزیر لوای توحید ونبوت مجتمع شوند ، زیرا که دین مهمتر از وطن است ، وملیت منوط بآب وخاك نیست .

عجم هنوز نداند رسوم دین ، ورنه
ز دیو بند حسین احمد این چه بوالعجبی است
سرود برسر منبر که ملت از وطن است
چه بیخبر زمقام محمد عربیست
بمصطفی برسان خویش را که دین همه اوست
اگر باو نرسیدی تمام بولهبی است

وشعری باردو دارد بعنوان ترانه هندی که مطلع آن این است .

چین و عرب همارا هندوستان همارا
مسلم هین هم وطن هی سارا جهان همارا

واین شعرا کنون مقام ترانه ملی مسلمانان هندرا حاصل کرده است .

اصول ومبانی تعلیمات فلسفی وافکار اجتماعی اقبال در دو کتاب اسرارخودی ورموز بیخودی‌است موضوع کتاب دومی این‌است که‌چون‌خویشتن خویش‌رایافتی باید که درملت خود محو شوی ؛ وبیان میکند که‌ملت یك مردمسلمان جامعه اسلام است نه‌این مملکت و آن مملکت ، و این بیخودی « یعنی محو کردن وفنا گشتن خودی درجامعه اسلامی » نیز در حقیقت ازجمله مراحل تربیت وتهذیب وتوسعه ونشوونمای نفس‌است ؛ منتهی‌اینکه اینجانفس ملی وخودی جامعه اسلامی منظور است و آنجا خودی‌شخص و تعین یاهویت انفرادی . میخواهد که‌یك‌جامعه اخوت‌اسلامی درجهان تشکیل یابد که آزادو مستقل باشد . ورشته عشق خدا وایمان به‌پیغمبر اجزاء آن‌را بیکدیگر پیوند داده باشدومرکز آن کعبه باشد . مطالب‌خودرا باین طریق عنوان میکند که فرد بایدباملت مربوط باشد ، وملت از اختلاط افرادپدیدار میشود . وارتباط ملت اسلامی بدو رکن‌است که‌توحیدو نبوت باشد.یاس وخوف وحزن مایه قطع‌حیاتست‌وازالهٔ این‌امراض‌بتوحیداست ، وحق‌تعالی رسولی بما فرستاد که‌مارا برسرتوحیدواقف‌ساخت‌وما ازراه اتباع‌او امراو باهم‌متحدشدیم ومقصود ازرسالت اوتاسیس حریت و مساوات واخوت درمیان بنی آدم بود ؛ دین وملت محمد ازحیث مکان وزمان بلانهایت است ووطن اساسی ملت نیست، و نظام‌ملت بآئین‌است‌و آئین‌ملت‌محمدی‌قرآن‌است‌ودراین‌زمانه‌انحطاط، اولیتر آنست که مابگذشتگان اقتداء واز ایشان تقلید کنیم وداعیه اجتهاد نداشته‌باشیم ، پختگی‌سیرت ملی‌منوط باتباع ازآئین الهی‌است وحسن‌سیرت ملی‌به‌پیروی کردن ازآداب محمدی‌است ، وحیات‌ملی بمرکزمحسوسی محتاج است‌ومرکز ملت‌اسلامی مکه‌است ونصب‌العین این‌امت بایدحفظ واشاعهٔ‌توحید باشد ، وتوسعه حیات ملت وابسته‌به تسخیر قوای نظام عالم است . وکمال حیات‌ملت ازاینجاحاصل میشود که ملت‌مثل فرداحساس‌خودی‌پیدا کندوتولیدو تکمیل‌این احساس‌از تدوین روایات ملی‌وتتبع تاریخ گذشته ممکن میشود ،و بقای‌نوع ازازدواج وامومت یعنی مادری است .

گرتو میخواهی مسلمان زیستن — نیست ممکن جز بقرآن زیستن
صوفی پشمینه پوش حال مست — از شراب نغمهٔ قوال مست
آتش شعر عراقی در دلش — درنمیسازد بقرآن محفلش
ازکلاه وبوریا تاج وسریر — فقر او از خانقاهان باج گیر
واعظ دستان زن افسانه بند — معنی او پست وحرف او بلند
از خطیب ودیلمی گفتار او — با ضعیف وشاذ ومرسل کار او

جاویدنامه اقبال داستان سیر او در افلاك و دیدن ارواح گذشتگان است، واز مقوله کومدی الهی دانته و رسالة الغفران معری وامثال اینهاست ، و باین دو بیت آغاز میشود :

خیال من بتماشای آسمان بود است
بدوش ماه و بآغوش کهکشان بود است
گمان مبر که همین خاکدان نشیمن ماست
که هر ستاره جهانست یا جهان بودست

درفلك عطارد ارواح جمال الدین افغانی وسعید حلیم پاشا ظاهر میشوند وبامولوی وزنده رود مدتی بحث و گفتگو میکنند . سیدجمال الدین شرحی در باب خلافت آدم وحکومت الهی ومنافع علم وحکمت بیان میکند و پیغامی بملت روس میفرستد (۱)

« پیغام افغانی بملت روسیه »

منزل ومقصود قرآن دیگر است — رسم و آئین مسلمان دیگر است
در دل او آتش سوزنده نیست — مصطفی در سینه او زنده نیست
بنده مومن ز قرآن برنخورد — در ایاغ او نه می دیدم نه درد
واین همه تقصیر خود مسلمانان است
خود طلسم قیصر و کسری شکست — خود سر تخت ملوکیت نشست
از ملوکیت نگه گردد دگر — عقل وهوش ورسم وره گردد دگر

تقریباً در هفتاد سال قبل مجاهد بزرگ اسلامی سید جمال الدین «شعار بر گشت باسلام» را عنوان نموده هرچند این شعار بوسیله دشمنان اسلام باستهزاء و سخریه استقبال گردید ولی قلوب بعضی از مسلمانان پاك سرشت را بخود معطوف داشت ، اقبال نیز عقیده افغانی را بدل وجان پذیرفت واظهار داشت که تنها راه نجات مسلمین عالم اتحاد ویگانگی می باشد . اقبال از افتراق مسلمانان عالم دلش میسوخت ووضع رقت آور مسلمین را در سرتاسر گیتی به پیروی از آراء وعقاید سید شرح داده است .

درجاویدنامه اقبال از زبان سید جمال الدین افغانی سیاست ضد اسلام و مسلمین را که دول استعماری بکار می برند چنین شرح میدهد .

لرد مغرب آن سراپا مکر وفن — اهل دین را داد تعلیم وطن
او بفکر مرکز و تو در نفاق — بگذر از شام وفلسطین وعراق

---

۱ ــ اقبال لاهوری ــ بحث در احوال وافکار نگارش آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه تهران چاپ تهران ص ۵۷ ــ ۵۸

تو اگر داری تمیز خوب و زشت — دل نه بندی با کلوخ و سنگ و خشت
چیست دین برخاستن از روی خاک — تا زخود آگاه گردد جان پاک
آن کف خاکی که نامیدی وطن — این که گوئی مصر و ایران و یمن
با وطن اهل وطن را نسبتی است — زانکه از خاکش طلوع ملتی است
گرچه از مشرق برآید آفتاب — با تجلی های شوخ و بی حجاب
فطرتش از مشرق و مغرب بری است — گرچه او از روی نسبت خاوری است

کتاب جاویدنامه اقبال از حیث مطالب و معانی یك داستانی پرشکوه از ارتقاء و معراج آدم می باشد

رومی و اقبال در فلک عطارد وارد میشوند صدای اذان بگوش میرسد و اقبال با تعجب میگوید :

من نیابم از حیات اینجا نشان — از کجا میآید آواز اذان

ودر جوابش رومی میگوید .

گفت رومی این مقام اولیاست — آشنا این خاکدان با خاك ماست
ز ائـران ایـن مقام ارجمند — پاك مـردان از مقامات بـلند
خیز تا ما را نماز آیـد بدست — یك دو دم سوز و گداز آید بدست

اقبال اضافه میکند :

رفتم و دیدم دو مرد اندر قیام — مقتدی تاتار و افغانـی امام

بعد از نماز رومی اقبال را بسید جمال الدین معرفی مینماید و اقبال از انحطاط وانحراف فکری مسلمانان که بجای محکمات قرآن نظریات سیاسی واقتصادی مغرب را پذیرفته اند سخن میگوید :

در ضمیر ملت گیتی شکـن — دیده ام آویـزش دیـن و وطن
ترك و ایران وعرب مست فرنگ — هر کسی را در گلو شست فرنگ
مشرق از سلطانی مغرب خراب — اشتران از دین وملت برده تاب

سیدجمال الدین ازمحکمات قرآنی تحت عنوان خلافت آدم ـ حکومت الهی ارض ملك خدا است ـ حکمت خیر کثیر است بیان میکند وعالم قرآن را چنین مجسم میسازد

عالمی در سینه ما گم هنوز — عالمی در انتظار قـم هنوز
عالمی بی امتیاز خون ورنگ — شام او روشن تر از صبح فرنگ

عالمی پاك از سلاطین و عبید
چون دل مومن کرانش ناپدید

باطن او از تغیر بی غمی!
ظاهر او انقلاب هر دمی

افغانی بملت روسیه خطاب کرده آن‌را باوامر ونواهی قرآن دعوت مینماید و میگوید که بهترین راه حفظ مساوات واخلاق عالمی بشری تبعیت از احکام قرآن است :

آفریدی شرع و آئین دگر
اندکی بانور قرآنش نگر

بنده مومن امین حق مالك است
غیرحق هر شیئی که بینی هالك است

آب و نان ماست از یك مائده
دوده آدم «کنفس» واحده

ذکرحق از ذکر هرذاکر جداست
احتیاج روم وشام او راکجاست

٤ - سید درچهرهٔ فیلسوف بزرگ اسلامی در دانشگاه اسلامبول

سیدجمال‌الدین پس‌ازچندی‌اقامت درمصر باسلامبول رفت‌ونویسندگان ودانشمندان وجوانان پرشور بدیدار سید شتافتند بعد ازچند روز عالی‌پاشا صدراعظم عثمانی‌را دیدوسیدرا خیلی گرامی‌داشت ودانست که سیددانشمندی بزرگوار است وچنان اورا استقبال‌شایانی نمودکه تاآن هنگام‌بی‌مانند بود باآنکه سید در جامه افغانی بود ولباده‌ای برتن وعبائی بردوش وعمامه‌ای کوچك برسر داشت دل‌های امیران وبزرگان ترك برای دانش وشهامتش نگهبان‌او شدند ونامش رابیزرگی یادمیکردند وباستایش از دانش‌وادب او گفتگو میکردند وپروانه وار بگردش حلقه میزدند واز سخنان حکیمانه‌اش بهره‌مندمیشدند باآنکه‌از جهت‌لباس وعادات وزبان نسبت‌به‌عثمانیان بیگانه وغریب‌بود پس‌ازچندماه‌عضوانجمن‌فرهنگ‌شد وآراء وعقاید اسلامی خودرا باشهامت‌بیان میکردومیگفت که تعلیمات عمومی رااجراء کنند تاهمه مردم از نعمت‌فرهنگ بهره‌مندشوندبعضی‌ازدوستانش‌موافق این‌عقیده نبودندبخصوص حسن فهمی که شیخ‌الاسلام ومتصدی اوقاف عثمانی بود چون نظر سید با آرزوهای‌او تماس‌داشت سخت‌مخالفت نمودوچون جوانان دانشمند دوستدار سیدبودند نتوانست به‌او آزاری‌رساند ومنتظربهانه بودتاماه رمضان ۱۲۸۷ ﻫ برابر ۱۸۷۱ میلادی پیش آمد ومسجدها وتکیه‌ها پراز مردم شدکه برای عبادت‌می شتافتند قضارا تحسین‌افندی‌مدیر دارالفنون‌اسلامبول‌ازسیددرخواست نمودکه خطابه‌ای‌در پیرامون‌تشویق هنر برای‌دانشجویان ایرادکند. سیدبهانه آوردکه درزبان‌ترکی اسلامبولی ناتوان است‌ونمی‌تواند دربرابرصدها ادیب ترك‌سخنرانی کند وچون‌زیاد خواهش‌نمودند ناچارشد و پیش ازایرادخطابه موضوع سخنرانی‌را نوشت وبصفوت‌پاشا وزیرفرهنگ وشیروانی‌زاده مشاور عالی‌دولت ومنیف‌پاشاکه ازارکان رجال‌دولت وعضوانجمن فرهنگ‌بودنشان دادوموردستایش‌همه گردید وهمهمه‌ای‌درکوی وبرزن‌ها افتادکه سیدحسینی افغانی که ازبهترین نمونه‌های درخشان‌قهرمانان اسلامی‌است سخنرانی‌هیجان انگیزی‌در تالار دارالفنون ایراد خواهدکرد ودرآن‌روز جوانان پرشور و دانشمندان‌بزرگ‌ونویسندگان‌هنرمندکه هریك‌دلی‌پراز دردازاوضاع‌واحوال

انحطاط مسلمانان داشتند در وورود بدار الفنون بریکدیگر پیش دستی مینمودند تا ندای اسلام و بیداری جهان اسلامی را بهتر بشنوند تا پرده اوهام وخرافات را بدور اندازند و برای تجدید نهضت اسلامی کوشش کنند مجلس با شکوهی از بزرگان کار کنان دولت و دانشمندان و ادیبان و مدیران روز نامه ها تشکیل گردید و وزیران هم برای خالی نبودن عریضه آمدند تا ببینند حکیم بزرگ اسلام چه میگوید .

سید در پشت میز خطابه ایستادو باسخنان بلیغ و فصیح خود شنوندگان را مجذوب خود نمود وحسن فهمی شیخ الاسلام که اوقاف کل کشور پهناور عثمانی زیر نظرش اداره میشد بانگاه های دقیق خود خوب متوجه سخنران بود تا بتواند کلمه‌ای از سخنانش را دستآویز قرار داده وصدای واشریعتا بلند کند و هوچیان ودوره گردهائی که مقرری ماهیانه از اوقاف داشتند بدور خود جمع کرده ودر کوی و برزن نغمه تکفیر سیدجمال الدین را بلند کند تا بتواند تا پایان عمر بروی اوقاف هنگفت عثمانی افتاده و بهمراهی سایر لاشخوران وبی سوادان آن دیار شکمی ازعزا در آورند ومردم راهم درخواب غفلت و نادانی بگذارند.

سید در سخنان خود روش گذران مردم را به بدن زنده تشبیه ساخت وهر یکی ازهنرها را بمانند یکی از اندام او دانست وهمان بهره ای که او برای زندگانی میدهد اندام بدن هم همان خاصیت را بروز میدهد و پادشاه را به مغز تشبیه کرد که مرکز تدبیر واراده است ونیروی آن را ببازوو کشاورزی را به کبد و کشتی رانی ودریا نوردی را به پاها وهریك از هنرهارا بایکی از اندام انسانی برابر کرد وتمام اعضای انسان را باصدای رساشرح داد و گفت ازپیوند آنها خوشبختی انسانی فراهم میشود وتن زنده نیست مگر بروان وروان تن هم یا نبوت است یاحکمت و تفاوتی که دارد این است که نبوت از سرچشمه یزدانی سیراب میگردد و بدست کسی نخواهد رسید بلکه توفیق الهی است که بهر کس که صلاح دانست می بخشد والله اعلم حیث یجعل رسالته .

اما حکمت نظری از راه معرفت بدست آید وپیامبران از خطا واشتباه دور بودند وخطای حکیم ممکن است چه امکان اشتباه محال نیست واحکام نبوی آنچه را که پروردگار خواهد فرستادو تا آنجا که جانشینان پیامبران هم در اشتباه نمی افتادند ودریافت احکام الهی از فریضه‌های ایمانی است اما بر آدمی لازم نیست که از آراء حکیمان پیروی وفرمانبرداری کند مگر آنکه عقیده و نظریه آنان بهتر وبالاتر از سایر عقاید باشد وباد یانت الهی هم مخالفتی نداشته باشد وآنچه را که درباره نبوت ایراد شد چکیده عقاید دانشمندان

اسلامی است .

سخنان پرشور سید که بادلیل و برهان ایراد شده بود روح افسرده و نا امیدجوانان پاك اسلامی را مشتعل ساخت ودانستند که جنبش بزرگ مذهبی آغاز شده و برای جلو گیری از انحطاط مسلمانان باید در پیرامون سیدجمال الدین پروانه وار گرد آیند و باعقاید و آراء او همصدا شوند .

حسن فهمی دید نزدیك است که دکانش تخته شود فوری برعلیه سید جمال الدین برخواست و سخنان حق او را یاوه و باطل نشان داد و تصمیم گرفت که سید را آزار دهد تا درس عبرتی برای آیندگان شود که دیگر دانشمندی چشم و گوش جوانان را باز و روشن نکند از اینرو بساط هوچی گری را گسترد و وانمود کرد که سید افغانی نبوت را که پایه تمام دیانت های آسمانی است هنر میداند و بواعظان وخطیبان که مقرری از اوقاف داشتند دستور داد که در مسجدها خورده گیری کرده و گریه و زاری کنند و آتش این داستان را بیشتر دامن بزنند تا فتنه ای در اسلامبول افتد . بیکاران ودریوزه گران ولاشخورانی که بوئی از حقیقت اسلام نبرده بودند سیدجمال الدین را تکفیر کردند و سید هرچه خواست ازخود دفاع کند وخودرا تبرئه نماید و بگوید

کفرچو منی گزاف و آسان نبود — محکم تر از ایمان من ایمان نبود
دردهر چو منی یکی آن هم کافر — پس در همه دهر یك مسلمان نبود

نتیجه نداد و ناچار محاکمه شیخ الاسلام را در خواست کرد « آن هم چگونه ممکن بود » وشدیداً محاکمه شیخ را میخواست و پافشاری میکرد و روزنامه نویسان دو دسته شدند آنانیکه براستی روشن فکر و باعقیده و ایمان بودند هواخواه سید شدند و گروهی که روزنامه نویسی را وسیله دریوزه گری خود ساخته بودند واز شیخ الاسلام پول میگرفتند مخالف سید شدند مقاله ها و گفتارها از دودسته نوشته و گفته میشد ومردم از همه جابی خبر هم گاهی باسید و زمانی باشیخ الاسلام میشدند .

برخی از دوستانش اشاره بخاموشی نمودند که مرور زمان مردم فراموش میکنند ونخواهند دانست که شیخ وسید چه گفته اند سید قبول نکرد و مکرر درخواست محاکمه شیخ الاسلام رامینمود ! ! !

جنجال خیلی بالا گرفت و بیم آن میرفت که پیش آمد سوئی برای صدر اعظم عثمانی وسید فراهم شود چه در فتنهٔ بنام دین ومذهب دیگر منطق و برهان راه ندارد وهمه نادانان بااحساسات کور کورانه بدنبال هو میشتابند تا باانجام آن کفاره گناهان خودرا ادا کنند .

صدراعظم برای حفظ موقعیت خود وجان سید که از گزند آسوده بماند

ازناچاری دستور داد که وی برای مدتی از اسلامبول بیرون رود تاحوادث و نفاق‌ها خاموش وفراموش گردد و بعدها هروقت که خواست دوباره بازگشت کند ! !

عالی پاشا صدراعظم عثمانی بفضل ودانش سید جمال‌الدین معترف بود و از بیهوشی ونادانی وپستی مردم پوسیده وخشك که دور ازحق وحقیقت بودند سخت نگران بود ومیدانست که کردار ناشایست حسن‌فهمی افندی شیخ‌الاسلام دیارعثمانی درحقیقت درباره عالی پاشا است نه سید جمال‌الدین چون میل داشت کم کم محیط راهمراه کند تاملت ترك قابلیت پیدا کرده وسیدجمال‌الدین را شیخ‌الاسلام‌دیار پهناورعثمانی نمایدو کم کم نفوذوریاست حسن‌فهمی افندی‌را ازسردریوزه گران بی‌ایمان‌دور کند وتیپ‌روشن‌فکر ودانشمندامور اوقاف‌را رسیدگی نمایند اما هوشیاری شیخ کوشش‌های صدراعظم‌را ازبین‌برد ومردم نادان را وادار کرد که در برابر دانشوران عرض اندام کنند و کهنه‌پرستان هوچی گری‌را آغاز نمودند این گونه جنجال‌ها کار رابجائی کشانید که سیداز اسلامبول دور گردد گرچه صدراعظم عثمانی مایل بمسافرت‌سید نبودولی‌چاره چیست تادنیا دنیا بوده چنین بوده‌است روحانی‌نمای مارگیر سروری و آقائی می کندودانشمند هنرمندباید دربدرگردد بسیاری‌از دانشمندان نزدسید رفته وازدوری او تأسف خوردندو برفتار ناهنجار شیخ‌الاسلام خورده گرفتند یکی ازاستادان عالی‌مقام‌در طی‌سخنان‌خود بسید گفت که شیخ‌ارزش دیانت‌راپائین آورد . سیداز این‌گفتار برافروخت و گفت :

اشتباهی بزرگتر از این نیست که دیده‌شود که گاهی تنها کردار یك نفرازپیروان دین‌تماسی باارزش دیانت دارد .

معتقدم که هیئت‌اجتماع بشرازنیروی روحی وسیاسی هیچگاه بی نیاز نخواهدبود واین دونیرو برای‌یك مرام‌از لحاظ جوهروهدف تهیه شده‌است آری‌ممکن است‌دریکی ازآنها خللی پیداشود که دراصل‌آن نبوده‌است لازم است که آنرا اصلاح نمائیم وبمفاسدومعایب آن‌آشنا شویم‌تادوباره آن‌راباصل خودبازگردانیم پس‌از آن‌گفت قدرت ونفوذ ثروتمندان وسلطنت شهریاران برای‌نابود کردن روح فساد وشرارت مردم است نه‌آنکه دفع‌فاسد را بافسد کنندودوباره مابین‌اجتماع‌فجایعی تولید نمایند وبانفوذان وشاهان بایدحقوق عمومی‌وخصوصی اجتماع‌را نگهبان باشند ووسایل‌آسایش وآرامش‌را برای مردم‌تهیه کنند وعدالت اجتماعی رادر مردم اجرانمایند تاهمه ازآن بهره‌مند شوندهر گاه این‌قدرت دردست‌یك مردمغرورونادان افتدملت رابفساد اخلاق کشانیده‌وخون‌های‌بی گناهان‌راخواهدریخت وازقدرت‌خود سوء استفاده‌میکنند

تا مردم رشد پیدا نکنند وخوب وبدرا تمیز ندهند حکومت استبدادی برمردم بدبخت حکم فرماست .

در این صورت بر ملت هوشیار است که اراده ملت را آزاد گذارد و از آزادی در گفتار و کردار بهره مند شود و این آزادی بهترین قانونهای هر ملت بشمار میرود و چنین آزادی قانونی است که حکومت ناچار میشود خدمت گذار ملت باشد .

وهر ملتی که باهوی وهوس بازی کند بشعبه ها وطایفه ها پراکنده میشود. خودخواهی وخودپرستی در افراد پیدا میشود وافرادی بنام ملت قدرت را در دست میگیرند وسوء استفاده میکنند وثروت اجتماع رابرای رضای خود بکار می برند تازندگانی آینده خود را بآرامش تامین سازند این گونه ملتها مانند چهارپایان بلکه بدتر از ستوران هستند وقاعدۀ جور وستم حکومتهای استبدادی را بادست خود ایجاد میسازند . وهمچنان بسخنرانی خود ادامه داد و گفت: همین قسم است در سلطنت روحانی یعنی هر دینی که نفوذ معنوی در مردم باایمان داشته باشد در برخی از اوقات تأثیر آن بیشتر از نفوذ شهریاران ودستگاه پلیس وداوری قاضی در پشت میز قضاوت است چه بسا در بعضی از اوقات مجازاتی معین مینماید و سپس روشن میشود که اشتباه شده ومتهم گناهی نداشته ومی بایست تبرئه شود وهر گاه دیانت توانست آن حقیقت را پیروی کند واز قدرت سیاسی دور شود در اینجاست که روان قدرت می یابد وآدمی را از دزدی در جایگاهی که هیچکس نیست بازمیدارد واز کشتن کسی را که میداند هیچگاه مورد تعقیب ومجازات قرار نمیگیرد بازمیدارد اینها از سودهای روحی دیانت است ودر سه دیانت اسلام ومسیحیت وموسوی چیزی که برخلاف بهره های آدمیت باشد نخواهید دید بلکه مرد باایمان وخداپرست باافراد بنی آدم مانند برادران وخویشاوندان خود بامساوات وبرادری وآزادی رفتار مینمایند وهر زشتی را از خود دور میسازند و هر گاه خدای نخواسته سر پیچی نمود واز قدرت روحانی گریزان شد بدیهی است در گوهرش اختلالی پیدا شده ولازم است که سبب انحراف را دانست وبهر قدرتی که ممکن خواهد بود دوباره بفطرت نخست بازگشتش دهند وهر گاه دیانت در مقصد شریفش سیر کند قدرت سیاسی هم بدون شك او را گرامی خواهد دانست واگر قدرت سیاسی در ایده آل خود که عبارت از دادگستری مطلق است کار کند شکی نیست که سلطنت روحانی ثناخوان او خواهد شد واین دو نیروی روحانی وسیاسی از یکدیگر جدا نخواهند شد مگر آنکه از محور طبیعی خود جدا شده ووظیفه خودشان را انجام ندهند .

اینها آخرین سخنان سید جمال الدین در اسلامبول بود که ترک کشور عثمانی را گفته ودر اول محرم هزار ودویست وهشتاد وهشت هجری برابر ۲۲ مارس ۱۸۷۱ میلادی بمصر رهسپار شد .

٥ - سید در چهره قهرمان علمی و سیاسی

مقصود سید از سفر بمصر تمایل وی بدیدن آن دیار بود و نمیخواست در آنجا باشد تا آنکه رئیس دولت « ریاض پاشا » را ملاقات کرد و او از سید خواهش ها نمود و دولت هم ماهیانه هزار قروش مصری به پول آنزمان مستمری برایش مقرر داشت بدون آنکه درعوض آن حقوق کار اداری انجام دهد.

سید جمال الدین بسیاری از محصلین را راهنمائی نمود و آنان از دریای دانش او بهره ها بردند، کتابهای علمی در علم کلام اسلامی، حکمت علوم عقلی در علم هیئت و فلکیات واصول فقه وفقه اسلامی را نزد سید آموختند از روزیکه سید آغاز تدریس در مصر را نهاد تا پایان آن درخانه خود به بحث می پرداخت و بعنوان استاد به جامع الازهر نمیرفت، روزهای جمعه که دروس تعطیل بود گاهی برای دیدار شاگردان ودوستانش در جامع الازهر حاضر میشد. شاید پیش آمد اسلامبول و کردار ناشایست شیخ الاسلام عثمانی سید رامجبور نمود که فقط روزهای جمعه بازهر برود تامبادا شیخ جامع الازهر باو بدگمان شده و مورد تکفیر شیوخ آنجا قرار گیرد.

سید در نظر دانشجویان مصر استادی بزرگ جلوه نمود وفواید بسیاری از خرمن دانش او بدست آوردند واز دیانت پاك وادب و دانش وی سخت در شگفت شدند و زبان بستایش او گشودند وشهرتش روز بروز در کشور مصر پیچید. پس از آن تصمیم گرفت که اوهام را از خردها جدا سازد. خردها روشن شد و چشم ها متوجه او گشت.

سید شاگردان خود را وادار بنگارش وتحریر مقالات ادبی وفلسفی ومذهبی وسیاسی واجتماعی نمود آنان هم درزیر نظر سید بکار پرداختند واستاد هنرمند ونویسنده بزرگ ومشهور شدند، فن نگارش در اثر کوشش او پیشرفت کرد ونویسندگان ارجمند تحویل اجتماع مصر وجهان اسلامی گردید ونابغه ها پیدا شدند و آثار قلمی آنان از باد و باران گزندی نیافت با آنکه بیشتر شان جوان بودند درفن خود هنرمند شدند وهر دانشور وادیبی که دراین رشته کار میکرد وجوان بود و درفن خود نویسنده بزرگ وهنرمند شد یا از شاگردان سید بود یا آنکه پیرو روش او گردید.

وهر کسی که منکر این حقیقت شود گزاف گفته است چه حقیقت امر برای همه روشن و آشکار است و کسانی از راه حسادت بسید بدبین شده و خورده گیری‌ها مینمودند وسخنان بعضی از حکیمان را درمردم انتشار میدادندو میگفتند که اینها عقاید سید جمال‌الدین است واز طرفی گفتار برخی از متأخران را که حکمت وفلسفه راحرام می‌پنداشتند نقل قول میکردند وفتنه را دامن میزدند باآنکه آنانیکه فلسفه را حرام می‌پنداشتند منظورشان این بود که کسانیکه خردهای آنان سستی گرفته و کوتاه نظر هستند مطالعه کتابهای دقیق فلسفی ننمایند چه بسا ممکن است بر اثرمطالعه از دیانت گریزان ولاابالی شوند واما کسانیکه درایمان‌خود ثابت‌قدم هستندودر علوم اولین وآخرین صاحب عقیده‌می باشند کاری ندارند که فلسفه و دانش با عقیده آنان موافق باشدیا مخالف‌تنها بصیرت دینی آنها رازیادتر میکندودر یقین آنان نیروئی پیدامیشود و در این باب هزاران گفتار از پیشوایان دیانت پاك اسلامی میتوان بدست آورد .

مردم حسود وبدبین کار را بجائی رساندند که آنچه‌را فلاسفه مادی‌در کتابهای‌خود گفته‌اند باپیرایه‌ای آنها را بسید نسبت‌دادند ودرتوده عوام‌مردم منتشرساختند وازیك طرف هم‌چون گروهی ازاشخاص رنگارنگ که دارای مشرب‌ها ومذهب‌های گوناگون بودند بمجلس سیدحاضر میشدندیا ازسخنان سید چیزی نمی‌فهمیدند ویـا گفتارش را بمذاق ومشرب خود تشریح وتفسیر مینمودند ودر هر کجا سخنانی‌ازسید نقل قول میکردند واین گونه انتشارات بهانه بدست دشمنان سید داد و دردیده توده نادانان مردم تأیید میشد . با تمام اینها در نـزد مردان عارف و زنـده‌دل از شخصیت سید جمال‌الدیـن نمی‌کاست ومقامش روزبروز زیادتر میشد و در دل‌های مردم جایگاهی بلند پیدا میکرد تاآنکه توفیق‌پاشا خدیو مصر گردید و سید مرام او را تأیید وستایش نموده وکوشش نمود که دل ها رامتوجه او سازد .

سید فطرتاً میل زیادی بامور سیاسی داشت وروزبروز نظرش‌بمصر نظر یك مـرد حکیم و دقیق امور اجتماعی وسیاسی میشد ومیدید که نفوذ بیگانگان درآنجا زیادتر میشود ناچارشد که دراوضاع واحوال مصر تحولی ایجاد کند تاملت‌مصر هم‌درردیف ملت‌های‌زنده دنیاقرار گیرند وازنعمت‌هـای آزادی و استقلال بهره‌ورگردند .

وفرهنك‌عمومی اسلامی آن سامان هم‌از چهار دیوار خشك که نمونه کوچکی‌از فرهنك‌قرون وسطی بود بیرون‌آورده وبافکر نودانش‌نوین رافرا گیرند تابتوانند برای بدست‌آوردن نعمت آزادی واستقلال وتمدن جدید در تلاش گردند .

٦ - سید در جرگه بنایان آزد

در خرابات جهان نور خدا می بینم
وه‌عجب بین که‌چه نوری‌ز کجامی بینم
«حافظ»

سیداز آغاز تشکیل فراموش‌خانه درمصر از فراماسونهای‌آن بشمار میرفت میخواست فضیلت وتقوی راآشکار کند وپنهان کردن فضیلت راگناهی بزرگ میدانست ازاینجهت‌درجرگه بنایان آزادقرارگرفت دریکی‌ازجلسه‌های فراموش‌خانه برخاست وچنین سخن گفت نمی‌توانم تصور کنم که اوهام در استوانهای انجمن‌های فراماسون راه داردچه هرتشکیلات آزادی‌از اوست و آلات‌وادوات بنایان‌را دردست داردتابرای نابودی اساس کهنه وبنیادآزادی حقیقی ، برادری ،مساوات واز بین‌بردن ستمکاران وجور وستم اقدام میکنند بمصداق کلوخ‌انداز را پاداش سنك است هرگاه آزادی‌خواهان درراه آزادی کوتاهی‌روا دارندهرگز نمی‌توانندبنیاد زاویهٔ قائمه رادرجهان استوارسازند پس‌از اشاره اجمالی درپیرامون انجمن‌های فراماسون اسکاتلندی گفت :

پس‌از تعریف ووصف منطقی صورتی درذهن‌آدمی جایگزین میشود مثلا گفته‌اند انسان حیوان ناطق است وبرای اینکه تعریف مطلوب برانسان تطبیق کند که به بعضی‌از جانوران‌اشتباه نگردداو رابصفات‌دیگری هم‌تعریف کرده‌وگفته‌اند ، انسان‌ممیزوذاتاًخندان‌است پس‌از تعریف‌صفات مزبورچهره مخصوصی از اودر ذهن نقش بسته وشناخته میشود که اوانسان است باآنکه اکنون‌خود رافراماسون‌میدانم«جرگه بنایان آزاد» تعریف مطلقی ندارد که درذهن آدمی نقش بندد ویاوصفی که تطبیق شود که آدمی بتواندکه در فراموش خانه‌وارد شود بقول حافظ :

من بسرمنزل‌عنقا نه بخود بردم راه　　قطع این مرحله بامرغ سلیمان کردم

نخستین چیزی که مراتشویق کرد تادر جرگه بنایان‌آزاد شرکت کنم همان عنوان بزرك‌آزادی مساوات - برادری است که هدفش بهره‌مندشدن جمعیت بشری وجهان آدمیت است که‌درپشت سرآن‌برای نابود کردن‌ستمکاران کوشش مینمایندتابنیاد عدالت حقیقی را استوار سازندبااین وصف‌همت بکار وعزت‌نفس‌واخلاق‌پاك و کوچك‌شمردن مرگ دربرابرستمکاران‌را فراماسون

بمن نشان میدهدواین تعریف فراماسون مراراضی ساخت که درجرگه بنایان آزادوارد شوم.

«شست وشوئی کن وآنگه بخرابات خرام»

ای برادران، سیدجمال‌الدین ریاست‌را برای‌خود منکر است وهرگز ریاست‌نمیخواهد فراماسون‌شریف‌تر وبالاتراز آن است که ایجادقدرت‌برای رئیس‌آن کند ویااغراض شخصی‌یابهره‌های مادی‌وادبی رابکاربرد مرادعوت میکنیدکه فراماسون پاك وبی آلایش واز زشتی‌ها دورباشم باید علاقمند بآبرو وشرف خودباشم.

فراماسون هنگامی بـه‌برادر خود کمك میکندکه عللی داشته‌باشد و یایکی‌از اعضای‌بدنش نقصانی داشته‌باشد‌آنگاه اورابسایر برادران بنی‌نوع خودمقدم میدارد وهرگاه بی‌نوا وفات‌کرد کودکان اورا پرورش میدهد ودر آموزش وپرورش‌آنان جدیت مینمایند بدون جهت همراهی کردن در مشرب بنایان آزاد از‌گناهان بشمار میرود از سخنان سید همه در شگفت شدند و همهمه ای در انجمن ها و احزاب و ادارات دولتی مصر افتاد و دزدان حساب کار خود را کردند و درپی چاره افتادند تا این خبرها بگوش «توفیق‌پاشا»خدیومصررسیدو کارهای سیدرا کوچك‌شمرد وتوجهی‌بفراماسون نداشت تاهنگامی که‌برادران‌خواستند سیدجمال‌الدین رابسمت «استاداعظم» انتخاب کنند سیدازقبول آن خود داری کرد درآن ماجراهاخواست «خدیو مصر» را ملاقات کندولی‌خدیو ازپذیرفتن اوخود داری‌کرد وامابس ازآنکه عظمت وبزرگواری‌وی‌رادانست که نامزد «استاداعظمی‌جرگه بنایان‌آزاد» است باکمال خوشروئی ومهربانی بسیارسید را پذیرفت وسخنانی بهم‌گفتند که خلاصه‌اش این‌است؛

خدیو: تمام خوبیها را برای مصریان خواهانم و شادان میشوم که کشور خود را ببالاترین درجات و درستکاری ببینم، بدبختانه اکثریت ملت مصر تن پرور و نادان هستند و ظرفیت آن را ندارند که درس ها و سخنان هیجان‌انگیز بآنان تلقین شود چه ممکن است‌دراثر آنهاملت‌بهلاکت ونابودی افتد.

سید: در پیشگاه امیر کشور بآزادی وصمیمیت سخن میگویم: ملت مصرمانندسایرملت ها خالی‌ازتن پروری ونادانی نیست‌ولی‌خرد مندانی‌راهم دارا است که به پیشگاه امیر توجه دارند هرگاه نصیحت مخلص را قبول نمائید هرچه زود تر ملت را در احکام‌کشور شریك وهمراه سازید ودستور دهیدکه انتخابات شروع شود تانمایندگان ملت قوانینی را بتصویب رسانند

که باسم واراده شما تمام گردد، وانجام اینگونه امور سلطنت شمارا استوارتر می‌سازد.

این‌ها مهمترین گفتار این ملاقات بود وخدیو مصر تن باین کار نداد وباخود وسوسه‌ای درباره سید مینمود ولی چیزی باو ابراز نداشت سیداز دربار خدیو مصر بیرون آمد وتصمیم گرفت که هدف خود را در محفل فراماسون اجرا نماید وسخنرانی‌هائی کرد که هر کسی را ازسستی بکوشش وادار نمود و هر خفته ای را بیدار ساخت و ترسو را شجاع بار آوردو وشاگردان وپیروان خود راکه بیشتر نویسندگان و ادیبان سوریه بودنـد دستور داد که مقالات هیجان انگیز درباره حقوق ملت بنویسند و در طلیعه آنان محمد عبده وادیب اسحق دمشقی وسعد زغلول پاشا بود و براثر بروز جنبش فکری وملی ، دولت خیلی مراقب کردار وگفتار آنان بود وناچار شد که بامیهن پرستان بمدارا رفتار کنند و ملت را بوعده‌های نیکو وحسن نیت و اعطای تشکیل مجلس شورای ملی نوید میداد بشرط آن که در آرامش باشند واز افراط درامور وتظاهرات ملی خودداری کنند .

بنا به مقتضیات واوضاع واحوال زمانه پس از چندی یك انجمن وطنی تابع فرانسه شرقی تأسیس کردو در اندك مدتی اعضاء آن بیش از سیصد نفر از برگزیده ترین دانشمندان وهوشمندان که به نیك نامی مشهور بودند انتخاب نمود وشبکه‌ای تشکیل دادند بنام «شعبه نظارت جهاد» چون لشکریانی که در سودان تعیین میشدند با آنکه قانونی از طرف دولت مصر بتصویب رسیده بود که هریك از نظامیان برای مدت معینی در آن سامان انجام وظیفه نمایند بدبختانه بیشتر از مدت مقرر در آنجا بودند ودولت توجهی درباره انتقال آنان نمیکرد وقانون اجازه نمیداد که دوسال مصریان وسودانیان بیشتر ازچهارسال در آنجا باشند امابدبختانه تبعیضاتی روامیداشتند ولشکریان را ناراضی کرده بودند وظیفه شبکه این بود که دقت دراجرای اصول قوانین کنند وشعبه دیگری برای نظارت درامورداد گستری وشعبه‌هائی برای نظارت درامور وزارت دارائی ومصالح عمومی وبهداشتی تشکیل شد که مامورین دولت را باحقاق حق و دادگری ومبارزه بافساد رهبری نمایند وخدمت گذاران دولت را بعدل وداد راهنمائی کنند .

یك نفر از عضو دولت مصر در ماه پنج لیره حقوق میگرفت ودیگری که هم‌ردیف او بود وتقریباً همان کار راانجام میداد پانزده لیره دریافت میکرد وهر شعبه باکمال دقت ودرستی برای تأمین عدالت اجتماعی کارها را به بهترین وجهی انجام میداد واز طرف « محفل بنایان آزاد » بابیان واسلوب خردمندانه ای

کارهای ناشایست هیئت‌ها که انتقاد میشد وهمه مردم مصراز رفتار و کردار «برادران» درشگفت شدندواز جرئت‌وشهامت و پاکدامنی و گذشت آنان که درزیر نظرسید جمال‌الدین کار میکردند تقدیس مینمود .

آزادیخواهان از سید درخواست کردند که قانون انتخابات مجلس شورای ملی مصر را تهیه وتدوین سازد که ملت بر طبق آن نمایندگان خود را انتخاب کند تا مانند سایر کشورهای آزادازحق‌خود برای خوش‌بختی ملت ومملکت استفاده کند .

سید درپاسخ برادران گفت ای برادران مجلس شورای ملی قدرت حقیقی خود را هنگامی تحصیل میکند که از روح ملت تشکیل شده باشد .

وهرمجلس‌شورائی راکه پاشایا امیر یا قدرت‌بیگانه‌ای آن‌را تشکیل دهد و بکار وادارد بدانید‌که قدرت موهومی خواهد بود وتشکیل اینگونه مجلسها بـا اراده آن‌کسی است کـه آنرا ایجاد ساخته است . سیر ملت پیروشوکت و قدرتی است‌که آن را حرکت میدهد ولی بهدف نمیرساند خصوصاً هنگامیکه بـا اراده‌گردانندهٔ اش برخورد کند . تاریخ بمـا نشان میدهد‌که هر شهریار و امیری که قدرت را در دست دارد هرگز راضی نخواهد شد که اسم بی مسمائی باشد تا ملتش قدرت را در دست‌گـرفته ودرتمام شئون ، کشور را اداره کند وتمام امور در دست ملت‌گردد و بزرگترین ایده‌آل ملی‌همان رهائی از اسارت وچنگال بیگانه است .

پس از آن‌گفت خواهید دید که مجلس شورای مصر قریباً تشکیل خواهد شد وازحیث شکل وظاهر شبیه به یکی از پارلمان‌های اروپا خواهد بود واحزابی را دارا خواهد شد مانند حزب شمال وحزب دست راست و دست چپ و خواهید دید‌که حزب شمال اثری در مجلس نخواهد داشت و کوچك ترین راهش معارضه با دولت خواهد بود و نمی‌تواند کوچك‌ترین کاری را انجام دهد وحزب دست راست هم طرفدار او خواهد بود و امروز ازگفتارمن تعجب میکنید چه در یك‌امر تصوری‌که هنوز وجود خارجی پیدا نکرده است صحبت میکنم وخواهید دید‌که مجلس شورای موهومی درمصر تشکیل میشود وهریك از اعضای‌آن مانند آنکه ازشیری ترسناك باشند از آن فرار می کنند « حزب شمـال معارض دولت است » و بطرف حـزب دست راست « دوستدار دولت» خواهند شتافت و آنگاه میگوئید (سید جمال‌الدین راست میگفت) .

آری درست میگویم و این‌هم ازفراست من نیست وبقول دانشمندان علم منطق درتصور تصدیقی کوچك ترین فضیلتی‌نخواهدبود وهر گاه درست

دقیق‌شویم خواهیم دانست که مقدمات درست همان نتیجه‌های درست‌راخواهد داد. مقدمات مجلس شورای‌ملی‌با ایجاد‌کننده آنست و از محیط ملت دور خواهد بود و آنکس که آن را ساخته است قوه‌ایست که از قدرت ملت و مجلس بیرون است تابتواند بااو معارضه نماید دراینجا منافع متضاد میشود ودارای هدف‌های مختلف هستند این‌گونه مجلس‌ها ارزشی ندارد و بدیهی است دوام زیادی هم نخواهد داشت وملت‌هم از آن بی‌نیازنخواهد شد سپس خنده تاثر آمیزی کرد و گفت:

خواهید دید که نماینده ملت درد های اجتماع را نخواهدگفت و از زشتی‌ها و بدبختی‌ها سخنی در پارلمان نمی‌گوید و چونکه تمام آزادی را از او سلب می نمایند بلکه این مجلس یك آلت‌گنگ و خاموشی است‌که در دست همان قدرتی است‌که برای بدست‌آوردن کشور دردست دارد و هرگاه اندکی فکرکنید این حقایق‌را درك مینمائید و میخواهید برای شما این‌گونه مجلس‌هارا تعریف نمایم تابشناسید‌که نماینده شما درآینده مانند همان هیئت‌های مصری زمان امروزاست وهمان متولی باهروسیله‌ای ممکن است تمام ثروت‌کشاورزان را تصاحب‌کند.

همان تنبلی وترسی که حکام جوررا ازهمت بلند سلب نمود و مردم نمی‌توانند باداشتن دلیل های روشن در برابر ستمکاران اقامه دعوی‌کند و همان‌کسیکه در اراده وزور وقدرت همه‌را خوب وپسندیده وحکمت آمیزی پندارند وخواهید دید که برای دفاع ازوطن و مناقشه حسابی خیلی بی ادب وترسو وبی تدبیر است وهوش وتدبیر وشجاعتی نخواهد داشت وتمام‌صفات پسندیده ونیکوئی که صلاحیت دارا بودن آن‌را داشته باشد فاقد است.

هرکس بخواهد آزادی‌را ازبین ببرد آن‌را جزء فلسفه سیاست‌بشمار می آورد باکمال تاسف خواهیم دید‌که مجلس شورای موهومی شما در صورتیکه احلام درست باشد برخلاف‌قواعد فلسفی است آن‌وقت‌است که باید اعتراف‌کرد که عدمش به زوجود !!

۸ - سید مرد خدا بود

در اثر تربیت سیدجمال‌الدین شاگردان و پیروانش مقاله‌ها منتشر ساختند و سیاست بیگانگان را در خاورمیانه سخت بباد انتقاد گرفتند و ترجمه گفتارشان را برای روزنامه‌های انگلستان فرستادند ودراین راه اهتمامی داشتند تا آنکه گلادستون این موضوع را مورد توجه قرارداد و سر کنسول انگلیس نیز در مصر مراقب رفتار و گفتار سید و یارانش بود وحکومت وخدیو مصر ترسیدند و میخواستند هرچه زودتر سید از آن دیار دور شود وتا اینکه دستور صادرشد که سید باملازمش ابوتراب عارف ازمصر تبعید گردند.

سید درسال ۱۲۹٦ برابر ۱۸۷۹م بسفر هند رهسپارشد وهنگامیکه بکانال سوئز رسید کنسول ایران و برخی از بازرگانان به نزدش رفتند و پولی باو تقدیم داشتند واصرار کردندکه سید پول را دریافت دارد که هنگام سفر به پول بیشتر نیاز دارد سید درپاسخ دوستان ویاران خود گفت شما بپول بیشتر ازمن احتیاج دارید چه‌شیر بهر کجا که رود بی‌شکار نخواهد ماند. سید ازراه دریا بهند رفت وچندی در حیدرآباد دکن مقیم شد. و هنگامیکه حوادث اعرابی‌پاشا درمصر اتفاق افتاد دولت سیدرا ازحیدرآباد به کلکته خواست ودستور داد تا پایان فتنه اعرابی‌پاشا درآن‌جا باشد پس ازآن اجازه دادند بهر کجا که مایل باشد حرکت کند.

هندوستان باغ ادیان و مذاهب است ازهر فرقه و یا مسلك مادی و معنوی درآن قطعه پهناور پیدا شده ومیشود وهر نغمه ونوائی پیروانی‌دارد. مردم هند بدین وعقیده خود سخت پای‌بند هستند وصدها کتاب و رساله در اثبات معتقدات خود و دیگران نوشته ومنتشر ساختند. جانوران بی آزار درآن سامان مقدس‌هستند و کسی‌را باکسی‌کاری نیست. گروهی تحصیلکرده وفرنگ رفته هند بقول سید طبیعی و بیدین شدند وخدای بزرك وسرمدی

را منکر گشتند و درردیف لاابالیان واباحیان درآمدند ومردم معتقد را به بیدینی ولامذهبی دعوت میکردند وپشت‌پا بهمه عقاید وآراء زدند دربرابر این گروه طبیعیان ، مردم خداپرست برهبری سید باخطابه‌وگفتار بزرگترین تازیانهٔ علمی ودینی‌را بربی‌دینان وارد ساختند .

چه سید درتمام دوره زندگانی خود باصول توحید و حقایق اسلام معتقد بود وتنها خدای یگانه وتجدید عظمت اسلامی را درنظر میگرفت و از اختلاف وفرقه‌بازی گریزان بود ودرتمام گفتار و کردار وپندارخود بجز خدا وحقیقت اسلام چیز دیگری‌را درنظر نداشت وباشور واحساسات تندی حقایق توحید و اسلام را بیان میکرد وچنان تأثیری در جهان اسلامی نمود که هنوزهم اثرات آن باقی‌است گروهها گروه مردم از گبروترسا وبرهمائی وبودائی بادست سید هدایت شده وبخدای یگانه وحقیقت دیانت پاک‌اسلامی ایمان آوردند .

هنگامی که سید نام خدا و اسلام را بر زبان جاری می‌ساخت گوئی نیروی کهربائی آن لرزه براندام شنوندگان می‌افکندو ولوله‌ای دراجتماع وحوزه ها می‌انداخت .

آوازه شهرت سید درتمام دیارهند پیچید وهمه خداپرستان بسوی‌او شتافتند وچون بی‌دینان آن صفحات درنشر تبلیغات بی‌دینی کوشا بودند و سید میدید که باچه رنگ‌آمیزی عقاید مادی گری را جلوه گر می‌سازند و مردم را ازراه راست بازمیدارند . دراین خصوص خطابه‌ای درتعریف‌احوال ملاحدهٔ هند ایراد کرد که مورد توجه هوشمندان وفضلای‌هند قرارگرفت تا بنا بخواهش کتبی یکی ازمعلمان دبیرستانی حیدرآباد دکن رساله‌ای بنام رد نیچری نوشت که مورد بحث و مطالعه بیشتر فضلا و دانشمندان جهان اسلامی قرارگرفت .

رساله مزبور ابتداء دومرتبه درهند وسپس درچاپخانه‌های «فرهنگ اصفهان» و « عروةالوثقی رشت» و «خاور تهران » و « حیدری درنجف اشرف » چاپ و منتشر گردید و در آغاز تصرف متجاسرین و حکومت

پیشه وری در آذربایجـان آقـای حـاج میرزا عبـاسقلی مجتهد واعظ چرندابی رساله مزبوررا بادقت کامل ازروی نخستین چاپ آن که درهندشده بود تصحیح نموده و با حواشی نویسنده ناچیز این سطور « ترجمه از کلمات قصار سید بود » دو مرتبه به بهترین طرزی در تبریز چاپ نمودند و خوشبختانـه انتشـار اخیر رسـالـه در تبریز مصـادف بـا هنگامی بود که آشوبگران بیگانه میخواستند با نشر افکار مادی گری جوانان پاك و غیور آذربایجانی را مسموم کرده وآنان را ازراه راست منحرف سازند تا بتوانند قطعه زرخیز و سرسبز آذربایجان عزیز را از پیکر کشور اسلامی جدا سازند . غافل از آنکه آذربایجان جزء لاینفك جهـان اسلامی است .

نیچریه نه تنها در آذربایجان بلکه در تمام کشور ایران مورد توجه جوانان پاك اسلامی شد .

شیخ محمد عبده مفتی دیار مصر که از دانشمندان بنام عالم اسلامی و ازشاگردان ویاران سید بود رساله مزبور را بزبان عربی ترجمه نموده و مکرر در مصر بچاپ رسید و یکی از دانشمندان الازهر آن را بفرانسه ترجمه نمود ویکی ازفضلای ترکیه درعهد « عبدالحمید خان» پادشاه‌عثمانی بنام محمد میرافندی آن را از فارسی بترکی ترجمه و در اسلامبول بچـاپ رسانید ومطبوعات ترکیه ازمطالب دقیق آن اقتباس و نقل نمودند وشنیدم که بعضی ازدانشمندان هندوستان هم رساله رد نیچری را بزبان‌های هندی مانند اردو و کجراتی ترجمه ومنتشر ساختند .

دانشمندانی که درتاریخ‌حرکت فکری ومعتقدات‌اسلامی بحث‌مینمایند رساله سیدرا فراموش نکرده و درباره آن گفتگو مینمایند و درکتاب‌های ملل ونحل اسلامی ازآن سخن میگویند .

یکی ازدانشمندان روحانی حکایت کرد مراکه درهنگامیکه سید در آغاز جوانی درتهران مشغول تحصیل علوم اسلامی بود درمدرسه‌ما بین‌بعضی ازطلاب متهم به طبیعی شد وپس از انتشار این خبر ناگوار دیگر از سید اثری نشد چه ایران‌را ترك گفته ونام ونشانی ازوی مابین طلاب علوم باقی نماند تاآنکه رساله « رد نیچری» او ازهند بایران رسید وهمه دانستند که

درین مدت سید بیکار نبود ومشغول تحصیل علوم و تکمیل آن بود تا بهترین اثر علمی اسلامی خود را انتشار داد و مصداق شعر معروف ابوعلی سینا قرار گرفت .

کفر چه منی گزاف و آسان نبود
محکم تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چومن یکی و آنهم کافر
پس در همه دهر یك مسلمان نبود

رساله رد نیچری چند مطلب مهم را دربر دارد :

۱ ـ سید ظهور تمدن و پیشرفت ژاپون را اشاره میکند که بعدها می بینیم که این ملت مترقی امپراطور باعظمت روس تزاری را درجنگ شکست داد ومقدمات انقراض دولت روسیه را فراهم ساخت .

۲ـ درین رساله اشاره میکند که طبیعی‌ها درروسیه تحولاتی را در پیش دارند و آتشی روشن خواهندکرد بعدها معلوم شدکه انقلاب اکتبر ۱۹۱٤ میلادی را سید پیش‌بینی نموده بود و آن‌را از اثرات نفوذ بی‌دینان وملاحده میدانست .

۳ـ در بحث تناسخ و تطور بی دینان نوشته است که با بیان کوچك ابدال ملاحده هستند !

عجب درین است که میگویند بهائیان ایران سیدرا گاهی بهائی و هنگامی ازلی معرفی میکنند غافل از آنکه سید آشکارا ریشه آنان را زده است .

عجبا که هرچه رجال سیاست با دست ملا نمایان خواستند بانواع و اقسام لطایف‌الحیل سیدرا خورد کنند وبهانه‌ای برایش بتراشند موفق نشدند ناچار گشتند که حربه نا جوانمردانه تکفیر را بکار بردند و سید حسینی و دانشمند راکه افتخار عالم اسلامی و جهان آدمیت است و همیشه خدا خدا میگفت و ندای الله‌اکبر و لااله الاالله را بلند می نمود به بی دینی متهم نمودند ! ! خوش بختانه تیرشان بسنگ خورد چه خطابه سید در باره بی‌دینان و رساله « رد نیچری » او بسرعت برق درمحفل‌های اسلامی منتشر شد ومسلمانان جهان‌را ازخواب گران بیدار ساخت .

سید حسینی که پشت‌پا بزندگانی مادی زده بود نه‌مقام میخواست و

نه جاه و نه پول و حتی از زن گرفتن هم گریزان شد تا توانست قید مادیات را زده و برای جهان اسلام فداکاری کرد ودرطول سفر باهمه زحمت ها و مرارت ها و دربدریها باین دل خوش بود که مسلمانان را بیدار سازد و آنان را به یگانگی و آینده روشن جهان اسلام امیدوار نماید وهمه افراد بشررا بسوی خداوند یکتا رهبری کند . از زمان تاریخ تالیف و انتشار رساله « رد نیچری» تاکنون شبهات ملاحده بصورت های مختلف جلوه گر شده و تشکیلاتی بر اساس توحید نمودند و ده ها کتاب و رساله بزبان های مختلف منتشر ساختند و افکار و آراء بعضی از جوانان پاك اسلامی را آلوده نمودند و دانشمندان بزرك اسلامی دربن زمینه کتاب هاورساله هاومقالاتی نوشته و مردم را تا اندازه ای بحقایق اسلامی آشنا نمودند با این وصف هنوز نوشته های سید در جهان اسلام تازگی خودرا ازدست نداده و موردتوجه ومطالعه دانشمندان است.

۹ - سید در چهرهٔ نویسندهٔ بزرگ سیاسی

سید سفر اروپا را در پیش گرفت و روانه لندن شد و پس از چندی توقف درلندن بپاریس رفت وسه سال درآنجا ماند و درآن روزها در مصر جمعیتی بنام « عروةالوثقی » ازبهترین و هوشمندترین مردم آن سامان که از یاران وشاگردان سیدبودند تشکیل شده بود وسید جمال‌الدین دوست و شاگرد وفادارش‌شیخ‌محمد عبده راکه ازدانشمندان روحانی روشن فکربود بپاریس دعوت کرد و روزنامه‌ای بهمان اسم بزبان عربی بهمکاری یکدیگر منتشر ساختند و اجتماع اسلامی را باتحاد ویگانگی دعوت نمودند روزنامه « العروةالوثقی »مشهورترین‌روزنامه‌های سیاسی جهان‌اسلامی‌است که مانند ورق‌زردست‌بدست‌میگردیدوجوانان پرشوروفضلای‌پاکدامن افغانی، هندی، ایرانی،ترک،مقالات‌اساسی‌روزنامه‌مزبور را ازبرمیخواندندوهیجانات‌عمومی را درمردم مسلمان فراهم میساختند تا روزگاری برسدکه مسلمانان جهان دست برادری بهم داده وبرای خوش‌بختی خود وجهانیان فداکاری کنند.

هیجده شماره ازروزنامه مزبور منتشر شد ودرمسلمانان جهان تأثیر بسزائی نمودکه بگواهی مورخان ونویسندگان بیانات هیچ خطیب اسلامی درقرن‌اخیر اثر نوشته‌های‌روزنامه « العروةالوثقی » را دراجتماع‌مسلمانان وبیداری خاورمیانه ننمود .

سبب‌تأثیر نوشته‌های روزنامه همان ایمان پاك وهدف مدیرمسئولش سید جمال‌الدین بود . چون تنها روزنامه‌ای بودکه مردم ایران ، افغان ، هندوستان ، ترکیه ، مصر ، سودان ، عراق ، سوریه ، حجاز ، یمن،مراکش الجزائر را بیدار کرد که در برابر ستم سیاست بیگانگان ملیت اسلامی خودرا نگاهداری کنند و برای تجدید عظمت جهان اسلام‌کوشش نمایند بیگانگان موانعی ایجادکردندکه روزنامه منتشر نشود و انتشارش را در هندوستان قدغن نمودند .

درزمان وزارت نوبارپاشا درمصر قانونی تصویب شدکه خبرش در

روزنامه العروةالوثقی چنین منتشر شد :

«مجلس نظارمصردر قاهره تشکیل گردید و اهتمامی در جلوگیری روزنامه العروةالوثقی دارند و بوزارت کشور دستور دادندکه از ورود روزنامه مزبور درمصر بسختی جلوگیری نمایند و مراقبت بیشتری کنند و همچنان به پست دستور دادندکه دقت ومواظبت بیشتری کنند» .

« بما خبررسیدکه درروزنامه‌رسمی پس از انتشار این‌خبر اعلان شد که هرکس روزنامه « العروةالوثقی » را داشته باشدازپانزده تابیست‌وپنج لیره باید جریمه نقدی بپردازد و بزرگترین مجازاتی است که از برکت تصرف بیگانگان درمصر کسری بودجه مصر ازاین‌راه تامین میشد » .

« گمان نمیکنم که هیچیك‌ازاعضای‌مجلس نظار مصر اختیاری دراین تصمیم داشتند بلکه فکر هم نمیکنیم آنکس که برتخت خدیوی مصر نشسته است مایل بآن حکم باشد و نمیشود باور کرد که هرمصری از هرصنف چه مسلمان ویا غیرمسلمان وشرقیانی که درآن دیار هستند وازعدالت اجتماعی چیزی می‌فهمند این تصمیم را قبول کنند . این روزنامه‌ایست که برای دفاع ازمصریان و بزرگواری آنان تهیه شده است بلکه باید کوشش کنند که آرزوهای دشمنان مصررا ازبین ببرند » .

پس از چندی محمد احمد مشهور بمهدی سودانی در سودان ظهور کرد وآشوب وانقلابی برخاست بیگانگان بهانه بدست‌آوردندکه در امور مصردخالت بیشتری کنند ودلیلی بدست آوردندکه مهدی سودانی را از بین ببرند . درآن هنگام سید مقالات شدیدی درروزنامه «عروةالوثقی» نوشت وآنان را ازاین‌کار برحذر نمود و روی‌سخن سید به نخست‌وزیر انگلستان گلادستون بودکه بافرستادن ژنرال‌گردن وسوء رفتارش‌درسودان‌انگلستان بآرزوهای‌خود نخواهند رسید و با دلیل های روشن و استوار گفتارهائی نوشت ومنتشرکرد وافکارسیاست‌مداران اروپارا متوجه بمسئله سودان‌نمود.

همچنان سید مقالات خودرا درباره سودان ادامه داد واشتباهات بیگانگان خصوصا گلادستون نخست‌وزیر انگلستان‌راآشکارا نوشت وروشن‌ساخت که درنتیجه سوء سیاست آنان درمصر وسودان این‌گونه حوادث ناگوارتولید میشود وراستی باید درشگفت‌شدکه بزرگان سیاست جهان‌چگونه‌می‌نشینند وبرمیخیزند وچه تصمیمات و نتیجه‌هائی میگیرندکه بشریت‌را بفنا و نیستی

میکشانند مردم نادان وخفته خاورمیانه چوب نادانی و اختلاف را میخورند باید روزی از خواب خرگوشی بیدار شده و برای تجدید عظمت اسلام فداکاری کنند .

کم کم محفل های لندن نگران شدند و لرد سالیسبوری و مستر چرچیل سید را بلندن دعوت کردند تا درباره مسئله سودان و ظهور مهدی ازاو تحقیق نمایند چه مهدی سودانی ازشاگردان و یاران سید بود و حرف شنوائی ازاو داشت ومیخواست با ایجاد انقلاب اسلامی نقشه استادش سید جمال الدین را اجرا کندو برای باردیگر بدنیا نشان دهد که هنوز مسلمانان زنده وفداکارهستند و دربرابر جور وستم نهضت پاك اسلامی را برپا میسازند .

سید بلندن شتافت و بابزرگان سیاست نشست وگفتگوها کردند و مشکلات سیاسی و اشتباهات بزرگان انگلستان را در باره مسئله شرق نزدیك بخصوص درخصوص مصروسودان که مرتکب شده بودند با بیانی روشن و استوار گفت وهمه دانستند که ازسخنان سید پاکی ودرستی آشکار است .

پس از صحبت‌های بسیار لردسالیسبوری چنین گفت : بریتانیا بقدرت شما وآراء شما خوب آگاه است ودوستدارم که با حکومت‌های اسلامی از راه دوستی ومحبت تا اندازه‌ای که اوضاع واحوال اجازه دهد همکاری کنید ومایل هستیم شمارا بنام (پادشاه سودان) روانه کنیم تافتنه مهدی سودانی را خاموش گردانید ومقدمه اصلاحاتی راکه انگلستان مایل است درآن سامان اجرا کنند فراهم سازید !

سید برآشفت وگفت این تکلیف بسی شگفت انگیز است. واین کارها دلیل نادانی درامور سیاسی شمااست .

حضرت لرد اجازه دهید که از شما سئوال نمایم ؛

آیا سودان را مالك شده‌اید که میخواهید مرا پادشاه آن کنید ؟!
مصر از آن مصریان و سودان‌هم جزء جدانشدنی آن است و صاحبش خلیفه بزرگ شهریار عثمانی هنوز زنده است که نیروی مادی ومعنوی بسیاری دارد و میتواند کوچك ترین رخنه‌ای که درجهان اسلامی رخ دهد جبران کند و هرگاه بریتانیا خواستار اصلاحات است و مایل است که بهروسیله‌ای که ممکن باشد قدم‌هائی درراه بهبودی مردم بردارد خوب است توجهی باینها نمائید وآنان ازدیگران بشما نزدیك تر هستند ورشته یگانگی مابین شما و

ایرلندی ها فراهم هست و مابین شما ومصر و سودان و سایر کشورهای خاورمیانه نیست !!

لرد سالیسبوری سخت درشگفت شد و نتوانست پاسخ سید را بدهد چه، انتظارداشت که پس از پیشنهاد سلطنت، سید دربرابر او سجده سپاسگذاری کند زیرا سلطنتی بدون زحمت ومقام پادشاهی بدون دردسر بدست خواهد آورد لرد سالیسبوری در جواب سید فقط گفت به بینیم چه میشود و با او خداحافظی کرد !!

سید ازآنجا بیرون آمد با آنکه سالیسبوری بزرگترین سیاستمدار اروپا بود ازروش سیاسی سید سخت بیزار شده بود !!

بسیاری از روزنامه های انگلیسی خصوصا آنهائی که طرفدارایرلند بودند باآزادیخواهان انگلیسی به نظریاتش توجه دقیقی نمودند درهنگامی سید از انگلستان بیرون رفت محفل های سیاسی آنجا سخت در فشار بودند و دراندیشه خاموش کردن فتنه محمد احمد مهدی سودانی شدند تاآتش انقلاب بسایر کشورهای اسلامی سرایت نکند .

سید ناچار بفرانسه بازگشت کرد وروزنامه «العروةالوثقی» رامنتشر مینمود و سیاستهای بیگانگان پی‌درپی انتشار روزنامه مزبور را بتاخیر می انداختند وکارکنان روزنامه سخت در فشار شدند و تمام درها را بروی انتشار آن بستند و مجازاتی هم برای مدیران و خوانندگان قائل شدند تاآنکه سیدجمال‌الدین‌مجبورشدکه روزنامه را تعطیل کند وبا تهیه گفتارها و مقالاتی در روزنامه فرانسه و انگلستان هدف بزرگ سیاسی خود را دنبال کند .

نخستین شماره روزنامه « العروةالوثقی » در ١٥ جمادی‌الاول هزاروسیصدویك برابر ١٣ مارس سال١٨٨٤ وآخرین‌شماره آن‌در پنجشنبه ٢٦ ذی‌الحجه سال ١٣٠١ هجری قمری برابر ١٦ اکتوبر ١٨٨٤ میلادی در پاریس منتشر شد و هیجده شماره نشریافت و تاثیر بسیاری در اذهان مسلمانان نمود وبندرها پاشید ومسلمانان هوشمند وجوانان دانشمند اسلامی فریفته نوشته‌های روزنامه «العروةالوثقی» قرارگرفتند و بسبك نوشته‌های روزنامه مزبور شاگردان و یاران سید گفتار هائی درباره تجدید عظمت اسلامی در روزنامه ها و مجلات عربی و فارسی وهندی و ترکی و نوشتند

وبمرور زمان آن بذرها نهال‌هائی شد وجهان اسلامی‌را روان تازه‌ای‌دمید که در کشورهای اسلامی کم‌وبیش نمودار است .

بعدها بهمت شاگردان‌افکارسید روزنامه «عروةالوثقی» بشکل کتاب در بیروت و مصر بچاپ رسید و آنانیکه در تاریخ و تحولات صد ساله اخیر جهان اسلامی مطالعاتی دارند ازداشتن آن بی‌نیاز نیستند .

۹ ـ نگاهی بمطبوعات هند

برای نمونه اجمالی ازشرح احوال وآثار سید که در روزنامـه های هند چاپ شده است آنچه که بدستور ظل‌السلطان قاجـار بفارسی ترجمه شده است عینا درزینجا نقل میشود «۱»

ترجمه از روزنامجات هندوستان

«شرح احوال سید جمال‌الدین افغانی»

اخبـار نگار کوه نور لاهور نقل از روزنامجات سول ملتری‌گازت نموده ذکرمینماید که روزنامه پلمل‌گازت شرح ملاقات‌و کیفیت‌سیدجمال‌الدین الحسینی‌الافغانی ساکن پاریس‌را ازقرارذیل درروزنامه خود نشرداده‌است.

چندی قبل بعضی از اخبارنگاران مضامین عجیب‌وغریبی درحق‌سیدی که درپاریس مقیم است درروزنامجات خود نوشته و همچه‌گمـان میرفت که مشارالیه درمفسده مذهبی سودان مداخلهٔ دارد و از تحریك او مصریها در شورش میباشند اکنون شخصی صورت مفصله ذیل راکه از وقایع نگـاری اخذکرده و اوهم چندی در پاریس باسید مشارالیه ملاقاتی داشته برای ما فرستاده است .

سید جمال‌الدین‌الحسینی درسنه۱۸۳۷ درشهر کابل درخانواده سادات جلیل‌القدری متولد گـردید در سن هشت سالگی شروع بتعلیم عربی نمود

---

۱ ـ این قسمت بهمت جناب‌آقایان دکترمحمود مهران وزیرفرهنگ و احمد مهران مدیرکل فنی آن‌وزارت «که از فرزندان حاج میرزا صادق بروجردی‌که ازپیروان سید جمال‌الدین و ازپیشوایان بیداری ایران بود» از مجموعه‌کتاب خطی که درکتابخانه آقای صارم‌الدوله مسعود در اصفهان می‌باشد . در دسترس نگارنده این سطور قرارگرفت .

پس از آن درتحصیل علم فلسفه و الهیات مشغول شد همین که در هندوستان شورش شد مشارالیه ازکابل حرکت کرده روانه هندوستان گردید و در آنجا اغلب بلاد هندوستان را سیاحت کرد. و از آنجا بزیارت مکه مشرف بعد بجانب بغداد وایران رفته وازآن راه بافغانستان مراجعت نمود اوقاتیکه مابین امیر عبدالرحمن خان ومرحوم امیر شیرعلیخان جنك خانواده واقع بود سید جمال الدین باامیر عبدالرحمن خان موافقت کرد پس ازاینکه عبدالرحمن خان شکست خورد مشارالیه بطرف قسطنطنیه فرار کرد وچون علم وفضل او در طرف مشرق شهرت تامی داشت لهذا علماء و فضلای قسطنطنیه خیلی پذیرائی درحق او بعمل آوردند و دررسیدن او بآنجا جمیع علماء متفق الرأی شده واورا از جمله مدرسین انتخاب کردند لیکن مشارالیه چون بدنظمی و بیقاعدگی امور دولت عثمانی را مشاهده کرد با مذاق او موافقت نکرده برآشفته گردید و برخلاف اصول و قوانین دولتی لایحه‌ها نوشت تاآنکه عاقبت نتیجه این شد که درسنه ۱۸۷۱ جناب ایشان را از قسطنطنیه اخراج نمودند از آنجا عازم مصر گردید علوم عربیه و شریعت اسلامیه و شعب علم فلسفهٔ مشارالیه چندین درجه ازسابق مشهور شد چنانکه از اطراف مصر و سودان جم غفیری ازمردمان معروف ومشهور بگرد وی جمع آمدند وبسیاری ازطلاب جمله شعب علوم مشرق‌زمین را ازاو تحصیل نمودند ازجمیع تلامذه مشارالیه کسیکه زیادتر ترقی کرد محمداحمد متمهدی بود که ازهمه شاگردان سید جمال الدین شهرتش زیادتر گردید الغرض سیدجمال الدین موصوف در مصرهم بنای مخالفت را گذارد دست اندازی بامور حکومتی مصر نمود و اظهار کرد که اسمعیل پاشا باعث خرابی وویرانی مصر خواهد شد مختصر این است که مشارالیه درمعزول ساختن اسمعیل پاشا خیلی مداخله کرد پس ازاینکه خدیوحالیه برمسند حکمرانی نشست بازهم مشارالیه دراکثرمجالس ومحافل بنای تقریرات مخالفانه در حق خدیو مزبور گذارده و محض اینکه دول اجنبیه را درمملکت مصر راه ومداخله داده درهرجا بنای مذلت اورا گذارد آخرالامر درسنه ۱۸۸۰ مشارالیه را ازمصرهم اخراج نمودندوجمیع مایملك اورا ازقبیل کتاب و نوشته‌جات وغیره حسب‌الحکم خدیو مصر ضبط نمودند از مصر که اخراج شد بازمراجعت بهندوستان کرده و مدت سه سال متمادی درآنجا توقف نمود واکنون دوسال است که درپاریس اقامت‌ورزیده درشهر پاریس مشارالیه درمهمانخانه متوسطی که متصل بولیوردس میباشد

منزل دارد واطاق او بدرجه اوسط مزین است وبسیار مقید است که حرکات و افعال او ازتحت قاعده وضابطه خارج نباشد صبحها که برمیخیزد درفراش خود مدتی نشسته وبمطالعه اخبار وروزنامجات مشغول میشود گاهی سیگار عثمانی و گاهی سیگار انگلیسی میکشد عموما مشارالیه در نزدیك خود قرآن وچند جلد کتاب فارسی وعربی وترکی گذارده است و رسائل عدیده و اخبارهای معروف و مشهور فرانسه وانگلیسی در اطراف اطاق او چیده شده است دراینمقام ذکر کردن این مطلب خیلی مناسبت دارد آنکه مشارالیه روز نامه عربی بنام عروة الوثقی طبع و نشر داده چنانکه در مشرق زمین شیوع تامی پیدا کرده از مشاهده سید جمال الدین معلوم میشود که صورتا خیلی مبادی آداب وبارعب وصولت است درمنزل خود همیشه با سر برهنه می نشیند وحال آنکه این رسم خلاف عادت اهل مشرق زمین است بهرحال این مقررات مذکوره درروزنامجات خیلی ذکر شده است که سیدجمال الدین با متمهدی یك نوع ارسال و مرسول دارند لیکن آنچه مشارالیه دربـاره متمهدی میگوید این است که مهدی شخصی است بسیاردانا وذهین و ازعلم الهیات وتاریخ وقوف تامی دارد متوسط القامه میباشد واندکی باریك اندام است مگر باوجود این قوت او بسیار میباشد ریش کمی دارد و سبزه چهره است بطوریکه او را سیاه نمی توان گفت وشکلا مرد عارف و سنجیده با کفایتی معلوم میشود و مشارالیه از عهد شباب در تعصب و قیودات مذهبی مشهور بود و همیشه بفقرا وبیچارگان دستگیری مینمود و بابیچارگـان و مردمان فقیر پیوسته بطور رافت ومهربانی پیش میآمد درباره مهدویت خود واینکه مردم اورا بمهدویت قبول کنند سابق براین هم گمان او همچه میرفت که باو یکنوع الهام میشود واکنون مشارالیه خودرا همان مهدی موعودی میداند که مسلمانان بانتظار او میباشند لیکن بنابر بعضی مصـالح پلتیکی تابحال اظهار ودعوی این معنی را ننموده است گفتگوهائیکه وقایع نگارما درحین ملاقات باسید جمال الدین درمیان آورده دروقت ظهورخود بمسلمانان چه خواهد گفت ودرقلوب آنها چه اثری خواهد بخشید جواب بموجب روایت و احادیث اسلام اعتقاد زمره مسلمین براین میباشد که درآخرالزمان مهدی علیه السلام ظهور خواهد کرد وبچند علامت شناخته میشود وازجمله کارهای او این است که دین اسلام را درتمام روی زمین شایع خواهد کرد لهذا کار مهدی موعود یك کار بسیارمهم دشواری است ونفوذ او درمیان اسلام خیلی عظیم

خواهد بود هر کس تاریخ اسلامرا بخواند خواهددانست که اغلب سلطنتهای اسلام بطفیل نواب مهدی‌موعود برپا ومحکم شده‌است .

سئوال ؟ آیا این مهدی حاضر بمقصود خود نایل‌میگردد وامکان‌دارد که تمام مردم یامسلمانان روی‌زمین پیروی اورا بنمایند .

جواب: این‌فقره یك نوع معامله ومعمائی‌است که مانند سایر معاملات نیست چون بحالت خرابی و تنزل حالیه اسلام تفکرشود یقین قطع حاصل میشود که اگرمهدی حال یك دونوبت دیگرفتح نماید احتمال قوی‌میرود که تمام مسلمین پیروی اورا اختیار نمایند .

سئوال ؟ آیا بعقیده و خیال شمامی گنجد که نفوذ اورا دراسلام مقطوع ومخذول سازند .

جواب : بلی این‌فقره درصورتی‌ممکن است که اهالی‌سودان‌دست از جنگجوئی بردارند و درمحافظت او مجبورنشوند و همچنین سایر مسلمانان ممالك دیگر هم دست از محـافظت خود بردارند پس بهترین وسیله برای خاموش کردن نائره محاربه مذهبی این است که عمل آنهارا بهم‌مذهبان‌خود واگذار نمایند بهرحال چون جناب سید نه‌فقط معلم مهدی‌بود بلکه ازجمله علمـای‌کابل و رفیق دیرینه امیر عبدالرحمن خان بود لهذا دربـاره مسئله افغانستان سخن درمیان رفت .

سئوال ؟ رای‌شما درباره پیشقدمی‌روس چیست ؟

جواب : این مطلب یك مسئله بسیار پیچیده است که حل‌آن بآسانی ممکن‌نیست دراینخصوص بسیارتفکر لازم‌است زیرا که دراین‌باب هیچ شك وشبهه نیست که ازیك‌طرف بواسطه محاربه انگلیس وروس که هردودولت باقوه و اقتداری هستند علاوه برتلف شدن نفوس محترمه بیشمار ضرر کلی بتمام اهل‌زمین واردخواهدآمد وباین‌زودی‌هم این معامله ختم نخواهد شد و ازطرف‌دیگر اگر روس درچنین وقتی ملتجی بدولت آلمان‌بشود وکارهارا ازاو بخواهد دولت‌مشارالیها نیز بواسطه‌ارتباطی که حالا بادولتین‌مشارالیهما دارد روس‌را با انگلیس صلح‌دهدبرای دولت‌انگلیس نتیجه بسیاربدی‌خواهد بخشید زیرا که صاحبان‌رای واهل‌پلتیك که ازاراده وپلتیك‌روس مستحضرند هیچ شك وشبهه ندارند در اینکه روس قصدی دراین پیش‌قدمی ندارد جز رسیدن‌بهندوستان پس‌اگر بالفرض حالا بمقتضای رفع گفتگو یامصالحه هم بشود یك‌موقع طولانی برای‌تکمیل کردن استعدادجنگی بدست‌روس‌خواهد افتاد اولا راه‌آهن خودرا ازکنار رودجیحون تاحدود افغانستان بنامینماید

علاوه بر آن بدگمانی وشبهه که حالا در بعضی از طوایف تراکمه دارد تماما مارا رفع مینماید وطوایف جمشیدی وهزاره که درقرب وجوار هرات ساکن میباشند و نیز طوایف ازبك که در بلخ مقیم هستند وازحیث سنخیت مباینت تامی باسایرفرق آنخطه دارند خاصه طایفه هزاره که مذهبا مخالف یکدیگرند بجهت آنکه شیعی مذهب میباشند برای دوست نمودن آنها سعی و کوشش بلیغ بکار خواهد برد یك جهت ساختن آنها برای روس هیچ اشکالی ندارد زیراکه فرقه مزبوره باافاغنه خصومت دارند پس از آن دولت روس سعی خواهد کرد که افاغنه را بسوی خود بکشاند و آنهارا بوعده مملکت پنجاب هوادار خود خواهد ساخت یعنی وعده خواهدداد که حکمرانی پنجاب باامیرافغانستان باشد وعده روسها باافاغنه دراین باب بوسائلی چند نفوذش زیاد ازوعده های دولت انگلیس است بافغانها ودولت روس ازپیش خواهد برد پس ازآن روسها برای ترغیب وتحریص کردن هندیان نیز ریشه دوانی خواهند کرد وباهالی هندوعده میدهد که اگر فتح وظفر باروس شد هرآینه مردمان هندوستانرا آزادخواهیم کرد لیکن برای این کارها ومطالبی که گفتیم یك وقت و مهلت فوق العاده در کاراست هرگاه روس حالا تعجیل بجنك نماید البته صدمه و نقصان عظیمی براو واردمیآید علاوه برآن منتهادرجه نادانی وسفاهت او برتمام مردم ثابت میگردد ولیکن منهرگز گمان ندارم که دولت روس اینقدرنادان و بی بصیرت باشد ونداند که حالا جنك کردن او بادولت انگلیس بی حاصل و نقصان براو واردمیشود .

بهرحال قصه کوتاه مختصر اینست که تامادامی که دولت روس دست از تراکمه و بخارا برنداشته و از بحرخزر عبور بممالك خود ننموده است مملکت هندوستان برای دولت انگلیس خالی از خطر نخواهدبود واوآنکه عقب نشستن روس تا این اندازه از جمله محالات است لیکن درآتیه کار بر دولت انگلیس زیاده ازحالا سخت وصعب میگردد مگر دریك صورت که قوه و اقتدار دولت مشارالیها ازممالك اروپا زایل گردد و یا اینکه دولت انگلیس باایران وافغانستان و دولت عثمانی متفق شود وآنوقت روس را در عقب نشستن مجبور نمایند وهمچنین درصورتیکه دولت انگلیس سودان را بهمان مسلمانان آندیار واگذار وعنان ایشانرا بدست خود آنهابدهد بدون شبهه

مصر اصلاح ونواقص خودرا بخودی خود میتواند بنماید ویقینا رفته رفته تمام ضررهائیکه متدرجا باو وارد آمده آنهارا رفع خواهد کرد لیکن اعتقاد من این است که حکومت حالیه انگلستان هرگز این کار را نخواهد کرد زیرا که حکومت مشارالیها باکافه اسلام عداوت دارد وازآنها تنفر مینماید.

بدین واسطه زمانه همچه مینماید و بثبوت میرساند که دولت روس محض موافقتی که بااسلام دارد دراین معامله ازحکومت انگلیس سبقت گرفته و کاررا ازپیش ببرد. «۱»

---

۱ - ترجمهٔ چاکر دعاگوی دولت ابد آیت وحضرت اشرف ارفع امجد اسعد والا شاهنشاهزادهٔ اعظم ظل السلطان روحنافداه سید حسین شیرازی مترجم مخصوص دارالترجمه خاصه همایونی شهر ذیقعدةالحرام سنه ۱۳۰۲

۱۰ - دو فیلسوف شرق و غرب

« سید جمال‌الدین و ارنست رنان »

مدت توقف سید درپاریس سه‌سال و چندماه بود و درخلال این مدت روزنامه « العروة‌الوثقی » را منتشرمیساخت و مقالات‌مهمی در بزرگترین جرایدآنجا درباره سیاست روسیه وانگلستان و دولت عثمانی و مصر نشر داد و ازمهمترین بحث‌های فلسفی او انتقاد با رنان حکیم و مورخ مشهور فرانسوی درباره « علم واسلام وحقیقت قرآن » است و رنان قدرت دلیل و درستی فرهنگ اسلامی‌را قبول کرد وازبسیاری ازعقاید خود درباره اسلام و قرآن که برخلاف تمدن و عمران میدانست منصرف شد بالاخره فیلسوف فرانسوی دانست که انحطاط مسلمانان دراثر نادانی و کهنه‌پرستی پیشوایان مذهبی‌است ودرباره سید ارنست‌رنان‌میگفت هنگامیکه سید شیخ‌جمال‌الدین افغانی را دیدم گوئی یکی از بزرگان شرق مانند حضرت محمد (ص) و ابن‌سینا و ابن‌رشد در نظرم جلوه‌گر شد ودرمدت توقف سید دراروپا با نهایت احترام و بزرگواری میزیست و بسیاری از بزرگان دانش وحکمت وی‌را گرامی وازلحاظ علمی وفلسفی وسیاسی ویرا ارجمند میداشتند.

یکی ازرشته‌های تاریك‌زندگانی سید انتقاد او برسخنرانی ارنست رنان حکیم معروف فرانسوی درباره دیانت پاك اسلامی‌است. کسانیکه‌در خصوص‌سیدتحقیق نموده وببرخورد دوحکیم بزرگ شرق و غرب رسیده‌اند اشاره‌ای نموده و ردشده‌اند.

دانشمندان بزرگ‌اسلامی مانندشیخ مصطفی عبدالرزاق رئیس اسبق جامع‌الازهرمصر و امیرشکیب ارسلان نویسنده بزرگ ومولف عالی‌مقام جهان اسلامی و سیدرشید رضا مولف تفسیر «المنار» در ۱۲ جلد وصاحب مجله مشهور اسلامی « المنار » چاپ مصر و دانشمند نامی ایرانی محمد قزوینی هرچه درباره گفتار رنان وسید جستجو کردند نیافتند «۱» تاآقای واعظ چرندابی مقیم تبریز با کوشش بسیار ترجمه گفتار مزبور را بوسیله

---

۱ - بنا برتقریر شفاهی ایشان برای نگارنده این‌سطور.

آقای دکتر محمد حمیدالله حیدرآبادی مقیم پاریس«۱» شماره‌های روزنامه دبارا بدست آورد و گفتار مزبور را ازفرانسه بعربی ترجمه نموده و برای آقای مجتهد چرندابی فرستاد .

اینك ترجمه فارسی آن با ترجمه مقدمه دانشمند ارجمند آقای دکتر حمیدالله حیدرآبادی در اینجا نقل میشود :

ارنست رنان استاد زبان عربی در کالج دوفرانسه در پاریس بود و ازبزرگان انگشت شمار حکمای دهری بشمار میرفت و درسالون سوربون دانشگاه پاریس در ۲۹ مارس سال۱۸۸۳ سخنرانی ایراد کرد و مقصودش این بود که روح علمی را باغلو مذهبی برابر کند ومیگفت ایمان بغیب بااصلاح ونهضت منافات دارد و ناچار باید روح تشکیك و تردید را در همه کارها داشته باشیم تابغلط های گذشتگان همراه نباشیم وازمیوه‌های حقیقت محروم نشویم واین معنی تا اندازه‌ای درست اما مبالغه درآن مانند چیزهای دیگر هم بجهان انسانیت زیان میرساند وبرخلاف درستی وحقیقت است.

ولی رنان مبالغه میکرد ودر راه اغراق خود ازنخستین واجبات هم تجاوز میکرد چنانکه گوید : واجب است که ادعای او بامثال و شاهد ثابت شود آنگاه درپیرامون خود نگاه کرد ودید مسلمانان درآن هنگام ازشقی ترین بندگان خدا دردنیا بودند وازطرفی هم دانست که درفرانسه وانگلستان وسایر کشور های اروپا که نهضت مادی گری دامنه پیدا کرده و دنیای آنان گرانبها است و در خوش بختی و کامرانی بسر می برند .

وگمان کرد که مدنیت ستمی برمسلمانان بی نوای بیچاره وارد آورده ویقین داشت که هیچکس ازمسلمانان ستمدیده و تیره بخت ازحق خود دفاع نخواهد کرد بنابراین سخنرانی خودرا «اسلام ودانش» قرار داد که بگوید اینها باهم سازگار نیستند وباین هم اکتفا ننمود .

تعلیمات حضرت محمد (ص) را ناقص پنداشت وانتقاد شدیدی نموده و بعقیده خود بیان کرد که تعلیمات اسلامی برخلاف نیازمندی‌های عصر حاضر است .

وهرگاه فرصت باشد نگاهی بدیانت ازفیلسوف فرانسوی نمائیم و شاید بسیاری ازآنان درغرب باشند ولی مانند او نخواهیم یافت.

چه رنان مطالبرا بهم آمیخت و از خود چیز هائی آورد و باسلام

---

۱ ـ مولف کتاب « مجموعه الوثائق السیاسیه فی العهدالنبوی والخلافه الراشدة » چاپ مصر.

نسبت‌های ناروا داد و بزرگترین دلیلش درسخنرانی این بود که هنگامیکه مورخ انگلیسی لایارد بموصل رفت درایام مسافرت خود خواست از اوضاع واحوال آن‌استان ازلحاظ تجارت وتاریخ اطلاعاتی بدست آورد ناچار بقاضی شهر مراجعه کرد وقاضی درپاسخ دانشمند انگلیسی چنین نوشت !!!

رنان میگوید ترجمه جواب قاضی توسط یکی از دوستان‌صمیمی بما رسید واینك عین عبارت او :

ای دوست گرامی وای مایه شاداب زندگانی !؟

آنچه ازمن پرسش نمودید بیهوده وزیان‌بخش بود چه تمام عمرخود را در اینجا بسربردم ولی توجه بشماره مکان‌ها و یا جمعیت آن ننمودم که چه کسی برقاطر سوار میشود و یا بر کشتی می نشیند البته علاقه‌ای بدان‌ها نداشتم اما تاریخ باستانی این‌شهررا بجزخدا کسی نداند و پروردگار هم نمی‌داند که چه اندازه مردم در عالم اسلام مرتکب گناه شده‌اند کوشش اینکه اینها را بدانیم چه اندازه است توانا نیستیم ای دوست من و ای گوسفند من ! ! !

کوشش‌منما درباره دانستنیها که بتو هیچگاه مفید نیست .

شما دراینجا قدم رنجه گذاشتید خوش آمدید و بسلامت برگردید حقیقتش این‌است آنچه ازمن پرسش نمودید زیانی بمن نمیرساند چه گوینده یکی است و شنونده دیگری است .

بنا برسم و عادت مردم کشور خودتان مانند بسیاری از کشورهای دیگر بدیدارمن آمدید اما خوش‌بختی نیست شکر خدایرا که دراینجامتولد شدیم ونمی‌خواهیم هم ازاین سامان بیرون رویم .

ای فرزند من

گوش کنید چیزی بهتر ازحکمت مانند ایمان بخدا نیست واوست که زمین‌را آفرید . آیا شایسته‌است که کوشش کنیم و باسرار خلقت فررویم تاباندازه خود به پروردگار کمك نمائیم نگاه کنید به‌بالای سر خودتان بستاره ای که بدور ستاره دیگر می‌چرخد ونگاه کنید به ستاره دیگری که دنباله‌داراست ومحتاج بزمانی چنداست تاظهور کند وهمچنان شماره‌سالهائی که افول میکنند وغیب میشود یادداشت کنید .

ای فرزند من آنکس که آفرید بادست اوست وسیرمیدهد و هدایت

میکنند .

شاید بمن بگوئید « بیرون بروید من بهتر و بیشتر از شما میدانم» و آنچه‌را می بینم شما نمی‌بینید اما هرگاه معلومات‌خودرا حساب کنید خودرا داناتر ازمن میدانید آفرین !! ولی شکر خدای‌را بجا می آورم و کوشش نمیکنم درآنچه راکه نیازی بدان ندارم چه بمن آموختید که تعجب نکنم و می بینم که چه‌چیز درچشمانم کوچك است .

آیا دانش شما بیشتر است و آیا چشمانت در جستجوی آنچه راکه در پیرامون بهشت است می باشد ! ای دوست من هرگـاه خوش بختی را خواستاربد اعلام کن به کلمه لااله الاالله وهرگز کاربد منما تا از هیچکس نترسید وازمرگ نهراس تاخوش‌بختی بدست آید .

این سخنرانی را چند نفر از دانشمندان مانند سیدجمال‌الدین افغانی ونامق‌کمال‌بك وبایزیدوف امام‌مسجد لنین‌گراد واستادماسینیون ردکردند وانتقاد استاد ماسینیون این‌است که‌نویسنده‌این‌نامه موصلی نیست بلکه خود رنان آن را نوشته وجعل نموده است بدین دلیل :

۱ــ دراسلوب خطاب‌بکلمه «این گوسفند من» این گونه‌خطاب‌دوستانه هرگز بزبان های عربی‌ونه‌ترکی ونه‌فرانسه نیست‌چه قاضی‌موصل حتماً نامه‌را بترکی یا عربی نوشته است . رنان‌فقط ازاین‌لحاظ نامه‌راوارد کرد که درنظر شنوندگان و خوانندگان فرانسوی شگفت به نظرمیرسد وگمان میکنند که از اسلوب شرقی است .

۲ــاین نامه‌را ازقاضی نمیدانیم‌وراهی‌هم‌نداریم تا بدانیم که‌این‌مکتوب درست است چه هنگامیکه کتابهای لایارد مورخ انگلیسی‌را مطالعه میکنیم ویادداشت‌های اورا درسفر موصل می‌خوانیم درآنجا قاضی موصل‌رایادآور شده ومیگوید مردی متعصب وسخت‌بداخلاق وبدنام بود وبما بدرفتاری کرد ولی نامه‌ای که ارنست رنان نقل نموده است پر از مجـامله و مداراست که هرگز بااخلاق آن‌قاضی تطبیق نمیکند .

۳ــ قاضی آن‌ستاره دنباله‌دار را بنام دهائلی نامید که اندکی پیش ازسخنرانی رنان‌کشف شده بود . هرگاه این‌قاضی ازنادان‌ترین مردم بوده و توجهی بکشف اسرار خلقت الهی نداشته چگونه بتازه‌ترین اکتشافـات دانش هیئت درآن زمان آشنا بود .

٤ـ تناسب و تعادل هندسي مابين هريك از جملههای چهارگانه در نامه مزبور و صغری و کبری و نتیجه منطقی هریك نیازمند بادیب توانا و نویسنده مقتدوی مـانند ارنست رنان می باشد نه بیك مـرد نادانی مـانند قاضی موصل .

٥ـ درعبارت او طنز مشکل ومسخره توداری‌را دربردارد واین‌هم از خصایص اسلوب معروف رنان است و رنان میخواست در جبه استادی با مخاطب خود بروش مخصوصی مزاح کند و درداستانهای خود برفتار زننده معاصران اشاره مینماید و با اشارات بلیغ وکنایه هـای گنگ و مشکلی سخن میگوید .

این ایرادات‌را ماسینیون گرفت وایراد ششم راهم اضافه کرد که آیا شایسته است که مسلمان دردیانت خود زیاد غلو کند و بگوید آیا از برای بهشت چشمانت در هرچه که درپیرامون شماست درجستجوست چه درین سخن افکار بهشت‌را دربر دارد.

درآن‌هنگام سید جمال‌الدین درپاریس بود وروزی که سخنرانی‌رنان را درروزنامه « دیه دیبا » مورخ ۳۰مارس ۱۸۸۳ ص ۲ ستون ٦ و ص۳ ستون٥ خواند نامه‌ای بنویسنده روزنامه نوشت که بدبختانه بیش‌از ۱۸ماه مای آن سال چاپ نشده است .

هنگامیکه نامه سیدجمال‌الدین درروزنامه چاپ شد نویسنده‌روزنامه مزبور چنین نوشت.

خوانندگان بیاد‌ ارند که آقای رنان در همین نزدیکی‌هـا سخنرانی درباره « دین اسلام ودانش» ایراد کرد که مورداستقبال بسیاری‌قرارگرفت وشیخ جمال‌الدین افغانی بزبان عربی نامه‌ای دراین‌خصوص برای‌ما فرستاد واشاره نمود که درهنگام مطالعه سخنرانی‌مزبور بعضی از قسمت‌هـائی که بخاطرم‌آمد نوشتم تابهتر خوانندگان گرامی بهره‌مند شوند .

بدبختانه این‌روزنامه اکنون منتشر نمیشود و اثری ازآثار اداره‌آن موجود نیست وممکن نشدکه نقد وبحث ادبی‌را ازلحاظ رجالی درآن بکار ببریم که آیا نامه سید همین‌است یا در آن دست خورده است همان‌قسم که نامه قاضی دست‌خورده ویا بعقیده‌ما درجواب نامه جمال‌الدین هم دست‌برده شده وتحریفاتی ازطرف مترجم نامه که دراداره روزنامه بود شده است که

شاید مترجم آن همان ارنست رنان باشد بدین دلیل :

۱ـ سخنرانی رنان در اواخر ماه مارس منتشر شد و پاسخ آن هم پس از دو ماه چاپ شد گمان نمیکنم مرد فداکار بزرگی مانند جمال الدین این مدت را برای نوشتن نامه طول نداده است .

۲ـ گویا جمال الدین جواب خطابه را در مدت یك هفته داد چه زبان فرانسه را می فهمید و آنچه هم از سخنرانی چاپ شده بود خوانده ولی برای انتقاد بر سخنرانی از برخی از دوستان درخواست کرد که خطابه مزبور را بدقت ترجمه و در دسترس او قرار دهند و این کار هم بیش از یك یا دو روز نبود .

۳ـ سید جمال الدین نامه را بعربی نوشت چه رنان مستشرقی بود که زبان تازی را میدانست مقصود سید این بود که رنان بآن اطلاع پیدا کند و رنان باسید دوست بود و پیش از این سخنرانی هم باهم آشنا بودند چنانکه این معنی را رنان در پاسخ نامه سید یادآور شده است .

هنگامیکه مدیر روزنامه نامه سید را برای رنان فرستاد سید منتظر جواب شد تا از نشر پاسخ آن مایوس گردید بلکه انتشار جواب را رد نکرد و گرنه بفرانسه می نوشت چه هر گاه سید جمال الدین نامه خود را در روزنامه میخواند و میدید که تصرفاتی در آن شده است قطعاً اعتراض میکرد .

هنگامیکه مردم دیگر قیل وقالی در خصوص آن سخنرانی نمیکردند نامه سید را انتشار دادند گمان میکنم که سید دیگر در این باره درنك ننمود و روی هم رفته نمیدانیم که نویسنده روزنامه که تصرفاتی در مکتوب کرده بود ایراد گرفته یا نه و مدیر روزنامه هم آیا رد دوم سید را ندیده گرفت یا نه ؟!

و سید دیگر توانائی بیشتر از این را نداشت چه بکار بزرگتری اشتغال داشت.

٤ـ سید جمال الدین در تمام دوره زندگانی خود از فداکاران و مدافعان راه عظمت اسلام بود و آراء و آثار او معروف و در دسترس همه مردم جهان می باشد.

چنانکه در نامه ای که از ایشان در روزنامه «دبه دیبا» چاپ شده است آیا برای امثال او سزاوار است که چنین گوید .

۱ـ مللی که بدین اسلام وارد شدند یا برغبت یا بزور و اعتقاد بوجود پروردگار پیدا کردند بزرگترین سنگینی و فشاری برجهان انسانیت وارد آمد .

۲ـ هرگاه درست باشد که دین اسلامی مانع راه نهضت است آیا سزاوار است که ادعا نماید این مانع از بین نخواهد رفت ودرین نقطه با سایر ادیان تفاوت دارد وملت مسلمان هنوز از نفوذ آن تا کنون آسوده نشده است.

۳ـ حقیقتاً دین اسلامی درباره اختناق دانش کوشش نمود و حرکت نهضت فرهنگی را راکد گذاشت ودر تعطیل سیر علمی و فلسفی و گمراهی خردها از تحقیقات و تفتیش‌های علمی موفق گردید.

٤ـ آری دین اسلام در کشورهائی که فاتح شد بزور وارد شد چنانکه معروف است انتشار پیدا کرد. آن کشورها از همان زمان تا کنون نتوانستند خودرا رها سازند.

٥ـ جهان عربی چرا در پرده‌های تاریك شدیدی باقی ماند ومسئولیت آن تنها بر دیانت اسلامی است.

٦ـ پاسخ ارنست رنان در جواب سید درشماره دیگر همان روزنامه بچاپ رسید «۱۹ مای» و یادآور شده بود که باسید جمال الدین در بعضی ازقسمت‌ها اتفاق دارند یعنی در برخی تصرفات درمقاله سید.

آیا بیشتر ازاین لازمست که درنامه منسوب بسید تصرفاتی شده و در ترجمه آن بفرانسه هم دخالت‌های ناروائی باشد وتفاوتی مابین آنچه او گفته وآنچه راکه رنان وامثال او ازدشمنان اسلام گفته‌اند ندارد!؟

اینك ترجمه نامه سید جمال الدین که برخطابه ارنست رنان فرانسوی انتقاد نمود.

روزنامه دیه دیبا ۱۸ مای ۱۸۸۳

سردبیر روزنامه دیه دیبا

آقای من. در روزنامه وزین شما بتاریخ ۲۹ مارس گذشته مقاله‌ای درباره « اسلام ودانش» خواندم که سخنرانی فیلسوف بزرگ این زمان آقای رنان بود که شهرتش درتمام اروپا بلکه تا دورترین کشورهای شرق رسید ودر برابر شنوندگان گرامی خود در دانشگاه سوربون خطابه‌ای ایراد کرد ودرین گفتار خود به بعضی ملاحظات برآن شدم که جسارت نموده و مطالبی را در این نامه تدوین کرده برای شما فرستادم امیدوارم دستور فرمایند که درستون‌های روزنامه خود بچاپ رسانید.

استاد رنان میخواهد نقطه‌ای ازتاریخ عرب را که تا کنون تاریك بود

روشن سازد و بر گذشته آن نور درخشانی بتابد وشاید این روشنائی در کسانی که درباره امت عرب صاحب نظر هستند خلجان کرده ومضطرب باشند. ولی ممکن نیست بر کسی که ادعا کند که این ملت شایستگی ندارد بلکه مقام و شرافت اورا غصب کردند ودر زمان‌های پیش آنانرا تصرف کردند وهم‌چنین گمان میکنم که استاد رنان ردنماید که منزلت عرب را از بین بردند وملل دیگر را از بین نبردند بلکه کوشش شد که حقیقت تاریخی کشف شود ویا زمانی که در آثار ادبیات وتاریخ ملل وتمدن اسلامی جستجو می کنند بآنچه راکه نمیدانند اطلاع یابند.

اعتراف میکنم که استاد رنان باین شیوه با نتشار افکار موفق شد و دیده ها متوجه بعضی از حقایق گردید که تاکنون دیده نشده بود.

ودر خطابه او ملاحظات تازه‌ای دیدم که قابل توجه است چه از کشفیات نوین و سحر بیان شگفت او دلالت میکنند ولی تاکنون ترجمه این سخنرانی در جلو من نیست تا بسیاری از آن را با اصل آن برابر کنم گرچه برای من ممکن بود که اصل آن را بفرانسه بخوانم و توانائی آن را دارم که بر خیالات این فیلسوف بزرگ به بهترین روشی که اکنون مهیا است آشنا شوم.

پس از این احترامات فائقه را که در شأن اوست با درست ترین ستایش‌ها بپذیرند گویم آنچه را که متنبی شاعری که دوستدار فلسفه بوده و قرن‌های پیش زندگانی میکرد ودرباره ممدوح خود که از بزرگان قوم خود بود گفته میگویم که سرود.

تقبل من الشتا ما یمکن لی

و لا تطلب ما انت اهله

مقاله استاد رنان مشتمل بردو نکته مهمی است که فیلسوف بزرگ کوشش کرده که با برهان ثابت نماید که دین اسلام طبیعتاً مخالف با ترقی دانش است وملت عرب علوم ماوراء طبیعت و فلسفه را دوست ندارد.

معلوم میشود که استاد رنان میخواهد بگوید که میوه گرانبهای دانش در دست آنان خشك میشود گوئی بادهای مسموم صحرا آنهارا میسوزاند اما پس از خواندن این مقاله چاره‌ای جز این نیست که پرسش شود آیا این برخوردها درراه دانش از ناحیه دین اسلامی به تنهائی متوجه است یا بواسطه انتشار آن درعالم ویا از لحاظ اخلاق وصلاحیت دین اسلام می باشد. همین بس که ملتهای

بی شماری آن را پذیرفته ودر آغوش گرفتند آیا از روی میل ورغبت بود و یا از راه اکراه و ترس ؟ ! شکی نیست که کمی وقت مانع ازاین شد که استاد رنان این نکته‌ها را روشن کند .

اما بهرصورت سبب موجودومنشاء خشکی مسلمانان؟است‌ولی تعیین آن سبب بطریق روشن وبادلیل‌های مستقیم مشکل‌است ومشکل‌تر از آن اشاره براه درمان آن است .

ولی درنکته اول میگوییم درمیان هیچ جمعیتی کسی توانائی ندارد که درآغاز امر بااستدلال ودلیل‌های خالص عقلی شروع بکارنماید خیلی‌مشکل بنظر میرسد وچاره‌ای هم نیست وقدرت تمیز خیرازشر نمی‌ماند چه‌مطالبی است که سببها موجب خوشنودی وگاهی اسباب زیان وگرفتگی میشود.

خلاصه این است که آدمی نمی‌تواند کاملا آشنا باسباب ونتیجه‌های آن بشود وبهمین جهت همین نقص‌هم ممکن نیست ازبرای کسی که ادعا کند ازاین‌گونه ملت‌ها که درحال طفولیتش ازروی رغبت تمام آنچه‌را که برای ملت مفیدباشد بیان نماید وآنچه راکه موجب زیان وضرراست دوری‌کند بنابراین برعالم انسانیت لازم وشایسته است که ازبیرون مرجع و پناهی او را هدایت و رهبری‌کند و در هنگام اضطراب و خلجان روحی باوپناهنده گردد واستمداد نماید و دراین هنگام‌ها است که معلمی برانگیخته میگردد ازآنجائیکه ازبرای این معلم نیست که ملت خود را وادارکند که از الهام عقل اطاعت‌نمایند « چنانکه درپیش بیان شد » وباشعه های جهان غیر معلوم هدایت نمایند واز برای‌آنان فضای پهناوری در اطراف خیال تصویر شود بسیارمشکل بنظر میرسد .

وهنگامیکه برای بعضی ازملت‌ها مجالی پیدا میشود بآرزوهای‌خود برسند اگرچه نمی‌یابند تمام آنچه راکه درجهان انسانیت باو رغبت دارند ودر ابتدای امر هم آشنائی پیدا نمی‌کند وبجهات و اسبابی که از برای او پیش‌آمد میکنند اسرار امور را دریافت نمی‌کنند ناچار است که پیروی‌کنند ازپندها وراهنمائی‌های معلم ودربرابر اوامر او مطیع شود .

برای‌اینکه راهنمائی وهدایت این‌معلم مستندبیك خالق‌توانائی است که پیدایش عوالم‌ازاوست. معلمان‌اجازه نمیدهندملت‌خودراکه درفوایدوجود وزیان‌آن گفتگو کنند و شکی نیست که این اعتقاد درباره وجود پروردگار

ازسنگین‌ترین بارهائی است که بردوش انسانی است و بیشتر آنها مقام انسانیت را در برابر این امر بزرگ کوچك می کنند . اعتراف باین مطلب می کنم ولی جای انکار نیست که تعلیمات مذهبی‌چه اسلامی‌وچه نصرانی وچه بت‌پرستی باشد موجب یگانگی است که ملت‌ها رااز جهان وحشی گری و بربریت رهائی‌داده وبه بالاترین‌منزل‌های‌تمدن هدایت میکنند وبرفرض‌آنکه دیانت اسلام مانع راه نهضت و ترقی‌است آیا ازکسی شایسته‌است که ادعا کند این‌مانع همیشه وجود داشت پس‌چه اختلافی درین نکته دیانت اسلامی باسایر ادیان موجود می باشد که تمام مذهب ها درین قسمت کوتاهی نداشته وبیك شیوه وروش بودند وهم چنان دیانت مسیحیت بهمین منوال بود یعنی آن‌ملتی که احکام و اوامر او مورد پیروی و اطاعت است و ازروی آن آرزوهای عده‌ای تشکیل‌شده وازاین حالت بیرون باشد .

پس هنگامیکه ملت مسیحیت استقلال پیدا کرد وخودرا ازبندگی و پیروی دین رهاساخت باید آغاز بکار کند وراه نهضت و فرهنگ وعلوم را بسرعت به‌پیماید اما ملت‌مسلمان تاکنون خودرا ازنیروی‌دین بیرون‌نیاورد وبهرتقدیر نباید فراموش کرد که دین‌نصاری بچندقرن ازدین اسلام جلوتر پدید آمد بنابراین اشکالی‌ندارد اینکه امیدوار شد کـه ملت اسلامی روزی رستگار وموفق میشود و کم کم قیدهارا رهاساخته ودرسلك تمدن غرب‌سیر میکند وبالاخره با نداشتن بندهای مسیحیت ونداشتن تسامح اجتماعی‌بدون برخورد بمانع وعائقی موفق خواهد شد .

زیرا معتقد نیستیم که ازبرای‌اسلام دررسیدن بتمدن غرب مانعی‌وجود داشته باشد .

بااعتراضات استادرنان بردیانت اسلام همراه نیستم بلکه آنچه‌راکه جمعیت‌ها در نتیجه بی دینی اقتضا می کنند که تاپایـان روزگار مستوجب زندگانی دروحشت ونادانی همچنان خواهند بود ؟! هرگز!!

وهرگاه درحقیقت‌دیانت اسلام کوشش شود که ازبرای‌خاموش کردن علم وجلوگیری ازنهضت علمی موفق شده باشد و باتعطیل جنبش علمی و فلسفی و درگمراه کردن خردها از تحقیقات وتفتیشات علمی توانائی داشت پس بر همین منوال‌هم بزرگان‌کاتولیك خواهند بود که تاکنون اسلحه خود را برزمین نگذاشته‌اند وباتمام جدیت کوشش دارند برضد آنچه راکه روح

گمراهی وخطا نام گذاشته‌اند .

اعتراف میکنم که تمام زحمت هـا و سختی‌ها را مسلمانان می کشند تا بمقـام شامخ تمدن نایل شوند چه آنـان بواسطه بحث فلسفی از شناخت حقیقت محرومند پس برهرمؤمن پاك شایسته است که از راه راست منحرف نشود وازراه بحثی که مقصود حقیقت وحکمت باشد پیروی کند.

یاآنچه راکه در حقیقت مطابق بارأی پسندیده اروپائیان است پیرو گردد « اقلا درنزد بعضی از اهالی» این مؤمن مانندگاو زراعتی است که بنده عقیده‌اش هست پس ناچار در رشته‌ای که همیشه هست در دست فقهاء گذشته بود چه عقیده داشت که دین او مشتمل براخلاق وحکم و تمام علوم است وخودرا با رجزخوانی بآن پیوست می‌ساخت وکوچکترین کوشش در پیرو او برای مذهب ننمود .

وچرا کوشش درراه باطل میکند وچرا درطلب حق سعی نمی‌نماید با آنکـه معتقد است که حق در دستش است ؟ ! آیـا بیشتر خوش بختی او ایمانش را از بین برد ومنکر میشودکه تمام کمالش در دین اوست کـه تنها او آن‌را بکار می‌برد وبهمین سبب مؤمن حکمت راکوچك میشمارد و من تمام آنهـارا بهتر میدانم باز هم که این کودك مسلمان عرب که استاد رنان با قدرت بیان‌خود مزایائی برایش تحصیل نمود چه میشود کرد که سخت مبالغه ومباهات درین راه باطل کرده ومعتقد است که آنها همان حقیقت تام خالص می‌باشد وآن کودك ملتی است که آثاری ازمسلك خود در دنیا بدون وسیله آتش وخون گذاشت وبابسیاری ازکارهای درخشانی که دلالت برذوق وحکمت وتمام علوم بدون استثناء فلسفه بیادگار گذاشت .

آری لازم است که اعتراف کنیم کـه آنـان عرب بودند و بافلسفه مدت زمانی هم همراهی و دوستی ننمودند و اکنون به نقطه دوم میرسیم که استاد رنان بامهارت وقدرت بیانی بدرمان آن رسید ومخالف ومنکری هم نیست که عرب هنگامی درحال وحشیت بودند ودرراه نهضت‌فکری وفلسفی به سرعت پیشرفت کردند و در ردیف سایرملل نبودند مگر با فتوحات خود رسیدند چه درمدت یك قرن تمام علوم لاتین وفارسی‌راکه درطی قرن های بیشماری که پیش‌رفته بود بدست آوردند وعرب درین دانش‌ها همان طور که از جزیره یونان تاقله کوه‌های هیمالیا و از جهتی کوه‌های پرنسیز از سمت دیگر حکمرانی نمود قدرت پیداکرد وممکن است بگوئیم درتمام این‌مدت

از زمان پیشرفت علوم در نزد عرب تقدم مدهشی پیداشد چنانکه در بعضی از کشور ها مسلط گردید و روم و بیزانس همان طور که مرکز علوم الهی و فلسفه بود و هم چنان مرکز نور دین و خانه درخشانی برای علوم آدمیت بشمار میرفت و همان قسم که یونان و رم پیرو راه تمدن درقرن‌های بیشماری بودند وپیشرفت بسیاری درمیدان حکمت وفلسفه نمودند وبسیار جلو رفتند ولی دیگر تفتیش عقیده نکردند وبحث را کنارگذاردند ومبانی علمی که تهیه کرده بودند ازبین‌رفت وآثارگرانبهای آنان درزوایای فراموشی گذاشته شد اما عرب با آن که در ابتدای امر نادان و وحشی بود ازملل متمدن که تسامح میکردند تحصیل هنرنمود وعلوم مرده‌را زنده‌نمودند وروحی‌تازه دمیدندو کوشیدند تا گلهای آنها که قبلا بدست نمی‌آمد با زحمت های بسیار دو باره غنچه زد و بار آورد و بارنگ و بوئی معطر و زیبا جلوه‌گر گردید.

آیا اینها بزرگترین دلیل و برهان نیست که طبیعتاً دوستدار دانش بودند! آری عرب فلسفه را ازیونان وفارس گرفت وفرهنگ‌را در زمان‌های های‌گذشته انتشار داد.

علومی که عرب غصب کرد مانند غنیمت‌های جنگی بود وباذوق سلیم مخصوص بخود دامنه داد ونقاط تاریکش‌را بکمك فهم وعقل روشن ساخت واندکی پس‌ازآن کامل کرد جای بسی‌تعجب است که فرانسویان، ژرمن‌ها، انگلوساکسون‌ها باآنکه بروم و بیزانس نزدیك بودند نتوانستند مانند عرب که پایتختش بغداد و از رم فرسنگ‌ها دوربود استفاده واستفاضه علمی ازخزائن علمی آنها بنمایند اما عرب بادوری مسافت توانست باهوش‌سرشار خودگمشده خودرا در دفینه‌های هنری‌آنجا بادقت جستجو کند وآنان توجه نکردند که تمدن عرب مانند آفتابی درخشان تا قله کوه‌ها نور افشانی کرد وجهان غرب را باثروت علمی خود نورانی‌نمود وارسطو را وادار نمودکه بسوی‌عرب مهاجرت کندپس‌از مهاجرت ارسطواروپائیان شادان شدندونامش برسرزبانها آوردندوتجلیل وتکریم فراوان نمودند درصورتیکه پیش‌ازآن درهیچ نقطه‌ای نامی ازاو نبود.

آیا اینها برتری‌فکری‌عرب وشوق‌وذوق وتوجه‌آنان به فلسفه‌نبود.

آری تا زمانی که دولت عرب در شرق و غرب مشعلدار تمدن علمی

بود مراکز فرهنگی و فلسفی مانند بغداد و آندلس داشت آنگاه که آفتاب علمیش افول کرد، مرکز تعصب دینی شد این عقب‌نشینی دلالت بر آن نمیکند که عرب درقرون وسطی زمانی که قدرت وسلطه داشت فلسفه وحکمت را ازآلودگیها باشرب وذوق عربی پاك نکرد استاد رنان باین حقیقت مسلم اعتراف کرد که اعراب میراث علمی را حفظ کرده و هنرمند شدند در قرون واعصار گذشته چه وظیفه‌ای برای این قوم بهتر از صیانت دانشها و فرهنگها است .

گرچه میگویند که درسال ۷۷۵ مسیحی تا اواسط قرن سیزدهم یعنی پانصد سال درکشورهای اسلامی علماء وفضلای دانشمندی با امتیازات فراوانی بعرصه آمده‌اند که ازهرحیث چون دانشمندان مسیحی بوده‌اند امادراینجا سیدقلم را برگردانید ومی نویسد : « فلاسفه ورجال قرون اول اسلامی اغلب ازحران واندلس وفارس و برخی ازمردم ماوراءالنهر و نصاری سوریه بودند، نمیخواهم منکر عظمت دانشمندان فارس وسهم آنان در فرهنگ عالم عربی شوم ولی اگراجازه دهید میگویم که حرانی‌ها عرب بودند وآنان چند قرن پیش ازاسلام بعربی سخن میگفتند هرگاه دین قدیم حرانی‌ها باقی میماند از عرب بیگانه نبودند ، هنگامی که اعراب وارد اسپانیا شدند آنان ملیت خود را ازدست نداده عرب ماندند ولی بیشتر نصاری سوریه ازغانی‌ها بودند که آئین مسیحی را قبول کردند شایسته نیست ابن باجه و ابن رشد و ابن طفیل را مانند کندی عرب ندانیم بعلت آنکه در عالم عرب زندگانی نکردند چه امتیازی مابین مردم را لغت تشکیل میدهد ؟! هرگاه این فرق از بین رود همه چیز یا از دست آن تمیز اصلی مفقود میشود .

عرب سلاح خودرا در دیانت محمدی دردست گرفت و برای پیشرفت مقاصد اسلام جانفشانی کرد ملل شکست خورده اززبان فاتحان عرب کراهت نداشت ومایل بود باهمان زبان سخن گوید .

عرب کسی را مجبور نمیکرد که بزبان عربی صحبت کند آری دین اسلام فاتحانه وارد مرزها شد و بزودی چنانکه معروف است انتشار پیداکرد و ادبیات را بذر افشانی کرد وکشورهای مغلوب تاکنون نتوانستند خود را از قدرت فرهنگی ودینی نفوذ عرب رها سازند .

در این مورد ایرانرا مثال میزنیم ، ایران قبل از اسلام در آن هنگام زبان عرب درنزد دانشمندان فرس مجهول نبود وقتی که دیانت اسلام سرزمین ایران را تحت سیطره خود قرارداد دانشمندان ایرانی باهمان زبان و قدرت تازه‌ای بنوشتن لغت قرآن مشغول شدند وعرب نمیتوانست عظمت آنانرا

بخود نسبت دهد و نیازی هم نداشت که این کار را بکنند چه عرب هم باندازهٔ کافی دانشمند وفاضل داشت .

هر گاه بدوره ابتدائی عرب بازگشت کنیم و آثار این ملت را ورق بورق با نظر تعمق بنگریم و تمام آنچه را چه خوب و بد کنار بگذاریم معتقد بقدرت دافعه‌ای ملت قهرمان عرب خواهیم شد، در تصرف بلاد وامکنه تفوق وفضیلت عرب روی محور پیروزی اسلامی دور میزد و آنان را جز این فضیلتی نبود معنی آن این نیست که اعتراف کنیم فاتحان عرب چه فضل و برتری داشتند .

آری فضیلت آنان فتح و پیروزی بود بعد از تصرف کشورها اهالی بآزادی اولی خود برای نشر فرهنگ ملی باز گشت کردند این بازگشت کلی نبود سخت شرایطی انجام گرفت و بقیمت از بین رفتن عده‌ای از جوانان متعصب و لجوج تمام شد مثلا مازارن و بوناپارت متعلق بفرانسه نبود بایتالیا تعلق داشت و همچنین آلمان وانگلستان عظمت فرزندان خودرا میخواست که در فرانسه مقیم بودند و آنجارا وطن خود میدانستند و در دانشکده‌های آنجا درس خوانده بودند. این فرزندان خلف بشهرت علمی در دنیا کمك میکردند.

فرانسویان که بعد از الغاء احکام (نانت) میهن خود را ترك کرده باطراف و اکناف اروپا شتافتند هرگاه بگوئیم که همهٔ اروپا از یك نژاد میباشند ادعای واهی است پس حرانی‌ها وسوری‌ها هم سامی هستند و آنها هم ازخانواده عالم عربی میباشند . حال یك پرسش پیش‌میآید . پس از آنکه فرهنگ عرب دنیارا بنور درخشان خود روشن کرد چرا خاموش‌شد ودرافق سیاه ومظلم فرورفت !! چرا باردیگر مشعل فروزان روشن نشد وعالم عرب را درتاریکی فرا گرفت .

این علت را باید در جهان اسلامی جستجو کرد بطوریکه میدانیم دین اسلام علوم کشورهای فتح شده‌را خفه کرد واستبداد هم بآن کمك بزرگی نمود بطوریکه سیوطی مینویسد : هادی خلیفه امر کرد که گردن هزار فیلسوف را بزنند وبعدازاین خیانت تاریخی هسته مرکزی علمی بجاهای دیگر گردید این فاجعه خونین برای تاریخ دین بزرگی است وشاید اینگونه حوادث در تاریخ مسیحیت اتفاق افتاده باشد !!

ادیان دربعضی قسمت ها باهم شباهت دارند ولی ممکن نیست بین دین وفلسفه باهم تفاهمی موجود باشد ، دین باشخاص توانائی میدهد که

بآنچه‌ایمان دارد اعتقاد داشته باشد وفلسفه میخواهد شخص‌را از این بندگی ورقیت بیرون آورد هنگامیکه دین مسیح باهیئت فروتنی وتواضع در آتن واسکندریه نفوذکرد آنجارا که بزرگترین مرکز علمی و فلسفی بود زیر خارهای‌خورد کننده خودقرار‌آنقدر دانش‌وفلسفه را فشارداد که تحت‌سیطره آئین‌مسیح قرار گرفت .

اما چیزی که در باره آن سخنی نخواهیم گفت عبارتست از اسرار تثلیث واستحاله ماده قربانی که همیشه بدین قسم بود آنچه در قدرت دین بود فلسفه را از حکومت مطلقه بیرون آورد بهر حال این جنك وجدل باقی خواهد ماند یعنی جنك بین دین وفلسفه‌جدال سختی خواهد بود واندیشنا کم روزی تحقق عقلی فاتح شودچه در این امر عوام توجه ندارند وقدرت آنرا تنها خواص میدانند، دانش‌گر چه زیبا وباطراوت است ولی تشنگی انسان را نمی‌شناسدکه انسان خواستار تصور خیالی و او هامی‌است دوست دارد که در فضای تاریك ودر عالم رؤیا معلق زنان باشد . این امررا فلاسفه ودانشمندان درك نمیکنند وقطعاً توانائی اکتشاف آنراهم‌ندارند.

پس از سید جمال الدین و ارنست رنان شاگردان و پیروان سید در باره اینکه دیانت پاك اسلامی بادانش و عقل تطبیق میکنند کتابها و رساله ها ومقالات دقیق‌وبسیار مهمی تالیف ومنتشر نمودند مانند «الاسلام والنصرانیة» با «العلم والمدینة» شیخ محمد عبده و کتاب « الاسلام والمدینة و کتاب «الاسلام فی‌عصر العلم» دردو مجلدو کتاب «الاسلام دین‌عام خالد» تألیف استاد فریدوجدی مؤلف دائرة المعارف و کتاب«الاسلام روح المدینة» تالیف استاد مصطفی غلائینی‌وبسیاری‌از کتابهای دیگر که‌بزبان‌های‌فارسی وترکی وهندی ترجمه ومنتشر شد .

۱۱ - سید در ایران

پس از تعطیل روز نامه العروة‌الوثقی در پاریس سید جمال الدین تصمیم گرفت که بکشورهای عربی مانند نجد وحجاز وعراق عرب مسافرت نماید وپس از ورود بطهران بنا بدعوت‌مسعود میرزا ظل‌السلطان باصفهان رفت واو سیدرا خیلی گرامی داشت وویرا بهترین راهنما ومشاور از برای پادشاه ایران میدانست وبطوریکه سید هنگامیکه بطهران رسید شاهنشاه قاجار باخوش روئی ومهربانی اورا پذیرفت وبفضل و دانش وی اعتراف کرد ونظارت عالی‌جنك را باسمت‌مشاور مخصوص شاهنشاهی بسیدبرگذار کرد وهیچ کاری را بدون مشورت او انجام نمیداد . هنگامیکه بهترین مشاورویاور وپندگوی‌خوبی برای شاهنشاه بودبالهجه تند وروشن‌میخواست هرچه کهنه وپوسیده است فوری تغییر داده وملت را در امور دولت شرکت دهد تاهمه از نعمت آزادی وحقوق مدنی و سیاسی بهره‌مند شوند .

دانشمندان وبزرگان‌پروانه‌وار درپیرامون سیدگرد آمدند و اشاره کردند که به تندی‌نمی‌توان اصلاحات‌راآغاز کردبلکه به تدریج بایدکارهای اساسی را انجام داد هنگامیکه شاهنشاه ایران مقام ومنزلت و نفوذ کلمهٔ سیدرا دانست که تاچه اندازه دردلهای‌بزرگان‌وعلماءکشور تأثیر بسیاری نموده است از سید جمال الدین ترسناك شد وخیلی پریشان‌گردید ودیگر توجهی باو نمود ورفتار خودرا باسید تغییر داد .

هنگامیکه سید دانست که ناصرالدین‌شاه قاجار دیگر باو توجهی ندارد اجازه مسافرت بنام تغییر آب وهوا گرفته وبسوی روسیه رهسپار شد. شهرستان های‌بزرگ روسیه را تماشا کرد و بااوضاع واحوال ملت نجیب روس از نزدیك آشنا گردیدوچون آوازهٔ سیدبآن‌سامان رسیدبزرگان روس بانهایت احترام وتجلیل سید را پذیرفتند و بزرگان سیاسی بمقام و منزلت سید اعتراف نمودند و همه‌گونه مهربانی ها و نوازش ها وغریب نوازی ها دریغ نکردند وچون میدانستند که سید مدتی در زمان محمد اعظم خان از وزراء دولت افغانستان بود ارزش سیاسی برای او قائل شدند و سید هم

مقالات اساسی و صدا داری در بارهٔ سیاست خارجی افغانستان ـ ایران ـ کشورهای‌عثمانی ـ روسیه ـ انگلستان درمطبوعات درجه اول‌روسیه نوشت که درمحفل های‌سیاسی همهمه‌ای راه‌انداخت وچون سید نفرت شدیدی نسبت بسیاست مستعمراتی بیگانگان داشت در روسیهٔ‌تزاری میدان‌کاررا برای خود خیلی‌پهناور دید و بزرگان دولت بانهایت احترام وجلال از سید پذیرائی میکردند وازگفتار ونوشته هایش‌کاملا بهره مند میشدندوروش‌سیاسی سید راپسندیدند وقیصر پادشاه روس‌اورابدربارامپراطوری‌دعوت کردوباهم‌بسیار گفتگو نمودند وسید رابسیارگرامی‌داشت وبسخنانش‌گوش‌میدادپس‌ازصحبت های بسیارامپراطور روس ازسیدسبب اختلافش‌راباشاهنشاه قاجارجویاشد .

سید گفت : ناصر الدین شاه قاجار در بـاره حکومت مشروطه و لزوم آن برای‌کشور از او بیزار شده و دیگر نمی خواست کـه باوی کمك کند !!!

امپراطور روس‌گفت : من حق را بناصر الدین شاه قاجار میدهم کدام پادشاه مستبد میخواهد فرمانروائی‌را بکشاورزان و کارگران کشور خود بدهد ؟!!

سید در نهـایت جرئت‌وفصاحت گفت :

امپراطور! باورکنید هرگاه ملیون‌ها نفرکشاورزوکارگر دوستدار سلطنت باشند بمراتب بهتر ازآنست‌که دشمن شده ودرپی فرصت باشند و درسینه‌های خود انتقام و بغض را پنهـان سازند .»

در چهرهٔ امپراطور روس نشانه‌هائی ازخشم پدید آمد وابروان‌خود راگره‌کرده وسخن راکوتاه نمود و از مجلس برخاست ورفت ومانند آن استقبال نخستین خدا حافظی ننمود وبادل سردی تودیع نمود و فرمان داد که بمهربانی سید جمال الدین را ازروسیه بیرون نمایند تابیشتر ازاین بذر آزادی ودموکراسی را درکشور پهناور روسیه نیفشاند .

سید جمال الدین روسیه را ترك‌گفته وراه اروپارا درپیش گرفت وچندی درلندن بابزرگان سیاسی وعلمی ملاقات‌کرد ودرهمه جا با نهایت احترام وجلال اورا پذیرفتند وبعقایدوآراء علمی وسیاسی او گوش میدادند سید بیشر ازهمه بکارهای استبداد نـاصر الدین شاه قاجار انتقاد میکرد و

میخواست هرچه زود تر کشور ایران از فشار استبداد بیرون آمده و برنج ومرارت‌های حکام‌وشاهزادگان قاجاری‌پایان دهد وهرگاه خواستند آزاد مردان ایران تغییررژیم داده وحکومت‌استبدادی‌را بحکومت مشروطه تبدیل نمایند دیگر بیگانگان دخالت نکرده ومردم ودولت ایران رابحال خودگذارند تادر راه ترقی وعظمت کشور خودکوشش‌نمایند .

سید دراروپا به‌گردش وسیاحت می‌پرداخت تادرسال ۱۸۸۹ میلادی در هنگام نمایشگاه پاریس که ناصرالدین شاه از پاریس به مونیخ رفته‌بود سیدرا ملاقات‌کرد .

در این هنگام چون شهرت فوق العاده‌ای که سید در اروپا وآسیا پیداکرده بود ناصرالدین شاه‌بوسیله میرزا حسن خان صنیع الدوله وزیر انطباعات‌بایرانش دعوت نمودوسید بنا براین دعوت‌درماه شعبان «۱۳۰۳» دربوشهر بخانه حاج احمد خان‌سرتیپ ورود مینماید وکتاب جغرافی وهیئت میرزا عبدالغفار نجم الملك چاپ تهران ۱۳۰۰ وکتاب سیرت ناپلئون اول چاپ‌پاریس«۱۸۵۶م » وترجمه گلستان بعربی چاپ مصرو کتاب کلیله ودمنه ترجمه ابن مقفع چاپ بمبئی « ۱۲۹۵ » را بسدیدالسلطنه پسر حاج احمد خان سرتیپ که مشغول تحصیل بوده است ارمغان میدهد واز خواندن کتاب ناسخ‌التواریخ منعش میکند .

فرصت شیرازی مولف کتاب آثارالعجم ودبستان الفرصه و «مقالات علمی و سیاسی » با میرزا نصرالله اصفهانی مشهور به ملك‌المتکلمین همه روزه در شیراز بخدمت سید میرسید ومشغول استفسار بود وسید پس ازشش هفت ماه توقف در بوشهر و شیراز باصفهان وارد میشود . ظل‌السلطان تلگرافی از ناصرالدین شاه خواهش میکندکه در روز ازسید پذیرائی کند بنا براین تقاضا، ده روزسید دراصفهان ماند وسهام‌السلطنه مصطفی‌قلیخان عرب که حاکم یزد وکاشان بود مهماندار او بود وچند نفر از اجزای خود بهمراه تا تهران همراه سید میشوند و در بیست‌ودوم ربیع‌الثانی هزارو سیصدو چهار هجری سید محترما وارد تهران میشود و در خانه حاج محمد حسن امین‌الضرب که از دوستان قدیمی اوبوده منزل میکند .

ولی چندی نمیگذردکه در باریان قاجار بهمراه ملانمایان بی سواد ذهن‌ناصرالدین شاه قاجار را مشوب وشوروغوغائی‌دراین‌زمینه برپامی کنند.

ناصرالدین شاه یك قوطی انفیهٔ الماس ویك حلقه انگشتری باهزارتومان بتوسط علی‌اصغر خان اتابك اعظم بنـام هدیه و یادگاری برای سید می فرستدوازطرف‌شاه بسید اشاره میکند که‌اکنون بودنش‌درتهران صلاح نیست در این سفر هم مانند سفر اول خائنان و مغرضان دسیسه‌هـا بکار بردند و سعایت‌ها نمودند .

گویند که تذکرهٔ تابعیت ایرانی سید جمال‌الدین بهمراه کتابهای او درخانه حاج امین‌الضرب جد خاندان مهدوی درتهران بود.

درنخستین روزهای ورود سید به تهران باآقا شیخ‌هادی نجم‌آبادی که بزرگترین دانشمندان روشن فکر تهران بود ملاقات‌هـا کرد تا نقشه‌ای برای بیداری ایرانیان ریخته ومردم را بآزادی ومساوات و برادری که پایهٔ اتحـاد اسلامی است آشنا سازند تا حکومت مشروطه جـای گزین دولت استبدادی قاجار گردد .

آقا شیخ هادی پیشنهاد کرد که چون بیشتر مردم ایران بی سوادند و درخواب غفلت ونادانی بسر می‌برند وسخنان شما بسیار بلند وعالی‌است ومردم کشوراز فهم آن‌ناتوان‌هستند وچماق تکفیر بزرگترین حربه ناجوانمردانه ملانمایان است خوب است درس تفسیر قرآن مجید را آغاز کنید و کم کم مفهوم آزادی را در طی تفسیر کلمات آسمانی بیان کنید تا عده‌ای از طلاب معرفت‌را بحقایق آشنا کنید وآنان را تربیت نمائید تا بمرور ایام مقدمات تحول اساسی‌را درکشور عقب افتادهٔ ایران فراهم سازید .

سید پند آقا شیخ هـادی را نپذیرفت «۱» و معتقد بود کـه ایران نیازمند انقلاب است و اگر انقلابی ایجاد نشود بزودی نام ایران و ایرانی از بین خواهد رفت .

آقاسیداحمدادیب پیشاوری حکایت کرد که سیدجمال‌الدین افغانی بطهران آمدودرخانه‌حاج‌امین‌الضرب وارد شده بو دسیدخیلی میل‌داشت که میرزا ابوالحسن جلوه حکیم‌مشهور رااملاقات کند ، هرچه‌دوستان سیداصرار بمیرزا نمودندمورد قبول‌نشد تا بالاخره‌پس‌ازچندی حکیم‌بدیدارسید رفت . سیدجمال‌الدین آغاز صحبت کردوخطابه‌ای‌هیجان انگیز دربارهٔ‌اتحاداسلام‌ولزوم آزادی‌ایرادنمود . جلوه درتمام‌مدت مجلس خاموش نشسته وتماشامیکرد پس از پایان خطابه

۱ـ طبقات مفسرین تألیف نگارنده «خطی»

برخاسته و از مجلس سید بیرون رفت . حضار سبب را پرسیدند میرزا گفت میروم تا کفنی برای خود تهیه کرده تاجهاد نمایم ؟! «۱»

ناصرالدین شاه قاجار که تازه ازسفر اروپا برگشته وتقریبا درتحت تاثیر روشن فکران قرارگرفته بود ازسید خواست قوانینی که بااوضاع و احوال کشور سازگارباشد تدوین کند . سید شروع بکار کرد وقانون‌اساسی نوشت که برطبق آن کشور ایران مشروطه گردد شاهنشاه قاجار که قانون رامطالعه کردخیلی باوگران آمد و دانست که قدرت سلطنتش محدودمیشود. وبواسطهٔ مجلسین شوری و سنا نیروی ملت بیشتر میگردد .

شاهنشاه قاجار بسید گفت « حضرت آقا چگونه میشود که ما شاه ایران هستیم درردیف یکی ازافراد برزگر وکارگر قرار بگیریم » .

سید گفت : پادشاها بدانید که تخت وتاج و عظمت شاهنشاهی و پایهٔ سلطنت شما با صدور فرمان مشروطیت بهتر و بزرگتر از اکنون پایدار خواهد ماند . دانشمند ، برزگر ، کارگر ، هنرمند درکشور مفیدتر ازمقام وعظمت شما وامیران شما می‌باشند و ازمن بشنوید پیش‌ازآنکه وقت فوت شود وفرصت‌ازدست برود ایران‌باید حکومت مشروطه داشته‌باشد وحکومت استبدادی را برهم بزنید چه از راه اخلاص وپاکی پند و اندرز روشن به شهریار قاجار میدهم .

شهریارا شکی نیست همان طوریکه دیدید و درکتابها خواندید مللی وجود دارند که بدون بودن پادشاهی برآنان همه گونه قدرت و نیروی زندگانی را دارند آیا هیچ دیده ویاشنیده‌اید که پادشاه بتواند بدون‌رعیت وملت زندگانی کند .

سلطنت قاجاریه با این‌همه قدرت استبدادی و جور وستم حکام‌و وفرمانروایان ناشایست روبانقراض‌استوبابخشش مشروطیت بمردم‌ستمدیده ایران میتوان ایران‌را درردیف کشورهای مترقی بشمار آورد.

این گونه‌سخنان روشن‌وآشکار بناصرالدین‌شاه قاجار شهریار مستبد و خودخواه سخت گران‌آمد و فتنه انگیزی ها وبدگوئی‌های صدر اعظم شاه قاجاررا ازسید ترسانید که ممکن است بااجرای قوانینی که برای کشور

۱ـ شرح احوال میرزا ابوالحسن جلوه بقلم نگارنده درجلد اول و دوم مجله‌جلوه چاپ تهران .

تهیه کرده است ناصرالدین‌شاه عیاش وخودخواه هیچ کاره شود .

درباریان قاجار دیدند که وجود سید درتهران برای آنان خطرناك است وممکن است روزی پیروان سید حکومت‌را دردست گرفته وناصرالدین شاه هم باآنان همراه شود . آن‌قدر بدگوئی به‌نزد شاه کردند که‌شهریار دهن‌بین قاجار ازسید بیزار شده ودراندیشه کشتن او برآمد .

سید جمال‌الدین ناچار شد که تهران را ترك گفته و در حرم حضرت عبدالعظیم در ری بست نشست تاخونش‌را نریزند . درمدت اقامت در زاویهٔ حضرت عبدالعظیم هم آرام نمـاند و برای دانشمندان و روشن‌فکـران و جوانانی که درد دین و ملت داشتند سخنانی میگفت و مردم را برعلیه کاخ استبداد شهریار قاجار ودرباریان دزد وخائن برانگیخت .

هرکس که گفتار سیدرا می شنید برای آزادی ایران خود را مهیا می‌ساخت وندای الله‌اکبر او درهمه جای کشور لرزه براندام کهنه پرستان انداخت . حاج سید اسداله مجتهد خرقانی حکایت کـرد که درآن هنگام از شاگردان میرزا ابوالقاسم جلوه حکیم معروف بودم ، میرزا دستور داد که دریکی ازشبها بزاویهٔ حضرت عبدالعظیم رفته وسلام اورا بسید برسانم و احوالی ازطرف استاد خود ازوی جویا شوم .

به مجلس سید جمال‌الدین رفتم گروهی ازجوانان پرشور تهران‌را در آنجا دیدم که سید در باره مظـالم شهریار قاجار و صدر اعظم کشور داد سخن میداد و میرزا رضای کرمانی را درآنجـا دیدم که چـای‌و قلیان بمجلس می‌آورد وتانیمه شب در خدمت سید بودم و پیام‌هائی مابین سید و میرزای جلوه بوسیله من ردوبدل میشد .

بالاخره درباریان قاجار بدستور ناصرالدین شاه چندنفر سرباز به زاویهٔ حضرت عبدالعظیم فرستادند و درمیـان مردم نادان انتشار دادند که این شخصی که درآنجاست سید نیست وبابی است وباید اورا ازآن‌جایگاه پاك بیرون کرد .

اینجا بود که باردیگر هو و جنجال و خرافات و تکفیر بر دانش و پاکدامنی غلبه کرد و سیدرا ازبستر بیماری بیرون کشیدند وباکتك‌وناسزا سراپابرهنه می‌بردند و می گفتند ایهاالناس این سید نیست و بابی است و مسلمانان را گمراه وبی‌دین می کند دعا بجان ناصرالدین شاه کنید که شما

را ازشر زبان او آسوده نمود .

یکی از تماشاچیان برای اینکه بدانند واقعاً هوچیان قاجار راست میگویند جلوآمده وبند شلوار سید ناتوان را بازکرد تا به بیند آیا چنان شخصی ختنه نموده یا نه واصلا کافر است یامسلمانی بوده که بابی شده‌است.

تاریخ ایران این‌گونه حوادث وناملایمات را زیاد دیده‌است وبقول شاعر « ایهاالناس بگیرید که این‌هم بابی است » و سید را باستری برهنه سوارکرده وباوضع ناهنجاری تابصره گاهی پیاده و زمانی سواره بردند درحالی‌که درجهٔ تب سید به‌چهل درجه بود هرگز اجازه ندادند‌که اندکی استراحت‌کند وگمان میکردند بدین وسیله می‌توانند شعلهٔ درخشان اسلامی را خاموش‌کنند غافل ازآنکه « یریدان یطفوء نورالله والله یتم نوره ولو کره‌الکافرون » .

هنگامیکه روشن‌فکران اسلامی دانستند‌که سیدرا با وضع بسیار ناهنجاری ازتهران تبعید‌کردند شدیداً برعلیه دستگاه قاجار قیام‌کردند و بامقالات وگفتار های آتشین خود مردم را برعلیه دربار ناصرالدین شاه قاجار شوراندند وبه بهانه‌های مختلف سیل‌خون درایران جاری‌شد وانقلاب پی‌درپی تولید میشد وچون پادشاه قاجار خیلی بزندگانی خود علاقه‌مندبود بهروسیله‌ای که ممکن‌بود میخواست آتش‌را خاموش و درخاکستری پنهان کند و احتیاط لازم را نمود ولی غافل‌ازجبر تاریخ بود چه‌ایرانیان‌هوشمند وزجر کشیده دراسلامبول پروانه‌وار گرد سید جمع‌شده وتصمیم گرفته‌بودند که پادشاه قجر باید‌کشته شود تا ایران بآزادی نایل گردد و میرزا رضای کرمانی که از مظالم درباریان وحکام عصر ناصری دست از جان شسته بود بامرارت وزحمت‌های پی‌درپی خودرا به تهران رسانید وبقول خودش‌یکنفر آدم درتهران یافت وآن‌هم آقا شیخ‌هادی نجم‌آبادی‌معروف‌بود ومیدانست که از دوستان و همقدمان سیدجمال است بشیخ‌گفت فردا را بزاویهٔ حضرت عبدالعظیم می‌خواهم بروم و شیخ آزادمنش هم چند قرانی باوداد و روانه شهرری‌نمود ومیرزا رضا چندروزی درزاویه حضرت عبدالعظیم ماند تاروز پنجاهمین سال سلطنت ناصرالدین شاه که بزور همه شهر هارا آئین‌بستند و چراغانی نمودند وآن روزرا لقب صاحب قرانی میخواستند به‌ناصرالدین‌شاه بدهند و شاه هم بزیارت حضرت عبدالعظیم شتافت و میرزا رضا‌که درکمین

نشسته بود درباریان را غافل گیر کرده و با گلوله‌ای شهریار قاجاررا کشت وبطعنه گفت ای طالب خون سیدجمال‌الدین!

درمتن بازپرسی میرزا رضای کرمانی که مکرر چاپ شده میرزارضای کرمانی از سیدجمال‌الدین و آقا شیخ هادی به بزرگی و نیکی یاد میکند و نمیگوید آنان مرا بکشتن شهریار قاجار تشویق کردند بلکه خودم در تحت تاثیر و تربیت آن دومرد بزرگوار که هریك انسان کاملی بودند قرار گرفتم.

۱۲- سید در عراق عرب

در زمستان شعبان هزارو سیصد و هشت هجری سید تبعید شد ودر بصره شرح بسیار موثری بآقا میرزاحسن مجتهد شیرازی وسایرعلماء نجف اشرف و کربلاء که مرجع تقلید شیعیان بودند نوشت و نامه‌ای که بمجتهد معروف میرزای شیرازی نوشته است بارها در مجلات وکتابها عینا نقل و ترجمه شده است بدبختانه میرزای شیرازی ترتیب اثر مستقیمی در این خصوص نداد.

ولی درواقعهٔ تحریم تنباکو درایران سیدجمال‌الدین بی‌تأثیر نبود.

شیخ اسداله مجتهد زنجانی که ازبزرگان شاگردان حاج میرزاحسن مجتهد شیرازی بود حکایت کرد که سید جمال‌الدین سفری بسامرا نمود و درهمسایگی ما بخانهٔ یکی ازطلاب وارد شد تامیرزای شیرازی‌را ملاقات کند ومدت سه روز درسامرا ماند وموفق بدیدار میرزا نشد و درخلال این‌مدت پرسش ساده‌ای بصورت استفتاء در دالان خانه میرزای شیرازی افتاده بود وکسی حق‌نداشت آن‌را برداشته وجواب گوید.

درروز سوم یکی ازطلاب که مهماندارسیدجمال‌الدین بود درحضور طلبه‌ها که من‌هم حاضربودم جواب همان ورق‌پاره را ازمیرزا خواست‌میرزا برآشفت وگفت بآن‌سید بگوئید ازخدا بترس و خون مسلمانان را بیخود نریزید وازاین استفتاء بوی خون میآید !!!

آقا شیخ اسداله میگفت سید ازدیدار میرزا مأیوس‌شده وازسامراء رفت وسپس دانستیم که او سید جمال‌الدین افغانی بوده است.

استاد علامه آقا ضیاءالدین عراقی کـه از بزرگترین استادان علوم اسلامی و از مراجع تقلید شیعیان در دانشگاه بزرك روحانی نجف اشرف بود حکایت کرد مرا که یکی‌ازدوستان بازرگانی‌او دربغداد میگفت دریکی روزها سیدی بقیافه علمای ایران واردکاروانسرای بازرگانی ما شده و از کاروانسرادار درخواست یك اطاق خالی کرد و اطاقی برایش تهیه کردند سید سربزیر انداخت و باطاقش رفت وگمـان کردیم مسافر عادی است که برای زیارت ویا تحصیل بدین‌دیار آمده است وماننـد صدها مسافری که همه

روزه به بغداد میآیند ومیروند .

پس‌از ساعتی دیدیم که ،کاروان‌سرا شلوغ‌شد و سربازان و افسران نظام دولت‌عثمانی بهمراه والی بغداد به‌کاروان‌سرا ریختند وبانگرانی‌تمام جویا شدند که سیدی درجامه روحانی باین‌کاروانسرا آمده است ؟ !

همه بازرگانان وساکنان آن سرای تجارتی نگران شدند و دالان دار نشانی حجرهٔ سید راب‌آنان نشان داد .

من هم مانند دیگران‌پریشان احوال شده بتماشای این ماجرا شتافتم سیدرا دیدیم که بساط چای را فراهم کرده و مشغول چای خوردن است و لشکریان دولت عثمانی عکسی راکه بهمراه داشتند بیرون آورده و دیده برسید وگاهی برعکس میانداختند که آیا گم شده آنان همین سید است که قوری چای را در منقل گذارده و باآرامش خاطر مشغول چائی خوردن است .

سید مانند کوهی استوار تکیه بر بالش داده و سیگاری میکشید و دودو دمی راه انداخته وتکانی از این‌آشوب نخورد پس ازآنکه دانستند که آن سید روحانی صاحب همان عکسی است که از اسلامبول و دربار دولت عثمانی دستور صادر شده است والی‌بغداد وسایر رجال دولت احترام‌لازم‌را بجای آوردند واز او خواهش کردند که بهمراه آنان رهسپار شود سید هم بابی‌اعتنائی تمام اثاثیه خودرا جمع کرده و بااحترام بسیار سید در پیش و والی بغداد وامراء لشکر بدنبالش شتافتند ما هم مانند سایر مردم در پی آنان‌رفتیم دیدیم که درکناردجله کشتی مخصوصی‌مهیا است وسید باهمراهان خود خدا حافظی نموده وبکشتی رفت‌وگارد احترام هم احترامات نظامی‌را بجای آورد و کشتی‌حرکت کردپس‌از تحقیق معلوم شد او سید جمال الدین افغانی بود بقول حافظ شاعر جاودانی،

بر در میکده رندان قلندر باشند
که‌ستانندو دهند افسر شاهنشاهی

خشت زیر سروبرتارك هفت اختر پای
دست‌قدرت نگرومنصب‌صاحب‌جاهی

سید مدتی درعراق عرب‌توقف کرد تاحالش خوب شد وپس ازچندی

از راه بصره به لندن رفت وروزنامه ضیاء الخافقین را بعربی وفارسی بهمراهی ملکم خان ارمنی که از نویسندگان وسیاست مداران ایرانی در آغاز بیداری ایرانیان بود منتشرمیکرد وخواندن روزنامهٔ مزبور درایران قدغن بود و هرکس آن‌را منتشر میکرد سخت درتحت تعقیب قرارمیگرفت.

روزنامه‌را در لای پارچه‌های انگلیسی میگذاشتند وبرای بازرگانان می فرستادند تامردم بیدار شده وبدانند دردنیا چه خبراست!!

۱۳ - آخرین اقامت سید در اسلامبول

از دربار عثمانی بتوسط سفیر کبیر رستم پاشا در لندن نامه‌ای رسید که سیدرا به بهانه اینکه اکنون هنگام اصلاحات است باسلامبول روانه‌اش کنند وهرچند رستم پاشا کوشش وخواهش نمود که سید باسلامبول برود موفق نشد وپس از چند روز دو نامه از باب عالی «دربار دولت عثمانی» یکی برای سفیر عثمانی در لندن ودیگری برای سید جمال‌الدین رسید که اورا تشویق وستایش نمود که دعوت باسلامبول‌را به پذیرد.

نامه‌ای که برستم پاشا از طرف سلطان‌عبدالحمید رسیده بودنهایت خواهش وشدت را باین مضمون دربرداشت:

«در صورتیکه نتوانید سید جمال‌الدین را قانع کرده که باسلامبول بیایدواگر بخواهد دوباره بازگشت کند. سلطان‌عذرشمارا نمی‌پذیرد منتظر خبر تلگرافی شما هستیم»

ناچار سید لندن‌راترك گفت ودرسال ۱۳۱۰ هجری قمری دراواخر سال ۱۸۹۲ میلادی وارد اسلامبول شد.

هنگامیکه سید باسلامبول وارد شد یکی از افسران ارشد دربار عثمانی که از استقبال کنندگان او بود از سید جویا شدکه صندوق های اثاثیه شما درکجا است؟ سید گفت: بجزصندوق لباس وکتاب چیزی‌ندارم.

گفت بسیار خوب جای آن را بمن نشان دهید! سید اشاره بسینه خودکرد وگفت این صندوق کتاب است و سپس اشاره بلباس خود نمود و گفت این هم صندوق لباس است.

سید بارها بدوستانش میگفت که در نخستین مرتبه که تبعید شدم دو دست لباس داشتم هنگامیکه تبعید من مکرر شد لباس دوم برای من سنگین بود یك دست آنرا ترك کردم و بچیز دیگری تبدیل نمودم.

سید بدربار عثمانی رفت وسلطان عبد الحمید با اکرام و جلال بیش از پیش استقبال شایانی ازوی نمودوخودرا کوچك تر از او شمرده ودر کنار سید قرار گرفت وکاخیرا درمحله نشانطاش برایش تهیه نمود و کالسکه ای مخصوص هم مهیا ساختند سید از ناصر الدین شاه قاجار خیلی خشمناك بود واز روش استبدادی او انتقاد وسرزنش بسیار مینمود ودر تمام مجلس‌ها و محفل ها بکردار و رفتار شاه قاجار تنقید میکرد. سفیر ایران در دربار عثمانی دید که در هر کجا میرود سخن ازانتقاد سید در باره شهریار قاجار است ناچار نزد سلطان عبدالحمید شتافت وبعرض خلیفهٔ مسلمانان رسانید که سیدرا خاموش کند. خلیفه سیدرا با خوشروئی و مهربانی پذیرفت و درین باره بگفتگو پرداختند درحالی که سبحه‌ای در دست سید بود و باآن بازی میکرد باصدای رسا گفت:

اکنون ناصرالدین شاهرا میبخشم و کسانیکه در آن مجلس حضور داشتند سخنان تند وروش گفتار سید بآنان گران آمد وسید به بزرگی حاضران توجهی ننمود وآنچه صلاح جهان اسلامی بود بی‌پروا بعرض خلیفهٔ مسلمانان رسانید وبخود حق میداد که شهریار قاجار را عفو کند سید از نزد پادشاه بیرون آمد وبنا برسم وعادت نزد رئیس دربار رفت، ریاست دربار عثمانی بسید گفت پادشاه بشما مهربانی واکرام نمود که تاکنون سابقه نداشت و امروز دیدم که بالهجهٔ تند صحبت مینمودید و باسبحه هم بازی میکردید، سید گفت:

سبحان‌الله خلیفه مسلمانان بامقدرات ملیون‌ها نفر ازملل باهواوهوس بازی میکندو کسی باو معترض نیست آیا جمال الدین حق بازی اسبحه‌خودرا هم ندارد.

رئیس دربار ازترس آنکه مبادا کسی درنزد شاه سعایت کند ترسیده وسیدرا فوراً ترك گفت وازاطاق بیرون رفت.

شکوه وجلال و توجه نسبت بسیدروز بروز زیادتر شدودرشبانه روزچند

مجلس برای خاطرش تشکیل میشد که خلاصهٔ آن جمعیت‌ها و سخنان او این بود هرگاه سلطان عبدالحمیدرا باچهار نفر از نوابغ ورجال عصر بسنجیم از لحاظ سیاست ، هوش، نبوغ بخصوص در تسخیر دل همنشین خود نسبت بدیگران برتری داشت . عجبی نیست که کشور عثمانی از کشورهای اروپائی عقب است چه خلیفه از روش کار خود راضی است و بدلیل‌های خود قانع است و همه امیران ، وزیران ، سفیران در این حالت با پادشاه عثمانی برابرند.

بدبختانه بزرگترین عیب‌ها ترس است و ترس بزرگترین و زشت‌ترین صفت شهریاران است .

سلطان را دیدم که هرچه را از اصول مشروطیت با او درمیان گذاشتم قبول داشت و اسلام نخستین حکومتی بود که بحکم شوری امور را اداره میکرد وخلیفهٔ مسلمانان بردقایق سیاست ومرام دولت های اروپا کاملا آشنا و آگاه است و برای جلوگیری از هرپیش آمد وحادثه‌ای دولت عثمانی مهیاست تا موفقیت بدست آورد چیزی که بیشتر ازهمه مرا بوحشت انداخت این است که سلطان عبدالحمید وسایل وکارهای مخفی دارد که مبادا دول اروپا باهم متفق شده ودر کشور پهناور عثمانی دخالت کنند وآشکارا میدید که هرگاه کشور عثمانی تجزیه شود خرابی سرتاسر اروپارا فرا خواهد گرفت .

ازکارهای دول بلغار کوچك که تازه در اروپا اتفاق افتاده بود کاملا بیدار و هوشیار بود و میدانست که اروپائیان میخواهند سلطنت عثمانی را واژگون سازند تادر شئون کشورهای اسلامی دخالت کنند و اجزاء کشور پهناور عثمانی را متلاشی نمایند وهروقت که دول اروپا تصمیم میگرفتند که بادول بالکان اتحاد کنند تا بادولت عثمان جنك کنند سلطان عبدالحمید با نبوغ خاصی پیش‌دستی کرده واتحاد آنانرا از بین می برد ودولت بلغار باآن همه شوکت وهوش سرشار امیرش پرنس فردیناند دربرابر امر سلطان عثمانی خاضع ومطیع بود وفینه را که کلاه رسمی کشور عثمانی است برسر میگذاشت. وبارتبهٔ مشیری درجرگه مشیران دولت عثمانی درنماز جمعه شرکت میکرد وامیر دیگر بنام نکلا باخلیفه مسلمانان درحکم پدر وفرزند بودند وهرگز نمی‌توانست ازحکم پدرسرپیچی نماید وهروقت که از تنگدستی شکایت میکرد و درخواست پول بنام قرض مینمود سلطان عثمانی بدون سند و عوض پول باو میداد وهنگامیکه دختر خود را بولیعهد ایتالیا داد بیشتر جهیز دختررا

سلطان عثمانی ازجیب خود داد وهمچنان از طرف سایر دول دیگر بالکان با پادشاه بزرگ عثمانی همین گونه رفتار میشد وگاهی اروپا از سیاست سلطان عبدالحمید درفشارمی افتاد وازدولت بالکان‌مأیوس گردیده و بادسیسه و نیرنك دیگری ازسیاست باپشت‌کار وهمت فوق‌العاده‌ای دوباره برای هدف خودکارمیکردند .

چندی رابطه دولت یونان بادولت عثمانی تیره گشت ومقدمات جنك آغاز گردید .

هنگامیکه سید باچشم بینائی به سیر سیاسی ودسیسه های بیگانگان نسبت بدولت عثمانی خوب آشنا شده بود که در بستر بیماری میزیست جنك آغاز شد و نتیجه‌ای که از این گونه جنك ها گرفته شد دول اروپا باسلطان عبدالحمید نیرنك سیاسی زدند واین نیرنك موقتاً بخودشان بازگشت کرد و ثروت وافرادآنان ازهم پاشیده و نابودگشت و هنوز دوماه از واقعه جنك نگذشته بود که به نیروی عثمانی کوهها ، دریا و دژهای تسالیا ولاریسا را تصرف نمودند ونیروی یونان دراثر تعقیب سربازان عثمانی عقب‌نشینی کردند وقسمتی ازیونان درزیر قدرت دولت عثمانی درآمد وآتن ناچار درخواست متارکه جنك را نمود .

شاعران قصیده‌هائی درفتح سلطان عبدالحمید سرودند ، بهتر ازهمه اشعار قصیدهٔ توفیق بکری بود ونخستین قصیده ای است که برای پیروزی خلیفهٔ مسلمانان دراسلامبول منتشرشد .

سید میگفت پادشاه را دیدم که خیلی بیدار و هوشیار و مهیاست که نیرنك های سیاسی دول اروپا ازبین ببرد واستعداد و توانائی خوبی دارد که دولت عثمانی را برای تحولی مهیا سازد تامسلمانان نهضت کنند ودست خود را درازکرده و باخلیفهٔ مسلمین پیمان بستم و سلطان عبد الحمید یقین دارد که کشور های اسلامی ازنیرنك های سیاست اروپا که باهرچه قدرت و نیروئی خیال تجزیه آنهارا دارند محفوظ نخواهند ماند مگر آنکه همه مسلمانان بیدار وهوشیارشده ودرزیر درفش اسلام کوشش نمایند.

خلیفهٔ مسلمین بااحترامات لازم‌باسید رفتار میکرد ، دسیسه هاوفساد خیانت‌کاران دربار عثمانی نسبت باو درخاطر ملوکانهٔ‌سلطان عبدالحمید کمتر تأثیر داشت .

دریکی از روزها سید ازپادشاه برای یکی از دوستان مصری خود که دراسلامبول بود درخواست رتبه واضافه حقوق کرد و شهریارهم وعده داد ومژدهٔ آنرا سید بدوستش داد چندی گذشت و فرمان شاهانه صادر نشد سید نامه‌ای بخلیفهٔ مسلمانان نوشت ووعده رایادآوری نمود .

مدتی در انتظار شد خبری نرسید سید بسیار خشمناك شد و برایش گران آمد واجازه شرفیابی خواست « واین نخستین مرتبه‌ای بود که سیداجازه ازشاه میخواست » .

چه شهریار عثمانی همیشه سید را بحضور میخواست . خلیفه اجازه حضور داد ورئیس دربار ازاو دعوت نمود ورئیس دربار حس کرد که سید خیلی برآشفته است و باتهوری که داراست ممکن است برای کار کوچکی پیش آمد سوئی فراهم‌شود. سیدبرپادشاه وارد شد درحالتی که خیلی افسرده وگرفته بود وشهریار عثمانی بابشاشت وخوشروئی بهمان رویه‌ای که عادتش بود سیدرا استقبال کرد.

پادشاه پرسید انشاء الله خیراست چه اتفاقی بـرای حضرت سید رویداده‌است ؟

سیدگفت چیزی نیست، آمده‌ام که درخواست کنم از بیعتی که باسلطان کردم نقض کنم .

سلطان عثمانی خشمگین شده تکانی از شنیدن این خبر خـورد و گفت .

ای سید هیچ فکر کرده‌اید که چه میگوئید گفت آری درخلافت باشما بیعت کردم وصلاح نیست که کسیکه درست قول و پیمان نیست خلیفه شود و امور مردم را رسیدگی نماید میخواستید وعده ندهید هنگامیکه وعده دادید برشما است که وفای بعهد نمائید در موضوع فلانی بشما رجوع شد و وعده دادید وانجام ندادید. دراین‌هنگام خشم پادشاه‌فرونشست وخیلی مبهوت شد سر خودرا بچپ وراست تکان میداد وبعد گفت :

سبحان‌اله حضرت سید، برای‌کار کوچکی بمن حمله میکنی و نقض بیعت مینمائی.

باآن همه دانائی که در شما سراغ دارم براثر کثرت امور سلطنت عذرم را بپذیر و دراین صورت نقض پیمانرا یاد آور میشوی خداوند جزای

نیکی بشما بدهد .

فوراً اراده ملوکانه دراین‌خصوص صادر شد وخیلی باسید بخوشروئی رفتار کرد واورا ازخود مسرور نمود .

جمال‌الدین گفت: راست میگوئید خیلی تند رفتم ، خطا کردم،دانستم که شما مرد بزرك ودانا هستید وسعه صدر دارید.

هنگام بیرون رفتن سید از دربار حاجب کیسه ای از مخمل سرخ که درآن پول بود بسید تقدیم داشت ، سید ازدریافت آن خودداری کرد و گفت ای‌آقا، نعمتهای شاهانه ازکاخ وفرش ونوکر وپیشکار وکالسکه فرصتی برای اینگونه پولها رانمیدهد رئیس دربار گفت :

حضرت سید ، بخشش سلطانرا ردنمیکنند ، جمال الدین قبول نمود ودرحالتی که کیسه پول دستش بود بنزدم آمد داستانرا نقل کردو گفت :شیخ بنی‌مخزوم این پولهارا شماره کن.

من آنهارا بپانصد لیره طلای عثمانی شمردم و پرسیدم چه کار کنم ، گفت دودست لباس برای من تهیه‌نما وبقیه رابمصرف سیگار برسانید ، سید گفت حقوق ماهیانه را یادآوری نکردم ، سزاوار نیست که دراین خصوص اهتمام کنم و همین وجه کفایت مارا میکند و پول را به مخارج ماتقسیم نمائید درحقیقت یکماه ازدریافت پول نگذشته‌بود که تمام‌آنرا مابین فضلاو دانشمندانی که محتاج بودند تقسیم نمودند .

همین قسم سلطان به جمال‌الدین توجه داشت و پند ها و آگاهی‌های خیانت‌کاران تأثیری درخلیفه نمیکرد ، پادشاه ازخیانت ها ونیرنگهای آنها کاملا آگاه بود وقتیکه شکایتها زیاد شده بود بپادشاه گفت شهریارا از شکایتهائیکه بشما میکنند خسته شده‌ام وغیرازشما دادرسی نیست خوب است روش جد خودمحمود را پیروی نموده دست خائنین نزدیك راکه خرابکاری وزراء مرکز وحکام شهرستانها را همواره ازشما نهان میدارند ،کوتاه کن‌و ازبین خود وملت حجاب وپرده را بردار و خود را برمردم ، ظاهر گردان وظهور خائنین را قطع کن، وایندا باور کن که‌اجل بهترین پاسبانها میباشد

(فاذا جاء اجلهم لایستأخرون ساعة ولاهم یستقدمون الایه...)

دراین هنگام پادشاه نفس بلندی کشیده گفت : دورهٔ جدم محمودرا یادآور شدید فرقی‌مابین محیط من ومحیط او است اروپای کنونی بااروپای آنوقت

ورعیت حالا با آن زمان تفاوت دارد در آن هنگام فساد منحصر به نظام بود که باشمشیر میشد آنها را پاك کرد و تقریباً همه آنان مردان پاکدامنی بودند برعکس اکنون هروزیری را که تغییردادم دیدم دربدی مانند وزیراولی است. وتأسف ازوزیر قبلی داشتم ، هردخالتی که درامورملت مینمایند خراب است وچاره‌ای جزصبر ندارم انشاءالله تدریجا اقدام میکنم وکارها دردست خداست .

حضرت سید بشما تکلیف شیخ الاسلامی کردم که آنرا اصلاح کنید شما عذر آوردید و کناره گیری نمودید درخواست نمودم که کار اساسی را را شروع نمائیم که وضعیت کنونی راتغییر دهیم واینهم بازمانه ممکن نمیشود وشماهم قبول ننمودید معذورم دارید که اگرمن بسرعت تغییر وتبدیلی نمیدهم چون محیط و زمانه مساعد باتندی نیست ناچاریم که صبر کنیم تا در اروپا پیش آمدی بشود ومشغول گرفتاری خود شوند ماهم فرصت را غنیمت شمرده امورخود را اصلاح کنیم ومطابق میل خودآنرا درست نمائیم انشاءالله .

جمال الدین هرتکلیفی که از طرف سلطان ازاعطاء مقام و رتبه و نشانهای افتخاری باومیشد قبول نمیکرد ومیگفت وظیفه مرد دانا مقام ورتبه نیست بلکه صلاحیت دارد که مردم را ارشاد وتعلیم وتربیت نماید ودانش را بجامعه آموخته تاکارخوب را بادانش انجام دهند.

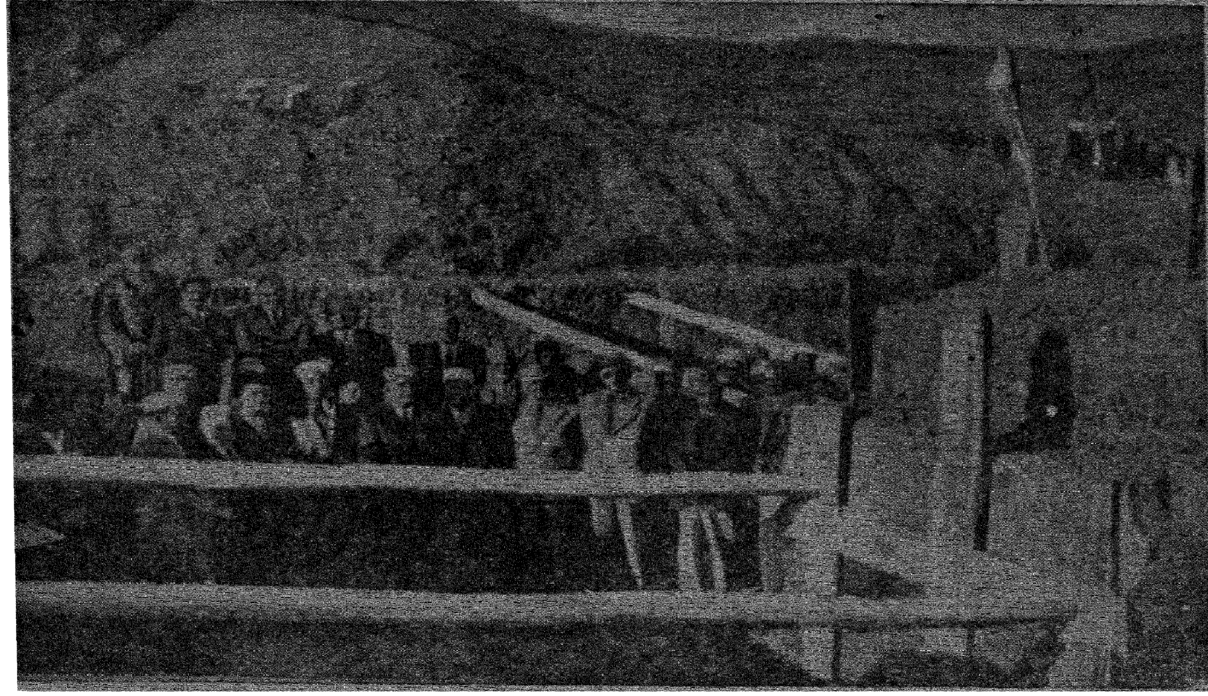
این مباحث در فصول کتاب خواهد آمد .

سید مدت چهارماه دراسلامبول اقامت نمود ودقیقه‌ای ازعمر گرانبهای او هدر نرفت تمام اوقات شریف خود را صرف خطابه ، ارشاد ، بیداری، تعلیم وتربیت جامعه نمود و حق امانت را بخوبی انجام داد تاآنکه بلای ناگوار سرطان برای او رخ داد و فك اسفل شریفش مبتلا شد بدستیاری اطبای درجه اول سه مرتبه عمل جراحی را انجام دادند موفق نشدند سید ـ جمال الدین در هفتم شوال هزارو سیصدو چهارده هجری مطابق ۹ مارس ۱۸۹۷ وفات کرد .

آری دراثرفقدان سید در اسلامبول هنگامه‌ای برپاشد وقلوب فضلاء افسرده خاطر گردیدودرتشییع جنازه‌اودانشمندان ووزیران وبزرگان وبسیاری ازمردم شرکت داشتند واورا درآرامگاه (محله ماشقه) دفن نمودند خداوند اورا رحمت کند . (۱)

---

۱ ـ کوی‌ماشقه درآخر نشانطاش است که قشلاق مشهور « قشله » در اول کوی بکشطاش‌می باشدیك ثروتمند مشهورآمریکائی بنام آقای « کراین » ضریحی برای سید ساخت وتقریباً ده دولار برای بنای آرامگاه خرج کرد .



مراسم آرامگاه سید جمال الدین درافغانستان

آرامگاه سید در افغانستان (۱)

روز ۱۸ میزان ۱۳۲۷ شمسی ساعت چهار بعد ازظهر سنگ مقبره حضرت سید جمال‌الدین درمرکز باغ (پوهنتون) بدست والاحضرت سپهسالار غازی صدراعظم درحالیکه اعضای کابینه و رؤسای مجلسین شورای ملی و اعیان وارکان های ریاست مستقل مطبوعات ومدیران جرائد کابل ومأمورین ومهندسین شرکت تعمیراتی (آباك) حاضر بودند گذاشته شد درین موقع والاحضرت سپهسالار غازی درطی بیانیه مختصری ازشخصیت وخدمات سید مرحوم و اهمیتی که حکومت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه به خدمتگذاران صحیح وطن میدهد تا باعث امیدواری سایرافراد مملکت مخصوصاً جوانان امروز وفردای ما گردد تذکار و درختم بیانات خود بروح سید مرحوم دعا نمودند که با بیانات دعائیه رئیس شورای ملی تأئید شد وتمام حضار در دعا شرکت ورزیدند و هم والاحضرت غازی خدمات ریاست مستقل مطبوعات را در راه تثبیت شئون ملی تجدید نمودند متقابلا کفیل ریاست مستقل مطبوعات ازتوجهات والا حضرت غازی که به حیثیت یك قائد ملی همواره‌در راه حفظ وتقویت شئون ملی‌واحیای‌نام‌بزرگان تاریخی وطن مبذول فرموده اند اظهارشکران نمودند .

استخوانهای سید جمال الدین ازترکیه به کابل حمل شده بود وبرای نبش قبر حضرت سیدجمال‌الدین چاره‌ای‌نبودجزاینکه رئیس جمهوری‌ترکیه شخصاً دستور لازم را صادر نمایند و باین منظور اعلیحضرت پادشاه نامه دوستانه ای به حضرت رئیس جمهور ترکیه که آنموقع عصمت اینونو بود نوشته ودرخواست نمودند موافقت نمایند استخوانهای قائد افغانستان ازقبر خارج وبه افغان حمل شود رئیس جمهور ترکیه فوراً به وزارت بهداری و اداره کل پلیس ترکیه دستور انجام آنرا داده و قبرسید مرحوم باحضور سفیرکبیر افغانستان درانکارا نبش ومقدار زیادی از استخوانها که تر وتازه

۱ــ متن این خبر از طرف اداره روزنامه و سالنامه دنیا چاپ‌تهران به‌نگارنده این‌سطور رسید.

بود از قبر خارج ودر کیسه سفیدی ریخته شد و پس از اینکه چندین شب درمحراب مسجد آنکارا بامانت نهاده شد بوسیله هواپیما ازطریق بغداد-گراچی به کابل حمل گردید و قبل از آغاز بنای ساختمان مقبره در باغ (بوهنتون) باتشریفات مذهبی دفن شد از استخوانهای سید مرحوم بیش از همه جمجمه جلب توجه نموده بود و والاحضرت سپهسالار غازی بمحض مشاهده آن کمر خم کرده وسر سید جمال الدین را بوسیدند ودعای مذهبی خواندند .

۱۴ - نقش شخصیت سید

۱ - صفات سید

هر کس که سید جمال الدین‌را میدید گمان میکرد که عربی از مردم مکه و مدینه می‌باشد ، گویا نشانهٔ پدرانش که در حجاز سکونت داشته اند کاملا در او محفوظ مانده بود ، اندامش چهارشانــه ، بنیه‌اش متوسط ، رنگش قهوه‌ای بود ، مزاج عصبی ودموی داشت ، سر بزرك و بااعتدالی داشت پیشادهٔ وسیع وباتناسب ، چشمانش درشت و باز ، حدقهٔ چشمان بزرك چهرهٔاش زیر ، سینه پهنی داشت ودردیده‌ها بزرك مینمود هنگامیکه کسی‌را دیدار میکرد مسرور وشادمان میشد واین هم نشانه کمال خلقت اواست که خداوند باو بخشیده بود . نگاههای گیرنده ونافذی داشت باآنکه چشمانش نزدیك بین بود وکتاب را نزدیـك میگرفت هیچوقت از کتاب دور نبود و عینك استعمـال نمیکرد.

موهـای پر پشتی داشت ولبادهٔ سیـاه می‌پوشید گویا سیاه پوش بود وعمامهٔ کوچك سفیدی‌برسر میگذاشت ودر عقیده مقلد نبود واز سنن صحیح هم دست بر نمیداشت وتمایل بمسلك بزرگان تصوف و حرص شدیدی باداء فریضه های مذهبی داشت و اصول و فروع مذهب را نگاهداری میکرد ودر حمیت دینی بی مانند بود و جوش و خروش و غیرت و حکمت مذهبی داشت وبرای درخواست حق قیام میکرد وآنچه راکه یاوران اسلام میگفتند دریافت مینمود .

۲- آرزوها وهدف‌های سید

لازم است گفته شود که سید افکار خود را در مطالب کلی و مهم مصروف میداشت ودر مدت زندگانی برای دریافت آن کوشش میکرد مبالغه نیست .

اگر گفته شود هر بلائی را برای رسیدن بهدف میدید تادول وملل اسلامی بیدار شوند وازناتوانی رهائی یابند .

و برای حفظ شئون ملی و مذهبی خود برخیزند تا آنکه پیروی از ملل زنده نموده و هم ردیف دول و ملل بزرك و نیرومند گردند ، اوهام وخرافات را بر اندازند و یگانگی شرق اسلامی را استوار وپایدار سازند ودر نتیجه مجد وعظمت خود را تجدید نمایند .

سید حمله های هولناك بسیاستهای بیگانه درشرق مینمود و برای کوشش در راه هدف وآرزوی اتحاد اسلام وتجدید عظمت اسلامی ازتمام دل بستگی‌های دنیا چشم پوشیده وفداکاری‌ها نمود .

زنی را بهم سری اختیار نکرد و کاری برای روزی خود بدست نیاورد .

راست است که‌او نتوانست بتمام آرزوهای‌خودتوفیق بدست آرد . امادردوستان وپیروانش روح زنده وشادابی دمید وبذرهای نیکو در جهان اسلامی کاشت که شرق اسلامی تدریجاً ازمیوه‌های‌آن بهره‌مند میشود.

۳ـ خوبی‌های سید

مجالس سید ازفوائد علمی وادبی واجتماعی خالی‌نبود و ازشوخی و هزل دوری می‌جست وکسانیکه اورا میدیدند باآنکه ازهرطبقهٔ‌بودند بسیار گرامی میداشت ودرهنگام ورود استقبال ودر هنگام تودیع مشایعت مینمود وبرای کوچك‌ترین مردمی که بدیدارش میرفتندخودرا مهیامیکرد وازدیدار آنان خود داری نمی نمود . گرچه از دیدار بزرگان که از روی تکلف و تشریفات صورت میگرفت خودداری میکرد .

باکلمات فصیح وبلیغ وعبارت‌های روشن ورساسخن میگفت‌هنگامی که شنوندگان را مأنوس بگفتار خود میدید مرام وهدف عالی‌خود راآشکار تر میگفت وهرگاه شنونده شخص کوچکی بود بازبان ساده وعامیانه سخن میگفت . خطیب زبردست و توانائی بود که در خاورمیانه مانند وی بظهور نرسیده‌است ونخستین خطیبی‌بود که خطابه‌را ازکلمات وعبارت های‌محدود بیرون آورد و مباحث اجتماعی وسیاسی را در خطابه درمصر وارد ساخت وسعد زغلوی پاشا وسایر پیشوایان بزرك سیاسی مصر افتخار میکردندکه

درخطابه پیرو سیدجمال‌الدین بودند وسید کم مزاح وخیلی باوقار بود رازی که باوسپرده می‌شد در کتمانش کوشش میکرد ، بسیار کم‌خوراك بود ، بیشتر از یك مرتبه درروز غذا نمی‌خورد وبجایش چای بسیار می‌نوشید و سیگار مخصوص فرنگی میکشید واز شدت‌ذوق وعلاقه‌ای که بسیگار داشت نمیگذاشت کسی برایش تهیه کند وشخصاً خریداری میکرد بعدها طبیب مخصوص او در اسلامبول میگفت شدت علاقه وی بسیگار فرنگی و افراط درنوشیدن چای وغذای بانمك مقدمات بروز بیماری سرطان را دراو فراهم ساخت ولی معلوم نیست این سخن تاچه اندازه درست باشد.

۴- اخلاق سید

قلب سالم وصفات عالی داشت آزادمنش وراستگو وعفیف النفس و پا کدامن وبسیار ملایم وحلیم وبردبار بود وقتی که برشرف ودینش احساس لطمه مینمود حلمش به خشم مبدل وماننددتیر شهاب ازجا درمیرفت چون پدرمهربانی بود ، مانندشیر بلند همت و کریم بود که هرچه دردست‌داشت بمصرف‌میرسانید به‌پروردگار بزرك توکل‌واعتماد داشت وازپیش‌آمدهای ناگوار پروا نمیکرد امین بزرگواری بود . نسبت بمردمان ملایم ،آرام ونرم و درباره برخی‌از مردم‌خشن‌وسخت‌بود وهدف بزرك سیاسی‌خودرادنبال‌ودر کارش شتاب مینمود که زودتر بنتیجه برسد «بسیاری‌ازاوقات‌شتاب‌تولیدمحرومیت مینماید» نسبت بدنیا کم‌طمع بود. برزینت های‌دنیائی مغرور نبود . بکارهای بزرك ولع‌وحرص داشت وازکارهای کوچك اعراض میکرد دل قوی داشت ، مردی بس شجاع وبمرك بی‌اعتنابود گوئی مرك را نمی شناخت گاهی ویرابکشتن می کشانید مانند شجاعی که بفتح نایل گردد سوی آن میشتافت . مزاج تندی داشت و بیشتر سختی‌هارا بواسطه هوش‌سرشارش‌نابود میساخت .

ودرروزهای پایان زندگانیش مانند کوهی استوار ومتین‌بود نسبش که بحضرت محمد ص میرسید فخر و مباهات مینمود باآنکه از خاندان اهل بیت بود برای خود مزیت ومقامی قائل نبود و فضیلتش مانندهٔ دانشش بود ومیگفت بزرگواری وبرتری ازآن پروردگار جهان است وما همان‌خاکیم که هستیم .

۵ ـ دانش سید

برای مقام علمی وفرهنگی‌سید نمی‌توان حدی قائل شد وفقط میتوان

باشاره از آن گفتگو نمود این سید بزرك در درك و بیان دقائق معانی قدرتی بسزا داشت و آنهارا بصورتهای نیكو ومناسب می آراست همچنین درابداع معانی وحل معضلات قدرتی وافی داشت گوئی شهریار بااقتداری بود وباسر انگشت فكرت گرههای اموررا ازهم میگشود وهرموضوعی كه باوواگذار میشد باخود در آن بحث میكرد گوئی وی صانع آن بود اطراف و جوانب آنرا پائیده نقاط تاریك و مواضیع مشكل را روشن میساخت و حل میكرد هنگامیكه درباره هنرها گفتگو میشد مانند واضعان در هرقسمت آن حكم میكرد . درعالم تصور وخیال قدرتی در اختراع وابداع معانی داشت گویا ذهن وقادش استاد هنروابداع بود . درجدل زبانش رسا ودرعلم خطابه سخنش حجت بود كسانیكه باومی پیوستند پیش از آنكه اورا بشناسند مجذوب وی میشدند همین اندازه كافی است كه بگوئیم هركس كه باوی دشمنی میكرد دیدسید براو فوق میشد وباهركس كه جدل میكرد برتری پیدا میكرد نیروی ذهن، وسعت عقل وبینائی كه خداوند باو بخشیده بود دركمتر كسی یافت میشد ومیتوان گفت پس از پیامبران این موهبت الهی بكمتر مرد الهی داده شده است و این فضل خدادادی مبالغه نیست وبهر كس كه مشیت الهی تعلق بگیرد عطا خواهدشد « ذالك فضل الله یوتیه من یشاء » بهترین دلیل قدرت حافظه اش این است كه زبان فرانسه را درمدت كمتر ازسه ماه بیاموخت وبه بسیاری ازمفردات لغت آشنا شدكه میتوانست مراد خود را بدون استاد اداكند وترجمه نماید وحروف هجا را در مدت دو روز بخوبی آموخت و در علوم عقلی و نقلی اطلاعات وسیعی داشت بخصوص درفلسفهٔ اسلام وفلسفهٔ تاریخ و تمدن اسلام و اوضاع واحوال اسلام ومسلمانان متبحر بود وباآشنائی بزبانهای افغانی ـ هندی ـ فارسی ـ عربی ـ تركی ، فرانسه را هم خوب میدانست واندكی نیز از انگلیسی و روسی اطلاع داشت زیاد مطالعه میكرد و هیچ كتاب مهمی در ادبیات ملل و فلسفهٔ اخلاق امم نبود كه آن را مطالعه نكرده باشد .

سیدجمال الدین بتمام هدفهای بزرك سیاسی واجتماعی خود نایل نشد ویك رساله در رد طبیعیان ویك رساله در تاریخ مختصر افغانستان ومجموعه ای ازمقالات فارسی وعربی ازخود بیادگار گذاشت ودرنفوس اجتماعات اسلامی روان زنده ای دید كه خاورمیانه وبسیاری ازمسلمانان از آن بهره مند شدند و بمرور ایام جهان اسلامی از آن بهره مند خواهند شد ادیب بك اسحق

دمشقی یکی ازتربیت یافتگان سید جمال‌الدین واز نویسندگان مشهور عالم عربی است گفتاری درباره سید نوشته که در مُجله کهن سال ومشهورالهلال چاپ قاهره در آن زمان منتشر شده است بایك مختصر تصرف ترجمه آن مقاله را دراینجا نقل می نمائیم .

قرنها میگذرد وطایفه ها پی‌درپی میآیند ومیروند ومردم خوب و بد را تمیز نمیدهند ونمیدانند ازکجا آمده وبکجا خواهند رفت تا آنکه در گرداب طبیعت وحوادث فرو میروند از آنان افرادی متولد می‌شود که پرده ازروی‌کاربرمیدارندومردم درپشت سرآن دیانت ها ونوامیس راکه تاکنون غفلت داشته اند مشاهده میکنند آنان زینت معرفت و روشنی بخش جهان آدمیت هستند ازآن جمله فلاسفهٔ طبیعی که پرده های‌نادانی را پاره‌ساخته و مشکلات طبیعی را آشکار مینمودند و مقدمات اختراع واکتشاف را فراهم میساختند وازآن دسته فلاسفه عقلی هستندکه درپس پردهٔ نوامیس طبیعی و با آشنائی باسرارحکمت مستور مانده‌اند اینان آشکار شدند وهرچه راکه خداوند درنهاد آنان بودیعت نهاده بود ازمواهب طبیعی و عقلی وکار های ادبی بهره مند شدند .

اما طبیعت درهرچند قرنی یکی از آنان را آشکار میکند و مردم هم سالیان درازی پیرو آنها میشوند هنگامیکه مردم از آراء و رفتار آن قهرمان بزرك منحرف شده و دو باره بنادانی بازگشت کنند فوری یکی دیگر بجایش برگزیده میشود وروان زنده وشادابی‌را در جماعات میدمد وآنان را بجنبش آورده وبرشدوپرورش‌میرسانند تاآنکه مرد بزرك‌دیگری پس ازانحراف‌اجتماع دوباره‌پیدا میشود. ازآغاز جهان تاکنون روش دنیا این بوده وخواهد بود از فلاسفه یونان سقراط وافلاطون واز فلاسفه ایران واسلام که دانشمندان علوم معقول ومنقول بشمارمیروندکه تاکنون از انوار تابناك آنان برای جماعات بشری استفاده‌های شایانی شده است .

وپروردگار درخلقت‌های خود حکمتی‌نهفته است‌که خردها بکنه‌آن پی نمی‌برند .

گاهی دربرخی از قرن ها مردمانی پرورش می‌یابندکه نبوغ فلسفی

درآنان بحد کمال نهفته است ودارای صفت مردان کار هستند گاهی دردهاو آفاتی آنان را فرا میگیرد که استعداد پرورش نشده در خاك دفن میشود تایك وقت مناسبی برسد و بهمان اندازه ای که آدمی ازکاری بهره مند میشود بهمان اندازه میتواند برای آن ارزش قائل شد بهره بسیاری از فلاسفه این بود که مردم نادان وکوته فکر ارزش آنان را ندانستند چنانکه قدر حکیم بزرك شرق و خطیب عالی مقام خاور میانه سید جمال الدین افغانی را نداشتند چه او یکی از بزرگان فلاسفه و یکی از ارکان سیاست بود اما هدفش بانجام نرسید وکتابی‌را در این زمینه تألیف ننمود با تمام اینها مقامش کاسته نشد چنانکه می بینیم بزرگترین فلاسفه «سقراط» مرد و کتابی ازخود بیادگار نگذاشت وشاگردانش فلسفه‌اش رانگاهداری و تدوین کردند وقرنهایی درپی آراء اورا بارث می برند امیدواریم که‌از پیروان استاد جمال‌الدین حسین افغانی‌وشاگردان‌او محروم‌نشویم ومانندآنان برابر جامعه آدمیت کوشش کنیم .

بانهایت انصاف باید مناقب سید رایادآورشویم و هرگاه خاموش شویم ازغفلتی که کرده‌ایم مورد بازخواست‌قرارمیگیریم . سید دربسیاری‌از سفرهای خود درشهرستانها وپایتخت ها درتفرج گاه و باغهای عمومی دیده میشد که مانند دیگران بااحترام ووقارگردش میکرد ویابرتختی‌می نشست . هنگامیکه سید دراین گردش گاه ها بود دانشجویان ودوستداران معرفت که ارزش سید را میدانستند پروانه وار در پیرامون او قرار میگرفتند وتشکیل حوزه ادبی وعلمی میدادند وباسید درمباحث دانش‌ها وادب گفتگو مینمودند حسودان‌تنها ایرادی راکه‌درباره‌او میگرفتند ونقصی درکمالش می پنداشتند وخواستند که ارزش اورا کم کنند ونمیدانستند همان طوری که خداوند سید جمال الدین را بلند همت نمود در این گونه کارهای کوچك اورا مجاز نموده‌است.

راستی چه نقصی برمسلمانان است که درگردش بروند و از مواهب طبیعت که پروردگاربهمه افراد بشر ارزانی نموده است بهره یابند .

اینها اجمالی است از آنچه که درباره سید جمال الدین گفته‌اند که اطلاع ازآن داریم معتقدیم که‌سید گوهری پاك و بی آلایش بود و بهانه‌ای بجز این گونه‌ایراد های‌جزئی براو نداشتند، تنها برتری‌وکمال ازبرای‌پروردگار جهان‌است .

۶ - عقیده سید
در پنهان نمودن و آشکار کردن اسرار

کسانیکه تأملی در اخلاق وصفات سید جمال الدین مینمودند . میدیدند که تناقضاتی دراو موجود بود . مثلا گاهی کریم باندازهٔ اسراف وزمانی بخیل باندازه شماره کردن قطرات بود بامردمان متوسط فروتنی و با کوچکتر از آنها بدرجه کوچکی و درمقابل بزرگان بحد جبروتی متکبر بود چنانکه اشاره کردیم وقتیکه رازی باو بطور امانت گفته می‌شد آنرا پنهان مینمود آراء و افکار مخصوصش همیشه آشکار وروشن بود بطوریکه از اینگونه سجایای او در شگفت شده وآنرا تأویل میکردیم . چه بنابر رأی جمهور از لوازم حکیم وحکمت کتمان رأی است هنگامیکه سید چیزی را میخواست آشکار نماید میگفت :

« من در این عالم کار ویا گفتاری که لازمه پنهان کردن باشد نمی بینم مگر آنکه در آشکار کردن آن یك ضرر ویا سوئی تولید شود و کمال نسبی در بشر وقتی است که آراء وعقاید آنها آشکار بوده و کمتر پوشیده باشد »

دولتی که امورش را از ملت پنهان نماید خیری از آن نمی‌برد ، این دولت‌ها امین در حفظ امانت نیستند وکارهای دولتی بنیکی انجام پیدا نمیکند .

مردی که هرچه‌را می‌بیند وباو گفته میشود ویا باو گفته شود که سر پنهانی است وهرگاه آشکار نماید به نفاق مبدل‌میشود ، و راز را آشکار کند ، آن‌شخص مرد نیست ونه شبیه مرد است ، بحث دراینجا بمعنی‌مطلق است و هرچیزی حق‌است وگوهر آن ازگفتار وکردار و صفات و ذات همه چیزش نیکوست . درگفتار راستگو باشد نباید آنرا پنهان‌نماید وترس از آشکار کردن‌آن داشته باشد . هرگاه برعکس دروغ و دروغگو را دوست دارد بهمان اخلاق پیروی‌میکند ونمیخواهد آشکارشود وکسی که کار نیك‌را دوست دارد حرجی در آشکار کردن آن نمی بیند چه اورا دوست دارد . اما چیز زشت درتمام چیزها ودقت کردن در آن غیراز پنهانی چیز دیگری نیست وبعد گفت بهترین وصفی که دراین‌باره شنیده‌ام این‌است که گفته‌اند :

« چیزی که آشکار نمودنش خجلت آور است در پنهانی هم آنرا انجام ندهید » و بعد : «هرگاه بخواهید پنهان دارید و هروقت بخواهید آشکار سازید » .

باو گفتم ای حکیم چیزهائی است که ابراز آن از نظر مردم عیب و زشت نیست اما لازم است که آنرا پنهان نمود بدلیل گفتهٔ « استعینوا علی قضاء حوائجکم بالکتمان» . یکی ازمسائل مهم دیگری که باید موردتعمق قرار گیرد مسئله جنك است که ضرورت پنهان کردن آن بصلاح نزدیکتراست و ایجاب میکند زیرا اینها از امور روشن و بدیهی است که باید پنهانی انجام شود .

سید گفت : اما حاجت ازجهت حاجت نمودن خواری است و ذلت هم از همان جهت زشت است و کسانیکه کمتر احتیاج دارند بی پروا هستند و آنانیکه حوائج بیشتر دارند سعی و کوشش زیادی در کتمان نیات خوددارند میدانید که اسکندر کبیر وقتی که نزد دیوجانوس (ریوژن) رفته واو در کنار خم خود نشسته بود درباره جنك ابراز تنفر شدیدی میکرد .

« جنك در نظر من بدترین کارهائی است که آدمی بخاطر زندگی بآن خو گرفته وبعلت داشتن جنبه‌های ضدانسانی و نفرت انگیزش ایجاب می کند آنرا از نظرها پنهان بدارند »

پس شایسته نیست که هیچوقت جنگی دربگیرد وانسان مرتکب چنین اعمال شرم آوری بشود .

۷ - دربارهٔ شرق

اما شرق : در شرق تمام قوای دماغی خودرا برای تشخیص درد و محرومیت آن بکار بردم و درپی درمانش کوشیدم دیدم دردی که کشنده‌تر از همه دردهاست، دردی است که درراه وحدت کلمه بکار می برند واصولا بعلت بروز چنین دردها اختلاف آراء ونفاق وآشفتگی‌هائی بوجود آمده‌است که اتحادآنها بمنظور ایجاد اختلاف بکار برده میشود یعنی همه اتفاق دارند که متفق نشوند البته برای این‌ملت‌ها هم سنجش ومیزانی دردست نیست.

آری هدف سید جمال‌الدین این‌بود که ملل شرق را از آشفتگی ها برهاند وهمت وجنبشی درآنها بوجودآورد تاخطر دول‌غرب‌را نسبت بخود احساس وبخودآیند وبیدارشوند وعظمت واقتدار خودرا بازیابند وباوحدت وصمیمیت پیش بروند وبرهبری پیشوایان وپادشاهان و امیران خود بسرحد کمال برسند ، کشوررا آباد نمایند و پایه های حکومت خود را براساس مشروطه استوار کنند ودرسایه اتحاد وصمیمیت وبرادری ومحبت بایکدیگر نزدیك شده در تحت لوای خلافت بزرك اسلامی آیندهٔ افتخار آمیزی را پی‌ریزی نمایند .

اینها مختصری‌بود ازافکار وایده‌آل فلسفی واجتماعی‌سیدجمال‌الدین اسدآبادی که باتحمل‌رنج‌وزحمت‌وکوشش‌های‌فراوان موفق بوصال آن‌نشد ، آری دورنمای آینده را بچشم می‌دید وباآنکه وضع دشوار آن‌عصر امکان موفقیت‌را بنظر محال می‌نمود اما هروقت فشار وستمی ازطرف دول غرب برکشور های اسلامی وارد می‌آمد سید برای حصول بموفقیت امیدوارتر می‌شد ومژدهٔ وصال بمقصودرا میداد ومیگفت ، درفشار وکوفتکی، اجزاء پراکنده بهم پیوند میشوند وبا بروز همین شدائد وآشفتگی در عالم اسلام باعث خواهد شد تابرای نجات خود همت وفداکاری کنند

۸ - احزاب سیاسی شرق

سید گفت : پیدایش احـزاب سیاسی در شرق بهترین وسیله ارتقاء ملت‌های اسلامی بوده ودرمان همهٔ آشفتگی‌هاست متأسفانه خود همین‌درمان تبدیل به بدترین ودردناکترین دردها میگردد . ماشرقی‌ها احزاب سیاسی را برای درخواست آزادی و استقلال دوست داریم و همه جهان را دوستان خود می‌شماریم و بهمین علت‌هم ناچار می شویم که همه آنهـا را ترک‌گفته دشمن بدانیم، یگانه سبب این پیش‌آمد عدم توازن قوانین کشورها واختلاف عقاید سیاسی احزاب است .

حزب سیاسی برای اجرای نظریات وخواسته‌های خصوصی، آزادی ملت و رهائی آنرا ازچنگال استبداد بکار می برند وباآب و تاب بسیاری دربارهٔ وحدت کلمه‌سخن میگویندوبنا باحتیاج‌دل‌هارا بهم نزدیك میسازند و کارهای شگفتی را باکمك‌هم به نیکوئی انجام میدهند وکم‌کم مانند مللی که در ادوار مختلف تاریخ انقلابی‌کرده باشند هوسهائی در خود احساس می‌کنند ودرکارها دخالت می‌نمایند وملت‌نیز بوعده‌های امید بخش احزاب یك‌سلسله خیالاتی دربارهٔ سعادت ، آرامش، آسودگی ، آزادی و استقلال ومساوات وعدالت اجتماعی و . . . . (که تحقق‌آن قرنها وقت لازم دارد) درمغز خویش می پروراند وبآنها دل خوش میدارد وحزب‌هم ملت‌را بانوید آزادی وخوشبختی بدنبال سیاست‌ها می‌کشانند و ازآن‌ها یاری وکمك می گیرد و دراین‌راه نیز ملت قربانی‌های فراوانی میدهد ولی هنگامیکه حزب ازنیروی اجتماعی مردم پایه‌های خود را محکم نمود وآنچه راکه از ملت میخواست بدست آورد رهبران و پیشوایانش ثروتی‌گرد آورده دچار خود پرستی وخود پسندی هائی میشوند و از موفقیت ها مست ومغرور میگردند واز مردم اطاعت وانقیاد میخواهند و بالاخره کار بآنجا میکشدکه نفرت و عصبانیتی‌در جامعه تولید می‌نمایند .

باین‌ترتیب مردم حزب‌را ترك‌گفته و امورحزب دچار وقفه و شکست میشود و همه افرادآن بدشمنی برمیخیزند چنانکه سوابق احزاب در افغان

نشان میدهد و همچنین حوادثی که علیه اعرابی پاشا و حزبش درمصر بوجود آمده با اشتباهات بزرگی که مرتکب گردیدند مؤید این ادعاست .

از سخنانم نباید چنین نتیجه گرفته شود کـه اصولا احـزاب پای بند عقیده ومعنی نبوده یا بطور کلی بیفایده هستند بلکه روزگار بشرق خیانت کرد و بمردمش جوروستم رواداشت ، قوائی که کشور او را متصرف گردید ضعف و ناتوانی درآن تولید نمود و طولی هم نخواهد کشید که شرق بیدار گردد وشرقی ها روزی خودرا اززیر فشار ظلم وستم برهانند و استبدادرا منکر شوند .

روی این اساس تدریجی ضرری ندارد که شرقی هارا از دخول در احزاب مانع شویم اگرچه نوید و وعده های آن بانجام نرسیده باشد خواه ناخواه برحسب ضرورت تاریخ درشرق هم مانند غرب مردمانی پیدا خواهند شد که نغمه آزادی واستقلال کشوررا بلند کنند ودرراه عشق بوطن قربانی شوند پس دراینصورت تشکیل احزاب درشرق سبب ایجادهم آهنگی و برادری ویگانگی خواهد گردید وآنهارا ازآشفتگی وپراکندگی نجات خواهد داد تانسبت بیکدیگر یاری نمایند .

البته آنها بهترین فرزندان آب وخاك کشورشان هستند و کارمیکنند وستمدیدگان را همراهی مینمایند وثروت خودرا ازراه حق دریافت میدارند ووظائف خودرا باشادمانی وعلاقمندی انجام میدهند .

۹ - جرئت وشهامت سید

سید جمال‌الدین دربسیاری از صفات ومزایا با معاصرین خود تفاوت داشت واگر هریك از سجایا وصفات نیك او را با دیگران مقایسه نمائیم خواهیم دانست که اونسبت بدیگران برتری داشت وازبزرگترین حکماء عصرخود بشمار میرفت . آشکارا کارمیکرد و هرچه را بخاطر میآورد فوراً بزبان جاری می‌ساخت اگرچه این‌رفتار برای‌او خطر وضررداشت، بسیاری ازپیروان سید معتقد بودند که حکمت سید در زبانش بیشتر ازقلب ومغز وی بود ، بعضی‌ها هم این نکته‌را باواشاره کردند و کسی منکر نیست که حضرت استاد درعصرخود بی‌مانند بود و تاکنون هم کسی مانننداو برنخاسته است ، سید حکیمی بود اجتماعی که کشور ها را دیده وجور و ستم ها چشیده تا ایده‌آل مقدس خویش‌را جامه عمل بپوشد.

لکن گاهی دیده می‌شد حکمی میداد که برای شنوندگانش مفیدنبود یابرای گوینده آن هم زیان‌داشت وبگوش مردم هم گران میآمدبدون‌آنکه بهره‌ای‌هم داشته باشد شنوندگان ازبیانات او مغرور می‌شدند . اینهادلالت داشت که‌حکمت سیددرزبانش بیشترازقلبش بود ، این ایرادتأثیر زیادی در سید مینمود وعدم رضایت وآثار خشم ازچهره‌اش هویدا میگردید ومیگفت :

« درشرق نه زبان نه‌قلب هیچکدام مفیدنیستند وملوك وامیروفقیر و داناونادان‌همه درعالم صورت مساوی هستند» « درحقیقت مرارتی ودرخیال شیرینی و درخواری گوارائی و درطلب بلندی و عزت ، زحمت وبدبختی و سختی است »

هر مسلمانی بیمار است و درمانش در قرآن میباشد ، برکسانی که دوستدار دانش هستند باید درمعانی واحکام قرآن تدبیر ودقت نمایند .

آیا مسلمانان آنچه راکه حضرت محمد (ص) پیامبر اسلام آورد و همان‌گونه که پیروان اولیه واصحاب وتابعین وطرفداران آن انجام داده‌اند پیروی ازتعالیم آن می‌نمایند ؟ آیا نمیگوئیدکه حضرت محمد (ص) حکیمی بودکه حکمتش درقلب مبارکشان بود .

البته این یك دلیل بیهوده و واهی برای جلب رضایت دلها ووهم واتکاء بخواری است . ای مردم ! حضرت محمد (ص) پیامبری بود که از طرف خدا آمد وپیش از بعثت هم مردی امین و راستگو بود .

پیامبر بخانه خود وعموی خود حمزه وپسر عموی خود علی بن ابی-طالب (ع) وقهرمانان قریش وانصار قناعت ننمود ودرعرصهٔ جنك باکسانیکه باآنان یگانه نبودند جنك وستیز کردند و در آن جنك جان سپردند بلکه پیامبر به تنهائی شخص بزرگی بود وشمشیر برنده را در دست گرفته سر کشان را از بین برد، دندانهای اورا شکستند وریشش را بخون رنگین ساختند باتمام اینها مقاومت نمود تاحق را بر باطل چیره سازد و بر تری و تفوق آنرا بنمایاند .

من شمارا بروش کارها ورفتار او راهنمائی میکنم ، کجا هستند مسلمانان گذشته که این گونه همتها و اقدامات را سر مشق قرار دهند و دنبال کنند.

افسوس جانشینان آنان که ما هستیم خیلی بد مردمی بار آمده‌ایم، چه خوب بودند گذشتگان که گذشتند آنها که خواری ودربدری دیگران می شنوند فوراً لرزه براندامشان افتاده فرصت‌را ازدست میدهند تا مبادا آنچه راکه در دست دارند از آنان گرفته شود بسخنان‌سرد وبیهوده توسل جسته افکار جاهلانه‌ای ازآنان بروز میکند ، در اینجا حکمت را از زبان بقلب تبدیل می‌نمایند وآنچه‌راکه بخاطر دارند نگفته میگذارند ، ازسخنان سید حاضرین متأثر شدند وحق‌را بجانب او دادند .

۱۰ ـ مصر ومصریان وشیوه حکومت درشرق

سید جمال الدین دوستدار مصرومصریان بود وزیاد باآنان مربوط بود ، در مباحث سیاسی مصرزیادگفتگو میکرد ونتیجه‌اش این بودکه‌مصر از چنگال استبداد رهائی یابد وازمظالم آسوده‌گردد .

اشتباهات‌دولت عثمانی‌را یادآور میشدکه هرچه زود تر ازخطاهای خود برحذرشود ودر اعزام نیرو برای خاموش‌کردن فتنهٔ اعرابی پاشاکـه غفلت انجام آنرا یکی ازبزرگترین اشتباهات دولت وبی اطلاعی ازسیاست وافراط و تفریط سیاسی میدانست میگفت : قدرت فرعونی سالیان درازی در مصر حکمفرما بود وهنگامی‌که فرعون از میان میرفت دیگری بجای وی میآمد واگر سلسلهٔ فراعنه منقرض می شد خانـدانش ادعای ارث اورا میکردند وهرگاه دریا هم مانع بود باز هم میآمدند وخودرا بفرعون‌نسبت میدادند وخدائی میکردند ولو آنکه‌کوچکترین آشنائی یاشباهتی با آنان داشته باشند . بسیار اتفاق میافتادکه تردیدکرده و خویشاونـدان خود را کوچك می‌شمردند وآنان هم آن را اطاعت مینمودند .

بعد میگفته است خیلی شگفت است‌کسیکه نصرت هم پیدا میکرد و مدتی در آنجا بوده مصر ومصریان از آن او بودند ، حضرت موسی (ع) از ترس ازآنجا بیرون رفت ومنتظر ومتهم‌بود تاآنکه مظلومیت خودرا ثابت نموده برظالم غلبه‌کرد ،

فرعون درمصر معبود بود و یوسف صدیق زندانی و متهم ، باآنکه فحشائی‌را مرتکب نشده بود بالاخره‌نتیجه‌اش این شدکه حق جایگزین باطل‌گردید .

مصر درآینده آسوده میشود در صورتیکه باحزم و تدبیر کارکنند وبااراده‌ٔ قوی استقلال وقدرت را در دست‌گیرد، هرگاه درآینده احساس فشار وجور وستم نمایند ولی پای بند هوی و هوس بشوند قطعا نـاامید میگردند و هرگاه بازار ناکامی و نامرادی و ناامیدی و دسیسه بازی راه

نیندازند کارها درست میشود وملت موفق شده بمرحلهٔ عالی تری اززندگی خواهد رسید .

مصر وملل شرقی بادولت وامیران خود زنده نمیشوند مگر آنکه خداوند بهریك ازآنها مردانی عادل و قوی ببخشاید تا بر ملت حکمرانی کنند نه آنکه یك نفر قدرت وسلطنت را در دست داشته باشد زیرا قوه مطلقه استبداد موجد آزادی وعدالت نمیتواند باشد مگرآنکه بقدرتی مقید ومحدود گردد .

مصر باید باملتش فرمانروائی نماید بدین معنی کـه همه توده‌ها در قدرت دولت شرکت داشته باشند ومشروطیت را بطرز صحیحی انجام دهند راست است که بهترین چیزها آزادی واستقلال است ولی برایگان بانسان نمی بخشند، چه آزادی حقیقی واستقلال را پادشاه وصاحب قدرت باطیب خاطر بملت یامردم اعطاء نمی نماید بلکه این دو نعمت برای ملت باید بااعمال زوروقدرت تحصیل شود وبرای کسب چنین موفقیت هائی باید با خون افراد ملت ومردم پاکدامن و بلند همت خاك وخاشاك آنرا پاك کند وتغییرشکل دادن قدرت مطلقه بقدرت مشروطیت آسانتر و زود تر فراهم میشود **کافی است که در اینموقع دسته‌ای از خردمندان که نزدیك پادشاه هستند او را راهنمائی نموده متفقاً کار کنند وملت ورعیت بااو درکارها مشارکت نمایند.**

البته بعد از این تجربه آسودگی خیال و آرامشی برای سلطنت فراهم خواهد آمد وخواهند دید که چگونه طبقات رعیت اطراف تخت سلطنت را فراگرفته‌و باقلبی پاك وصمیمی دوستدار عظمت پادشاه ومشروطیت هستند .

نمایندگـان ملت باثروت وتوانائی خود دردهای کشور را درمان و ازمفاسدواضطراب عمومی جلوگیری بنمایند ومی بینیم که شهریاران خردمند براثر تدبیروهوش سرشار خود قدرت مطلقه استبدادی‌را بقدرت‌دموکراسی تبدیل کردند و آسودگی زندگانی خودرا تأمین نمودند .

این طرز حکومت برای مصریان بی اندازه مناسب است و همین‌قسم هم برای امیران ودول اسلامی شرقی مناسب تراست .

توضیح بیشتر اینکه اگر پادشاه کشوری لذت قدرت وحاکمیت‌فردی خویش‌را چشید کمتر اتفاق میافتد که قدرت‌مشروطیت بسلامت بماند وبرای چنین حکومتی گران تمام میشود کـه مجلس شورای ملی با اراده پادشاه تصادم کند و یاباهوی وهوس کاری صورت دهد .

بدین جهت میگوئیم خداوند برای مصر وشرق یك مرد عادل وقوی مرحمت فرمایدکه آنان‌را رهبری نماید ، این مرد یاا کنون موجود است و یابعداً خواهد آمد ، هرگاه شرط امانت‌را بجاآورد وقانون‌را رعایت‌کرد ومتوجه این حقیقت شدآشکارا دولت دموکراسی‌را اعلان نماید تاتاج وتخت برایش باقی بماند و خود حافظ و نگهبان مشروطیت باشد هرگاه بملت و مشروطیت خیانت‌کرد وبسوگندش وفادار نماند سرش بی‌تاج یا تاجش بی سر خواهد شد .

اینها برای ملت خوب است وگرنه پادشاه یاامیری‌که نسبت بقانون اساسی صمیمی نبود قابلیت قبول دموکراسی را از هر جهت ندارد . البته امیر صالح نزدیك بهتر از بیگانه غریب است .

۱۱ - عقیدهٔ سید
در بارهٔ وطن وحکومت فردی وحکومت دموکراسی

سید جمال‌الدین معتقد است که بنـا بخصائص هیئت اجتمـاع و عالم انسانی‌فردی بدون زور وقدرت در کشور متمدن وبافرهنك نمیتواندبرجامعه حکومت کند وبرای روشن شدن این مطلب سید دلایل ومقدماتی داشت که خلاصه‌اش ازاینقرار است :

ازایشان پرسش شدکه چگونه ممکن است درشرق مردمانی بغیراز حکومت مطلقه فرمانروائی نمایند ؟

سید درپاسخ گفت :

خلقت‌انسانی نوعی‌است که کرهٔ کوچك زمین‌راوطن‌خودقرارداده بدین معنی که وحدت نوع ، وحدت مکان لازم دارد همانطورکه انسان‌نمیتواند در آب زندگی نماید ودرخشکی زیست میکند ، نتیجه این مقدمات این‌است که بنا بمقتضیاتی بنی آدم مکانی را بمکان دیگر برتری میدهد و معروف است بشر دارای حواس پنجگانه میباشد و همان حواس پنجگانه استکـه ملل‌را از یکدیگر متمایز کرد و فامیل‌هـا و خاندان‌ها ازیك روح آفریده میشوند ، ازمحیط چهار خاصیت کمك می‌گیردکه پنجمین آن‌ها دین است که در آنـان نفوذ میکند و پس از آن ، زبان - اخلاق - عادات - محیط است که تمام آنها درانسان تأثیر دارد ودراثر این‌تأثیرات ، ملل ازیکدیگر تمایز پیدا می کنند و در آن سامان که سکونت کرده‌اند علاقمند و مأنوس میشوند وبرای مخالفین خود اعتباراتی قائل شده بتمام معنی آنان‌رابیگانه میدانند ، هنگامیکه برای ساکنین کشوری یاجامعه‌ای این خصائص پنجگانه جمع شد مساوات درآن حکمفرما میگردد وهمین‌نفوذ داعیهٔ کفایت را درآن کشور ممکن میسازد و محتاج بیك برتری است، هنـگامیکه غرور را هم بآنان اضـافه نمـائیم دیگر برتری‌محال است، چه هرانسانی از خود راضی است وعیب‌های خودرا پرده‌پوشی میکنند وهمان قسم که (ابن‌خلدون) حکیم اجتمـاعی ومورخ بزرك اسلامی گفته :

(الوهیت دربشر موجود است) در یك ملتی که همه از حیث طبیعت با یکدیگر مساوی هستند دانستیم که برتری یکی از آنان بر دیگری چقدر دشوار است و نمیتواند بآسانی تفوق خود را بدون اعمال قدرت و زور ویا بدون وسائل دینی برملتی ثابت کند ، وقتیکه برتری ازراه قدرت نشد ناچار است بچیز هائی که غیر از خصائص محیط میباشد و ملت بآن عادت نموده استفاده نماید بشرط آنکه آن راه مورد انس وآشنائی ملت باشد، آنوقت زودتر وبهتر وآسانتر میتواند برتری خودرا برملتی تحمیل کند .

سید برای روشن شدن مطلب گفت :

دنیای غرب و تقسیمات کنونی آنرا با دقت نگـاه کنید که چگونه بوسیله امتیازات ملی استقلال پیدا کرده و بتناسب دانائی در آنجا مساوات برقرار گردیده است و مهمترین مساوات آنان آشنائی بوظائف و معرفت بطرز مطالبه آن میباشد که برای تحصیل و شناسائی وظائف خود علاقه وجدیتی دارند ویك فرد ازحیث قدرت هم نمیتواند بآنان حکومت کند وملت هم تمایلی بسلطنت مطلقه نشان نمیدهد .

در دنیای بشریت تدریجاً حکومت فردی بنا بمقتضیات فطری از بین میرود . امروز اروپائیان ازنظر حفظ موقعیت حکومت هائی دارند و تابع شورائی میباشند .

هرملتی هم که درپناه امنیت بود وازقدرت و سایر امتیازات استفاده می برند بازهم باراده ملت متکی هستند ومعتقدند **که ملت مافوق همه است.** این معنی هم نه از راه غلبه ونه تقلید کورکورانه و تشبیه است بلکه تنهـا تفاوت امتیازات ازحیث فضائل میباشد ووسایل ترقی نیز در سایه آن آماده میگردد . هرگاه دسته‌ای برای دسته دیگر خوب کار کنند مشکل نیست و خلاصه کلام **حکومت باعقل ودانش است** ، وقتیکه این دوقدرت با نادانی وسفاهت تصادف کرد آنهارا نابود ونیست میکند و همین گفته در حکومت فردی است . تازمانیکه ملت درنادانی و جهالت خود باقی هستند حکومت فردی دوام پیدا میکند و هنگامیکه نور معرفت در ملتی درخشندگی داشت نخستین کارش بوجودآوردن نهضت آزادی ورهائی از قیود زنجیرها و طرز حکومت هـائی است که متناسب شئون اجتمـاعی آنان باشد . « سنة الله فی خلقه ولن لسنة الله تبدیلا »

۱۴ - تأثیر فضائل جمعیت ها

وفاتحان واستدلال فاتحان عرب وانتشار زبان آنان

گفتار سید در بیان «نفوذ جمعیت های فاتحی که در میان هر ملتی بهترین اجتماعات را تشکیل داده وپس از استقرار، عالی ترین حکومت هارا درآنجا برقرار نموده‌اند» این است :

هرگاه نظری بظهور اسلام وفتوحات آن چه از راه جنك و چه از راه صلح بنمائیم می بینیم درکوتاه ترین مدت از آباد ترین کشورها مانند جزیره العرب وشام ومصر وعراق وهند وقسمتی از شرق اقصی تا دورترین نقطه‌های اسلامبول نفوذ خودرا بسط دادند، بهترین شاهد گفتار ما درباره آن سر زمین قبرابی ایوب انصاری و جامع قمریه مشهور بمسجد عرب در محله غلطه میباشد که پس از تصرف اسلام وتعمیم دیانت اسلام بوجود آمد، وکسانیکه ازقبول دیانت اسلام سرباز زدند محکوم به پرداخت جزیه شدند ولی بصورت برادر درجرگه ملت اسلامی که حقیقت مساوات را درك کرده بودند زندگی نمودند و همه در راه عظمت کشور مجاهدت میکردند وکسانی هم که اسلام را قبول مینمودند مجبور نبودند که زبان وعادات عربی رابیاموزند وهمچنین کسانیکه جزیه میدادند بهیچوجه درزیرفشار و تضییقات امتیازات قرار نگرفتند وهمانطور که پیش ازاسلام بودند بهمان حالت باقی ماندند و ذره‌ای درقلب فاتحین اسلامی خطور نکرد تا ادبیات وزبان اسلامی را در کوتاه ترین زمان بوسایلی عملی سازند بااینوصف می بینیم آنانیکه اسلام را قبول نمودند ویابه پرداخت جزیه تن در دادند باميل قلبی در اندك زمانی هم باعراب متمایل شدند وعلتش این بود که جمعیت های عربی دارای اخلاق فاضله بودند وبهترین مظاهر صفات حسنه درآنان تجلی میکرد و مسلمانان ازدروغ ودو روئی دوری میکردند ووفای بعهد وعدالت وآزادی کامل ومساوات حقیقی

در میان بزرگ و کوچك وعالی ودانی برقرار بود ، همراهی با بینوایان و وبخشش وشجاعت وسایر فضائل اخلاقی درمیان طبقات مردم رسوخ پیدا کرد پید است کسانیکه فاقد صفات حسنه و قدرت معنوی بودند بفضائل انسانی گرویدند .

چه انسان ذیشعور تحت تأثیر واقع میشودوانتخاب طبیعی درجانوران هم فطری است ودرانسان هم بحد کمال آشکار است از این جهت فاتحین اسلامی که کشورها را فتح میکردند قلوب ملل مغلوب را متوجه خودنمودند تفاوتی نداشت که آن کشورهارا مسلمانان با شمشیر وقدرت تصرف کرده باشند یااز راه صلح تسلیم لشکر اسلام شده باشند .

نخستین مقدمه ، عادت به نیکی کردن است پس وقتی نیکی ادامه پیدا کرد ملکه میشود وفریفته شدن باخلاق ملتی بسبب نزدیکی آن بوجود میآید و بهترین و بزرگترین و سایل نزدیکی فهمیدن مطالب یکدیگر است که بوسیله زبان فراهم میآید .

بدین ترتیب اعراب توانستند برعکس سایرملل در کشورها نفوذ کنند وآثار زیادی از نظر عمران وآبادی وزبان واخلاق وخصائل معنوی درآنها باقی وبیادگار بگذارند ، مصر **هرقلی رومانی** بود واسقف ها نفوذ و حکمرانی زیادداشتندواغلب مصریان دراندك زمانی مسلمان شدند وبسیاری ازامتیازات مسلمانان بهره‌مند شدند بهمین قسم در سوریه و عراق و سایر نقاط مردم مسلمان شدند و همه بصورت کشورهای اسلامی در آمدند بدون آنکه در تغییر احوال آن کوچکترین کوششی بعمل آید یا کمترین وسیله‌ای دراینخصوص فراهم آورند .

تازه مسلمان هم مستعرب شدند آری مهمترین عوامل و نفوذی که ملل مسلمان‌را بهم نزدیك ساخت همان فضائل اخلاقی وصفات عالیه بود که باشجاعت وجوانمردی اعراب توأم گردیده بود .

۱۴ - زبان و ادبیات عرب

دریکی ازروزها یکی ازادبای بزرك عثمانی بنزدم آمد و کتابچه‌ای از یادداشت‌های ضیاء پاشا که بخط خوداو نوشته شده بود دردستش بود که ترجمه‌اش چنین است :

« فتوحاتی کردیم وتاقلب اروپا پیش‌رفتیم وداخل (وین) شدیم ولی مجبور گردیدیم آنجارا ترك نمائیم زیراکوچکترین اثر ادبی ویامادی در آنجا نگذاشتیم و بهمین‌قسم درقسمت‌های دیگر ترکیه مانند بالکان ودریای سیاه آثاری باقی نگذاشتیم وبرای مورخ ننگین است که همیشه گفتارشاعر را تکرار کند :

ان آثارنا تدل علینـا　　　فانظرو بعدنا الی‌الاثار

بعد ازوفات تربت ما درزمین مجوی　　　درسینه‌های مردم عارف‌مزار ماست

اما اعراب درهریك ازفتوحات خود چه ازراه جنك وچه ازراه صلح آثار ادبی ومعنوی بیادگار گذاشتند که براثر مرور ایام تندباد حوادث هم نتوانست آنهارا ازبین ببرد . مسلمان ـ مسیحی ـ یهودی درمصر وشام و عراق خودرا قبل ازهمه چیز بعرب منسوب میداند وپس‌ازآن بنام جامعه‌دینی یادآوری می کنند وآثار مادی مسلمانان دراندلس کمتر ازآثار تمدن سایر کشور های دیگر نیست و با شیواترین بیانی ثابت مینماید که اعراب در ادوار تاریخی‌چگونه حکومت کرده‌اند وعجب دردین است که ترك‌وچرکس و ارنا ووطی‌وسایر ملل وقتیکه دربلاد عرب هستند دراندك زمانی‌مستعرب شده وبااعراب امتزاج پیدا می کنند بطوریکه تصورمیشود عرب‌صرف‌هستند و ازریشه عربند اما ما درحکومت‌های خود تاکنون نتوانسته‌ایم کوچکترین نفوذی درملل پیدا کنیم باآنکه هم عدالت اسلامی وهم مدارای ترك هارا دارا هستیم» .

سید جمال‌الدین گفت : هرگاه ضیاء پاشا زنده بود شکش برطرف می‌شد ، پرسیدیم بچه قسم ؟ سید گفت دوموضوع ضیاء پاشا نموده و معتقد است که عثمانیها شباهت تامی بااعراب دارند و چون بدیانت اسلامی گردن

نهادند باید همان خصایص و روش اسلامی را هم دارا باشند . بر آنان یك مسئله فوت شده‌است و آن اینکه هر دیانتی زبانی دارد که از راه ادبیات و اخلاق در آنان ملکه میشود و عثمانیها این‌امر مهم را پشت‌پا زدند . خدا رحمت کند سلطان محمد فاتح‌را ، یك نصیحت سودمندی داده بود که سلطان سلیم خیلی میل داشت آنرا عملی کند و آن نصیحت قبول کردن زبان عربی بود که زبان‌رسمی دولتی‌شود وزبان‌عربی درمیان غیراعراب یعنی(عجمی‌ها) عمومیت پیدا کند تاجامعه اسلامی احکام اسلامی‌را فهمیده وبهمان روش راه ترقی‌را به‌پیماید وعلوم و ادبیات ومکارم اخلاق ومحاسن اهلش‌را بفهمند .

(اعراب بافتوحات رستگارشدند وظاهر دیانت اسلامی‌را فراگرفتند واحکام عرب را فهمیده وبادبیات عربی آشنا گردیدند، اینها تکمیل‌نمیشود مگر با زبان که مهمترین ارکان ملیت است و پادشاهـان بزرك آل عثمانی فتوحات زیادی کردند و خیرات و احسان‌های فراوانی نمودند و بزرگان و علماء که در عصر شهریاران بزرك عثمانی بودند بسلاطین نزدیك شدند وبا شناختن زبان عربی امتیـازاتی بدست آوردند ، بعضی از علوم اسلامی را آموختند و آن شهریاران بزرك ارزش زبان عرب‌را دانسته ودرباره ارزش آن مبالغه نمودند تا بحدی که گفته شده است مقـام رسمی علمی را بکسی میدادند که قاموس فیروزآبادی را حفظ کرده باشد)

« هرگاه این‌خبر راست باشد مبالغه عاقلانه‌ای است !! » عثمانیهـا درفتوحات بهمان صورتی که درحقیقت بیابان‌گردی صرف باشد باقی ماندند وغیر ازقوای مادی وسیله دیگری در دست آنها نبود و تنها بهمان فتوحات اکتفا نمودند ، آری آنان دیانت اسلامی را با ساده‌ترین حالات و اشکال باکمال تعبد قبول کردند ولی ازفهم معانی قرآن و ادبیات عرب خیلی دور شدند .

اعراب اگر مانند آنان بودند نمی توانستند بهترین اثر را از خود بیادگار گذارند و دیگر نه تمدن و نه مدنیتی باقی می‌مـاند ، بلکه بهمان حالت بیابان‌گردی باقی می ماندند ، یا اگر هدف آنان تصرف کشورها و جمع‌آوری ثروت برای آسایش وعیاشی بود یاچیزهائی که سایر دول قبل‌از اسلام وبعداز اسلام دارا بودند اعراب‌هم همان‌رویه را دارا بودند .

غوطه‌ور شدن درنادانی وعیاشی واصراف وتبذیر از عوامل اساسی

اضمحلال و انقراض ملی است و کوچکترین نتیجه‌اش این است که از امور مهم و بزرك و آنچه را که کشور بآن محتاج است از دوام و ترقی بازداشته و منصرف میکند ، سخت‌ترین خطرها کوچك شمردن مقاصد جامعه است که پادشاه را درپس پرده نگاهداشته و خود برای اسراف درکارها تلاش می کنند ، برکسانی که خواهان ملت ودولت هستند فشارمیآورند و کینه‌ها در قلوب راه پیداکرده و نفرت زیادی تولیدمیکند وطبعاً این‌رویه‌هم مدت‌زیادی دوام ندارد و پادشاه مستبد و اطرافیانش که حقوق ملت را غصب کرده‌اند منقرض ونابود میشوند .

عثمانیان گاهی ازحیث شکل با اعراب شبیه بودند نتیجه‌اش از حیث شباهت و شکل یکی است ولی بـرای هردوطایفه و هردوملت دردناك و ناگوار میباشد .

فتوحاتی که دراروپا نصیب ترکان شد بدون‌آنکه آثارعمرانی وادبی ازخود بیادگار گذارند اروپارا ترك نمودند ، این‌عمل آنان‌را کوچك نکرد همان قسم که دوام آثارعرب دراندلس شرافتی برای اعراب نیست ، چه‌پس ازآنکه سایهٔ اعراب ازاندلس برکنار شد سلطنت درآنجا منقرض گردید .

بعقیده من واجب‌تر از همه چیز ایجاد آثار جاودانی است و بروز و ظهور نمونه ها و ابتکارات است که در مواقع خطرناك اموالی را مصرف نمایند وبرای تجدید عظمت وقدرت هراندازه که ممکن است درتلاش شوند نه‌آنکه آثاری از برای تماشاچیان بیادگار بگذارند وبروند، چه این آثار باقی‌مانده آدمی‌را متأثر میکنند زیرا روشن‌ترین دلیل درتفریط ونادانی و بی‌لیاقتی است که از هر برهانی ثابت‌تر میباشد و بهتر آن است که اینگونه یادگارها نباشد تاباعث تنفر وانزجار گردد .

اگرچه بعضی ازاروپائیان مخالف این‌نظریه هستند مثلا نویسندگان توانای فرانسه کتاب هائی در فجایع جنگهای هفتاد ساله (۱۸۷۰) نوشتند و ناتوانی خودرا در برابر نیروی آلمان بثبوت رسانیدند و نشان دادند که برای اداره امورمملکت فاقد ارزش‌وتدبیر بودند وفرماندهان لشکرفرانسه یاوه‌ها می‌سرودند و اسباب سرشکستگی خودرا فراهم نمودند .

بیشتر ازآنچه راکه دشمن فرانسه یعنی آلمان باید درباره عظمت‌و تفوق خود می‌نوشت، نوشتند تاملت فرانسه‌را متأثر سازند وهمت ومجاهدتی

بمنظور ترقی وتعالی خود نشان بدهند و قدرت از دست رفته را بار دیگر بدست آورند .

اما عرب و ترک در تمام فتوحات خود چه آثاری گذاشته باشند یا نباشند فقط فرزندانی از خود باقی گذاشتند که فتوحات گذشته را یادآور شوند و بکردار پدران و اجداد خود مباهات نمایند اما از نیروی قدرت گذشتگان خود غافل شدند که چه کارها ووظایفی را بعهده داشتند و اگر همه چیزرا هم یادآوری می نمودند یك قسمت مهمی را بخاطر نیاوردند و آن مسئله بیداری گذشتگان بود که متوجه آن نشدند و در غفلت باقی ماندند و در همه چیز نیرنگ بکار بردند .

هرگاه بقانون الهی که میفرماید :

« لیس للانسان الا ماسعی » (نیست از برای انسان مگر آنچه را که با کوشش بدست آورد .) عمل می نمودند بهترین ملت محسوب می شدند هرگاه کوشش در راه رستگاری خود نموده بودند می توانستند جوانان را به بهترین روشی تعلیم وتربیت نمایند .

۱۴ ـ تأثیر ادبیات عرب

فاتحان، کوچکترین دخالتی درانتشار زبان‌عربی نداشتند و بهیچوسیله و مقدماتی در این راه اقدام نکردند زیرا زبان عرب دارای ادبیات بسیار عالی وحکم وامثال وپندیاتی است که هرجا رفت جای خودرا بازکرد و بزودی منتشر شد چنانکه اعراب قبل از اسلام هم که در جهالت و نادانی بسر می بردند و بیابان‌گرد بودند واز تمدن بهره ای نداشتند زبان خود را با ادبیات عرب زینت میدادند بطوریکه در اینمورد از دست بزرگترین شهریاران آن عصر یعنی انوشیروان عادل جایزه ها دریافت می‌نمودند وبوسیله زبان عرب باایرانیان رابطه تجارتی پیداکردند وحکم وامثال اعراب نیز در خاطره آنها بجای ماند.

زبان عرب از نظر اینکه فصیح و رساتر بود در پیشرفت هوش فطری اعراب و ادبیات آنها تأثیر بسیاری داشت بطوری‌که حکیم طبیبی «حارث‌بن کلده» وقتی ظهور نمود از راه ادبیات زبان عرب و هوش سرشارش توانست در مقابل یکی‌ازبزرگترین حکماء ایران آنزمان که ازنظر وسعت دانش و ازحیث تمدن مقام بسیار ارجمندی داشت تفوق خود را حفظ نموده واز آن پیشی بگیرد، همین قسم اگر شاعری در قبیله‌ای نبوغ پیدا میکرد وهرگاه از حیث نسب هم کوچك بود اهل قبیله آنرا بزرك‌میکردند وبپاس ادبیات واشعارش مقام اورا گرامی دانسته بادادن هدایا و پیشکشی شاعر خودرا به ثروت میرسانیدند.

در تمدن اسلامی و دول متمدن اسلام هم کسانی‌که درادبیات عرب ماهر بودند بمقام امارت یاوزارت نایل‌میگردیدند.

هرگاه کسانی‌را که بواسطه احراز مقام ادبی از شهریاران و خلفا جایزه‌ها دریافت کرده اند حساب کنیم خیلی بیشماراست اینها مختصری از تأثیر ادبیات عرب بود از لحاظ مادی و معنوی فقط کافی است که بگوئیم اجتماعات متفرقه را وحدت داده و ملتی را بمقام بزرگی رسانیده است چه بسا حکومت هائی که کشورهائی‌را بتصرف در آوردند و آن ملل ادبیات و زبان خودرا حفظ کردند ومنتظر فرصت شدند وبعد ازمدتی نهضتی بوجود آوردند وبار دیگرحکومت ملی خودرا برقرار نمودند.

همه آنان‌یك‌زبان‌بودندوعلت‌اصلی اینگونه‌قیام‌هاهمان‌وحدت‌زبان‌بود.

پس هر ملتی که زبان خودرا فراموش کند تاریخ خودرا گم کرده وعظمت خود را نیز از دست داده و برای همیشه در بندگی واسارت باقی خواهد ماند.

۱۵ ـ مقام سید
درجدل و مناقشه

سید جمال الدین از بزرگان علمای علم کلام وامام علم منطق بود جدل ودلیل را دوست میداشت واحاطه کامل بانواع واقسام مغرطه داشت و طرف را تسلیم دلیل خود میکرد .

در استدلال توانا بود ودر فیروزی از راه امتناع باندازه‌ای مقتدر بود که انسان تصور میکرد در یك موضوع از راه سلبی یا ایجابی هم میتوانست طرف‌را قانع سازد .

سببش هم این بود که جمال‌الدین باحکمت و سرعت انتقال و هوش سرشار واطلاعات کافی که درباره اخلاق‌وخصوصیات بشری داشت وباکثرت معاشرتی که باملل مختلف ودر مجامع ومحیط گوناگون کرده بود در هر رشته از مباحث توانا بود ومیتوانست طرف‌را تسلیم خود کند .

البته باآن احاطه‌اجمالی که باخلاق اعراب وترك وایران واروپائیان پیداکرده بود به بسیاری از زشتی ها وزیبائی‌ها وحالات روحی ملل‌متنوعه واقف شده بود وگذشته ازاینها حرص شدیدی داشت که درخوبی وبدی‌ملل آشنائی‌بیشتری پیداکرده ودرباره خصوصیات آنان دقت ومطالعه‌کند ودر این کار نیز باشور وعشق تامی وارد میشد حتی‌دقیقاً متوجه خادم خود بود تاکوچکترین حرکت ورفتارش‌را بیازماید .

هرگاه میخواست خوبی شخص را یادآور شود طوری آن شخص را توصیف میکرد که شنوندگان گمان میکردند آن شخص آدم کاملی است وهمین قسم برعکس در ذم اشخاص هم سید این حالات‌را داشت .

این چیزها در خطابه‌ها وگفتگوهای سید جمال‌الدین زیاد دیده می‌شد وطرف‌را قانع وخاموش مینمود چه بسا اتفاق میافتاد که یك نفر را از لحاظ خوبی واز نظر محاسنش طوری توصیف میکرد که دیگران‌تصور مینمودند که اینها از خصائص فطری سید است ، هرگاه این معنی بدی‌باو تذکر داده می‌شد میگفت این یك مسئله موهبتی نیست زیرا هرخطی دو

طرف دارد هر کس هم صفات حسنه وهم‌صفات قبیحه دارد ، درباره‌اشخاص واشیاء بمناسبت اختلاف زمان ومکان وشوق وذوق‌گوینده در حکم تفاوت پیدا میکنند چنانکه حضرت رسول (ص) امر فرمودند ابو سفیان‌را در کوه بگذارند تا لشکر خداوند ازنظرش بگذرد .

چه باین ذلت وخواری درآن وقت سزاوار بود پس از آن در جای دیگری از قریش که او از بزرگانش محسوب می‌شد خطاب نموده فرمود «ان کل الصید فی‌جوف الفرا» پس از آن هنگامی که ابو دجانه کفارقریش را میکشت ومباهات میکرد حضرت فرمودند باستثنای این جا خداوند این روش‌را دوست ندارد !

همین قسم هم در باره آن‌صحابی بینوا که غیر از نان وسرکه چیزی نداشت از برای تسلی خاطر او فرمودکه نان وسرکه بهترین‌خوراك‌هاست وقتی که یکی از صحابه ثروتمند در دعوت حضرت رسول خدا (ص)شرکت نمود فرمود بدترین خورش‌ها سرکه‌است .

بـاین ترتیب در یك چیزی بمناسبت اختلاف وضع ومحیط قضاوت و حکمش تفاوت میکند ودراشخاص واشیاء وذوق وسلیقه شخص فرق دارد با تمام این کیفیت‌ها خصائص سید درمدح و قدح اشخاص جنبه مبالغه نداشت و روشی راتعقیب‌مینمود که مخصوص بخود او بود چنانکه دریکی ازمجالس‌وقتی درحضور سید درباره یکی ازارباب جرائد مشهور مصرصحبت شد دسته‌ای تعریف وگروهی‌ازآن تکذیب نمودند درخاتمه مجلس‌سید راحکم قراردادند سیدگفت (مثل‌گربه است) همه از شنیدن ایـن جمله ساکت شدند و چیزی نگفتند وطرفین نیز از این وصف راضی شدند .

پس از چندی در یکی از روزها سید در باره آن مدیر روزنامه تعریف نمود وآرزو کرد که ایکاش امثال اوچند نفردیگری درشرق بودند .

کسانیکه درمجلس اول حضور داشتند گفتند ای استاد دیروز اورا هجو کردی وامروز مدح میکنی ، سیدگفت آری این تشبیه هجو نبودبلکه لازم استگربه راگرامی‌داریم ، این مرد مانندگربه بهرسو می شتابد تا حوادث را از منابعش اخذ وآنها را برای ملت خود تشریح و روشن سازد واین بهترین وصفی بودکه من درباره اوکرده ام .

سید جمال الدین با یکی از بزرگان علماء در باره عبارت « هرچیز بجای خویش نیکوست» مناقشه کرد وسید جنبه منفی راگرفته وگفت آری هرچیزی بجای خویش نیکو نیست و ما اکنون عاجزیم که بااین چشم اشباح واجرام دور را مشاهده کنیم واجباراً از تلسکوپ ودوربین کمك می گیریم و هرگاه عدسی های چشم ما بزرگتر بود انعکاسات نورآن بیشتر می‌شد آنوقت بدیع ترین چیزها بشمار میرفت ولی اکنون باضعف چشم و عدم توانائی از دور چیزی را نه میبینیم . آن عالم سالخورده خاموش شد و نتوانست دلیل سید را ردکند تا وقتی که مجلس خاتمه پیدا کرد سید بهمنشینش رو کردو گفت :

شیخ ازراه سفسطه وارد شد وخواست غلبه نماید موفق نشد وهرگاه گفته می‌شد که تنها فایده دوربین ها این است که مسافات دوری را به بیند وچنانچه برای دیدن مسافات نزدیکی بکار برده شود کوچکترین خطوطی راهم نمیتوان دید ویا قرائت کرد حرف صحیحی بود وغلبه مینمود وحقیقت مطلب هم این است که گفته شود « هرچیزی بجای خویش نیکو است »

*

۱۵ ـ روش سید جمال‌الدین و سر سید احمد خان در تفسیر قرآن (۱)

یکی ازمشهورترین مردان بزرك اسلامی هندوستان سرسیداحمدخان مؤسس دانشگاه علیگره است که تألیفاتی درراه بیداری هندیان بزبان‌اردو داردکه مهمترین آن تفسیر قرآن مجید است گویا روابط سید جمال‌الدین با سرسید احمدخان خوب نبود با آنکه هردو از دانشمندان بزرك و بنامی بودندکه در تحولات سیاسی و فرهنگی خاورمیـانه نقش بزرگی را انجام دادند .

سید احمدخان معتقدبودکه مسلمانان ازلحاظ فکر وعقیده بایدمانند فرنگیان شوند تابتوانند عادات وخرافاتی که دارند دورریخته وبجای آن افکار فرنگی پیداکنند تامسلمان خوب بشمارآیند ازاین نقطه‌نظر دانشگاه علیگره را تأسیس کرد و هزاران کودك و جوان مسلمان در آنجا پرورش فکری یافت و هرکدام از آنان در تربیت وتعلیم ونشر تمدن و آزادی هند سهمی دارند .

تأسیس دانشگاه علیگره دریچه امیدی برای مسلمانان بازکـرد و مردم مسلمان آشنا بعلوم اسلامی شدند و دراندك‌مدتی هندوستان پیشوایان سیاسی ، فرهنگی ، قضائی خوب مسلمان پیداکردکه همهٔ آنان از تربیت شدگان دانشگاه مزبور بودند و درردیف مردان بزرك هند قرارگرفتند و دوشادوش سایر برادران هندی برای استقلال وآزادی هندوستان کوشیدند تانتیجه آن‌را بمرورزمان بدست‌آوردند چه‌هرگـاه دانشگاه علیگره‌تأسیس نمیشد و دانشکده هائی هـم درهند بـه تقلید آن ایجاد نمی‌گردید یقین داشته باشید ملیون هـا نفر از فرزندان اسلام درگمنامی و در بدری ونادانی درهند بسر می بردند وخدای ناکرده دیگران برمسلمانان حکومت وآقائی بیشتری مینمودند و تمام ادارات هند ازافراد غیرمسلمان پرمیشد وبر اعراض ونفوس مسلمانان ، فعال مایشاء میشدند .

---

۱ ـ نقل ازکتاب طبقات مفسرین تالیف نگارنده «نسخه خطی» .

سید جمال‌الدین معتقد بود که هرگاه مردم بآداب و رسوم اسلامی رفتار کنندهم متمدن میشوند وهم مسلمان خوب بشمارمیروند بنابراین دوفکر واختلاف سلیقه وذوق درآن سامان انتشارداشت وسیدجمال‌الدین وسر سید احمدخان پیروانی درهند داشتند و تشکیلاتی درتحول اجتماعی و عقلی هند دادند وبعضی ازهوشمندان آن سامان بانظریات وعقاید هردو موافق بودند.

سید جمال‌الدین باآن روح آزادمنشی وفرهنك اسلامی مانند سیاح هرچندی درردیاری بوده وندای آزادی ومردانگی وشهامت، تجدید عظمت اسلامی‌را دردل‌های افسرده مسلمانان غیور بذرافشانی مینمود تاپس‌ازچندی نهال آن روئید وکشور های اسلامی از تجلیات فکری سید جمال‌الدین استفاده نمود وتقریبا هریك آزاد ومستقل گردیدند.

دریکی‌ازشماره‌های‌روزنامه العروةالوثقی چاپ‌پاریس‌سیدجمال‌الدین حمله سختی بر سید احمدخان نمود و اورا ازعوامل الحاد وبیگانه‌شناخت.

هرگاه سید جمال‌الدین و سرسید احمدخان با هم توافق داشتند و بهم بدبین نمیشدند جمع مابین مزایا وتمدن فرنك و حقیقت اسلام مینمودند خیلی بهتر ومفیدتر بود ونتیجه‌آن قطعا به نفع جهان اسلامی تمام میشد و شاید سیر تاریخ معاصر اسلامی راه بهتری‌را می پیمود. دریغا که دشمنان اسلام همیشه مابین بزرگان مؤثر اسلامی تفرقه می اندازند تا بتوانند از آلودگی ویا نقاط ضعف شخصیت‌های بزرك جهان اسلام بهره‌مند گردند.

کتاب تفسیر قرآن سرسیداحمدخان بسیاری ازمطالب دقیق‌اجتماعی وتاریخی وعلمی‌را دربر داردکه درپرورش فکری وعقلی مسلمانان هند بسیار مؤثر بود وگروهی از دانشمندان اسلامی چون تفسیر مزبور را تأویل قرآن پنداشتند زبان بانتقاد گشودند.

بسیاری ازمسلمانان هند ازسید جمال‌الدین جویا شدندکه نظرش را دربارۀ تفسیر سید احمدخان بیان نماید سید پس‌از مطالعۀ دقیق کتاب تفسیر مزبور بیاناتی ایرادکرد که پیروانش تقریرات اورا نوشته و در مجلات و جراید فارسی آن‌زمان درهند چاپ ومنتشر کردند وگروهی از فضلای هند که پیرو سید جمال‌الدین بودند مقاله تفسیر مفسررا بزبان اردو ترجمه ودر مطبوعات هندهم نشر دادند.

سیدجمال‌الدین‌عنوان‌مقاله خودرا «تفسیرمفسر» قرارداد واسمی‌هم از

سرسید احمدخان نبرد چون در آن زمان همه میدانستندکه منظور از مفسر کیست تاچندی گذشت و مقاله مزبور چند مرتبه در هند بزبان های هندی و فارسی منتشر شد ودفتر زمانه‌هم اوراق مردم آن عصررا مانند بسیاری از حوادث‌واتفاقات بدست فراموشی داد وآیندگان هم ندانستندکه مفسری که مورد انتقاد سید قرار گرفت کیست ؟ !

درهمه جاصحبت ازتفسیرمفسر بود تااینکه سید محمد علی‌داعی‌الاسلام لاریجانی مؤلف کتاب «فرهنگ نظام» (۱) مقاله‌ای دریکی ازشماره‌های مجله ایرانشهر چاپ براین نوشت که مقاله تفسیر مفسر از سید جمال‌الدین ومراد سرسید احمدخان مؤسس دانشگاه علیگره است .

ولی درحقیقت بایدگفت که هردو آنان ازمردم فداکار درراه عظمت اسلام بودند و نتیجه آن جانفشانی‌ها به‌نفع جهان اسلام تمام شد و تاریخ معاصر، این دوسید بزرگواررا ازبزرگترین خدمتگذاران جهان بشریت و عالم اسلام میداند .

جلد اول ودوم ازتفسیر قرآن مجید تألیف سید احمدخان بقلم آقای سید محمد فخر داعی گیلانی بزبان ساده و روان فارسی ترجمه و منتشرشد وبقیه مجلدات دیگرهم بیاری خدا چاپ ومنتشر میگردد .

هنگامیکه مندرجات تفسیر مزبور را بدقت بخوانیم خواهیم دانست که مؤلف دانشمند آن همان رویه تفسیری فرقه معتزله‌را که درصدر اسلام بودند بسبك نوینی بامقتضیات و اوضاع واحوال عصر جدید در تفسیر آیات قرآن مجید بکاربرده وروح تجدد وآزادفکری را از کتاب آسمانی استنباط نموده که بعدها سایر مفسران بزرك اسلامی در ترکیه و مصر ازآن پیروی نمودند .

سید احمد خان چون میدید که تفسیری ازقرآن‌مجید که مردم‌را بیدار وبرای زندگانی نوینی وادار سازد بزبان اردو نیست وهمه مسلمانان قاره پهناور هند درخواب‌غفلت غنوده وباهراصلاح وتجددی که رنك تازه‌ای‌داشت مخالفت می ورزیدند ناچارشدکه در هندوستان دوکار اساسی انجام دهد

۱ــ تنها مزیت فرهنك نظام این‌است که برخی از لغت‌های متداول را که فرهنك نویسان درکتاب های خود ننوشته‌اند در فرهنك مزبور وارد شده است .

یکی تاسیس دانشگاه و دیگری تألیف تفسیر قرآن کریم، تامردم، آشنا بفرهنگ نوشده ومعتقدات اسلامی خود را بنا باوضاع زمانه تطبیق نمایند چه قرآن کتاب آسمانی چهارصد ملیون مسلمان و قانون اساسی اسلام بشمار میرود وهمیشه زنده وجاودان خواهد بود.

«ای گرامی‌تر زچشمان ، خوب‌تر ازجان من »
« اولین الهـام بخش و آخرین پیمـان من »
« مکتب پیر من امـا پیر عـالی شأن من »
« طبع من، تاریخ من، ایمان من ، قرآن‌من »

از معجزه های کتاب مجید این است که با هرعصر و زمانه سازگار است وبهر اندازه‌ای که فکر بشری پیشرفت کند ومردم هوشیارتر و داناتر شوند بهمان اندازه ازقرآن مجید بیشتر استفاده خواهند نمود وقرآن کریم بزرگترین برنامه برای اصلاح جمعیت بشری است .

ازاین‌جهت مفسران بزرك اسلامی درهرعصر وزمانی بنابه مقتضیات محیط و فرهنك خودشان که شاید بتوان گفت کـه از اصول اسلامی بیرون نرفته‌اند تفسیری تألیف نمودند که سرسید احمدخان یکی ازآنان‌است.

سید جمال‌الدین در تمام نوشته‌ها و خطابه‌های سیاسی و اجتماعی و فلسفی‌خود آیات قرآن کریم را چاشنی گفتار خود مینمود وعقیده داشت که مطالعهٔ قرآن و دقت در کلمات آسمانی تفسیری است روشن که برای جهان زندگانی‌سودمنداست و بعضی آیات قرآن مفسر بعض دیگر ازآیات‌هستند.

برای آشنائی بنظر انتقادی سید جمال‌الدین درباره تفسیر سیداحمد خان مقالهٔ وی عیناً نقل میشود .

شرح حقیقت تفسیر قرآن که بتفسیر نیچری شهرت دارد و یاشرح حقیقت « مفسری که بامام فرقه نیچریان شهرت دارد » . (١)

« تفسیر مفسر »

من‌لم یرالاشیاء بعین البصیرة یضل وهوملوم (٢) انسان انسان‌است بـه تربیت و هیچیك از ملل اگرچـه وحشی باشند بـاز از تربیت خالی نیستند اگـر کسی آدمی را در هنگـام تولد بـانظر اعتبـار بنگرد خواهد دانست که زیستاو بدون تربیت ازمحالات است و اگر فرض کنیم که

١ـ این مقاله ابتداء در مجموعه مقالات سید در کلکته و سپس در شماره ٩ سال دوم مجله ایرانشهر چاپ برلین‌چاپ شد .

٢ـ یعنی آنکه اشیاء را بچشم بصیرت نبیند گمراه میشود و سزاوار نکوهش است .

بدون تربیت هم زندگانی وی ممکن است بدون شك بودن او درین احوال زشت وناز یباتر اززندگانی جانوران است و تربیت عبارت است از جنك و ستیز و مقاومت باطبیعت و درمان آن ، چه آن تربیت درنباتات باشد وچه درجانوران وچه درآدمی ، واگر تربیت نیك باشد طبیعت را از نقص به کمال واز خست بشرف میرساند وهرگاه نیك نباشد بدیهی است حالت اصلی طبیعت را تغییرداده سبب تنزل وانحطاط آن خواهد شد واین امر بارباب کشاورزی ومربیان کودکان وسرپرست شهرستان‌ها ورئیسان ادیان بخوبی روشن است وخلاصه حسن تربیت درین عوالم جماد ونبات و حیوان سبب همهٔ کمال وهمهٔ خوبیها است و سوء تربیت سبب همهٔ نقص‌ها وهمهٔ زشتی‌ها است و چون این مطلب فهمیده شد باید دانست که هرگاه ملتی ازملل به تربیت نیکو پرورش شوند تمام طبقات واصناف آن برحسب قانون تناسب طبیعی بیکبارگی همه باهم نشوونما یابند وبسوی خوش‌بختی و ترقی میروند و هرصنفی و طبقه‌ای درآن‌ملت برحسب پایه‌ومرتبهٔ خویش برای کسب کمال‌هائی که اورا درخور است کوشش میکنند وآن کمالات را دریافت میکنند و همیشه آن صنف‌های ملل برحسب مراتب‌خود بایکدیگر درتوازن وتعادل خواهند بود یعنی چنانچه به‌سبب حسن تربیت شهریاران بزرك درآن ملت یافت خواهندشد همچنان حکیمان هنرمند و دانشمندان بزرك و هنرمندان وکشاورزان و بازرگانان ثروتمند ودیگرارباب حرفه نیزبوجود خواهندآمد وهرگاه آن قوم بسبب حسن تربیت بدرجه‌ای برسند که شهریاران آنان ازسایر پادشاهان سایر ملل ممتاز گردند یقین داشته باشید که تمام طبقات آنان نیز ازتمام طبقات ملل دیگر ممتازو برتر خواهند بود چونکه کمال ترقی هرصنفی مربوط است به ترقی سائر اصناف .

این است قانون کلی و ناموس طبیعت وسنت الهی ، و چون فساد در تربیت آن قوم راه یابد بقدر راه های فساد ناتوانی از برای تمام طبقات آن بنا برمراتب خودشان روی خواهد آورد یعنی اگر در سلطنت ایشان سستی حاصل شود باید دانست که این‌سستی طبقه حکیمان ودانشمندان وهنرمندان وکشاورزان و بازرگانان و سائر ارباب حرفه‌های آن ملت همگی را فرا گرفته‌است زیراکه کمال همهٔ اینها معلول تربیت نیك‌است وچون درپرورش نیکو که علت است ناتوانی وسستی وفساد حاصل‌است ناچار درمعلولات آن هم ناتوانی وسستی بدست خواهدآمد و اینگونه ملتی که درحسن تربیت آن فساد راه یافته‌است گاه میشود که سبب زیادتی فساد تربیت وبجهت تباهی عادات واخلاق اصناف و طبقات آن که سبب پایه و پایداریند خصوصا در طبقات شریفه کم کم نابود شده وافرادآن ملت پس ازخلع لباس‌اول‌وتبدیل

اسم، جزء ملت دیگری میگردند و به پیرایهٔ نوینی بروز میکنند. مانند کلدانیان وفنیقیان وقبطیان. وگاه میشود که توجه ازلی آن ملت را دریافته و در هنگام راه‌های فساد اصحاب خردمندان عالی و خداوندان نفوس پاك چندی در آن بروز مینمایند.

وآنها سبب زندگانی نوینی شده آن فسادی را که سبب ازبین رفتن ونابودی بود ازبین می‌برند ونفوس وفردها راازبیماری‌های منتشره ازسوء پرورش نجات میدهند و آن پرورش نیکو را بزیبائی وبهجت نخستین خود برمی‌گردانند و عمری را دوباره بملت خود میبخشند وعزت وشرف وترقی اصناف آن را بازتجدید میکنند از این جهت است هرملتی که روی بانحطاط می‌نهد وناتوانی برطبقات وصنف‌های آن فراگیرد همیشه افراد آن ملت برای توجه به عنایت ازلی منتظراین می‌باشند که شاید مجددی‌دانا وحکیمی‌صاحب تدبیر درایشان یافت شده وبسبب تدبیر حکیمانه وکوشش‌های زیبا واستوار خویش خردها و نفوس ایشان را روشن و پاك سازد وفساد تربیت را ازبین ببرد تاآنکه به‌برکت تدبیر آن حکیم بازبحالت نخستین خود بازگشت کنند شکی نیست که درین روزها ازهرسو پریشان حالی وبیچارگی وناتوانی بر تمام طبقات و اصناف مسلمانان احاطه نموده است و بنابر این هریك از مسلمانان شرق وغرب وجنوب و شمال گوش‌فراداشته ومنتظر وچشم براهند که‌ازکدام قطعه از زمین وازکدام‌بقعه حکیمی ومجددی ظهور خواهد نمود تاآنکه اصلاح عقل‌ها ونفوس مسلمانان را نماید وفسادها را ازبین برده و دوباره ایشان را بدان تربیت نیکوی‌الهی پرورش کند شاید بسبب‌آن‌تربیت نیك باز بحالت مسرت بخش خود بازگشت کنند.

و من یقین میدانم که حق مطلق این دیانت راستین و شریعت حقیقی را ازبین نخواهد برد وبیش ازدیگران منتظر آنم که به حکمیت حکیمی و تدبیر خیری عقل‌ها و نفوس مسلمانان بزودترین وقتی روشن و پایه‌گذاری گردد از این جهت همیشه خواهشمند آنم که مقالات و رساله هائی که درین روزها از قلم مسلمانان منتشر میشود مطالعه و برخیالات نویسندگان آنها احاطه نمایم شاید دراین مطالعات خود بافکارعالی حکیمی پی‌برم که موجب حسن تربیت وصلاح و رستگاری مسلمانان باشد تا آنکه باندازه توانائی‌خویش کمك افکار عالی او بشوم و دراصلاح ملت خود یار و انباز

آن گردم .

و درین عالم بحث و تفتیش ازافکار مسلمانان شنیدم که شخصی از ایشان درحالت کبرسن و تجربه های بسیار کشورهای فرنگستان راگردش نموده و پس از کوشش بسیار برای اصلاح مسلمانان تفسیری بر قرآن نوشته است .

بخود گفتم اینك همان که میخواستی وچنانچه عادت شنوندگان امور تازه ونو است خیال خود را در جولان آورده تصورهای گوناگون درحق آن مفسر و آن تفسیر نمودم . وگمان کردم که این مفسر پس از این همه تفسیرهای بسیاری که محدثین وفقهاء ومتکلمین وحکماوصوفیه وادباء ونحویین وزنادقه چون ابن راوندی ومانند او نوشته‌اند البته دادسخن‌را داده وکشف حقیقت را نموده و به نکتهٔ مقصود رسیده باشد چونکه برافکار شرقیان و غربیان هردو پی‌برده است واندیشه نمودم که این‌مفسر ازبرای اصلاح ملت خویش حقیقت وماهیت دین را چنانکه حکمت اقتضا میکند در مقدمهٔ تفسیر خود بیان نموده ولزوم دین‌را درعالم انسانی به برهان‌های عقلی‌اثبات کرده وقاعده کلی خودپسندی ازبرای فرق در میانه دین حق‌ودین باطل در نهاده است وپنداشتم که این مفسر بدون شك تأثیر هریك ازادیان باستانی‌وامروز را درمدنیت و هیئت اجتماعی وآثار هریك ازآنهارا در نفوس و خردهای افراد انسانی روشن نموده است وعلت اختلاف ادیان‌را دربسیاری از احکام وسبب اختصاص هرزمانی را بدینی ورسولی بروش حکمت بیان کرده است وچون این تفسیررا چنانچه ادعا میکند ازبرای اصلاح ملت نوشته‌است یقین کردم که آن سیاست الهی و اخلاق قرآنی که موجب برتری وبرومندی امت عربی استدر تمام مزایای عالم انسانی‌همه آنها را در مقدمه کتاب خودبطرز نوینی وروش تازه‌ای بروفق حکمت شرح‌وبسط داده است وآن حکمی را که سبب اتفاق کلمه عرب وتبدیل افکار وروشنائی عقلها و پاکی نفس‌های ایشان شده بود باآنکه درنهایت بدبختی ووحشی گری و سخت‌دلی بودند یك یك استنباط کرده ودرسطور مقدمه درج کرده است .

چون تفسیر بنظرم گذشت دیدم که در سیاست الهی سخنی نگفته و هیچ گونه دراخلاق قرآن بیانی ننموده است وهیچیك ازآن حکم جلیله‌راکه

سبب روشنائی عقول عرب و پاك کردن نفوس ایشان گردید یادآوری ننموده است بلکه آن آیاتی که بستگی بسیاست الهی دارد واخلاق فاضله وعادات نیکو و میانه روی در آمیزش خانوادگی و مدنیت و سبب روشنائی خردها می‌باشد همه‌را بدون تفسیر گذاشته است فقط درابتدای تفسیرخود چند سخن درمعنی سوره وآیه وحروف مقطعهٔ اوائل سور رانده است وپس ازآن همت خودرا براین گماشته است که هرآیه‌ای که درآن ذکری از ملك یاجن و یاروح‌الامین ویا وحی و یا جنت ونار ویا معجزه‌ای از معجزه‌های پیامبران علیهم‌السلام است میرود آن آیه را از ظاهر خود برآورده و بتأویلات خنك زندیق‌های قرن‌های گذشته مسلمانان تأویل نماید.

تفاوت این‌جا است که زندیق‌های قرن‌های گذشته مسلمانان علماء بودند و این مفسر بیچاره بسیار عوام است بنابر این نمی‌تواند گفتار ایشان را بخوبی فراگیرد فطرت رامحل بحث قرار داده وبدون برهان عقلی وطبیعی سخنانی مبهم و کلماتی مهمله درمعنی آن بیان کرده است گویا ندانسته‌است آدمی نیازمند بتربیت وتمام فضیلت‌هاورسوم‌اومکتسب‌است‌ونزدیکترین انسان‌ها به فطرت آن انسانی‌است که ازمدنیت وازفضلیت‌ها وآداب مکتسبه دورترباشد وهرگاه انسان‌ها ادب‌های شرعی وعقلی‌راکه درنهایت سختی وزحمت کسب نموده رشته اختیار را بدست طبیعت و فطرت خودها بدهند بدون شك از جانوران پست ترخواهند شد وعجب تراین است که این مفسررتبه پاك الهی نبوت راپائین آورده بپایه مصلح مذهبی فرو آورده است و پیامبران‌علیهم‌السلام را مانند واشنگتن و ناپلیون و کاری بالای و کلادستون گمان کرده است.

چون این تفسیر را بدین‌گونه دیدم حیرت مرا فراگرفت و درفکر شدم‌که این مفسر ازاین‌گونه تفسیر چه هدفی دارد.

ومرا داین مفسر چنانچه خود میگوید اگر اصلاح قوم خویش باشد پس چرا کوشش میکند دراینکه اعتقاد مسلمانان راازدیانت اسلام‌بیرون‌ببرد بخصوص دربن هنگامیکه سایر ادیان از برای فروبردن این دین دهن‌ها گشوده‌اند آیا نمی فهمندکه مسلمانان بااین ناتوانی و پریشانی چون به معجزه‌ها اعتقادنکنند وپیغمبررا مانندکلادستون بدانند البته بزودی‌ازحزب ناتوان مغلوب برآمده خودها را بقالب قوی خواهند پیوست زیرا آنکه

درین‌هنگام هیچ برخوردی وترسی وبیمی باقی نمیماند ومقتضی تبدیل دین ازطرف‌دیگر موجود است چونکه هم‌شکل وهم‌مشرب غالب‌شدن همه نفوس را پسند است .

پس ازاین افکار وخیالات نخست چنین بخاطرم آمد که این‌مفسر گمان کرده است که سبب انحطاط مسلمانان و موجب پریشان حالی ایشان همین اعتقادات است واگر این اعتقادات ازایشان برود بازعظمت وشرف نخستین خودرا دریافت خواهند نمود بنابراین کوشش در ازبین‌بردن این اعتقادات میکنند و ازاین جهت معذور باشد .

باز دقت نموده بخودگفتم که یهودیان ببرکت همین اعتقادات از خواری بندگی فراعنه رسته دماغ جباران فلسطین‌را بخاك مالیدند وخودرا باوج سلطنت ومدنیت رسانیدند .

آیا این‌مفسر این‌هارا نشنیده است که عربها ازمیمنت همین‌اعتقادات ازاراضی سنگلاخ جزیرةالعرب برآمده درسلطنت ومدنیت ودانش وهنر و کشاورزی وبازرگانی‌سید وسرور همه‌عالم شدند. همین‌عربهارا درخطبه‌ها بآواز بلند استاد خود می‌نامند آیا این خبر بگوش این مفسر نرسیده است البته رسیده است وپس‌ازملاحظه تأثیرات بزرك این‌اعتقادات حقیقی‌ومعتقدین آنها نظر برمعتقدین بعقائد باطله نموده دیدم‌که هندوها در آن وقتی در قوانین مدنیت وعلوم ومعارف و اصناف هنرها ترقی کرده بودندکه بهزار « اوثار » و « بهوت » و « دیوتا » و « راکس » و « هنومان » اعتقاد داشتند .

این مفسر نادان باینگونه اخبار بی اطلاع است ؟ مصریان در آن هنگامی اساس مدنیت ودانش و هنرهارا نهادند واستاد یونانیان شدندکه به بت‌ها وگاوها وسك ها وگربه ها ایمان داشتند این مفسر بدون شك این را میداند وکلدانیان در آن زمان پایه های رصد خانه ها را میگذاشتند و آلات رصدی میساختند و بنای‌کاخ های عالی مینمودند و در علم‌کشاورزی کتابها تصنیف میکردندکه بستاره ها میگرویدند بر مفسر پوشیده نباشد ـ و فنیقیین در آن عصر بازار تجارت زمینی ودریائی وهنرهارا رواج داده بودند واراضی اسپانیا و یونان‌را مستعمرات کرده بودندکه بچه‌های خودرا بجهت قربانی بت‌ها تقدیم مینمودند ـ این

امر برمفسر آشکار است - یونانیان در آن قرن سلطان جهان بودند ودرآن زمان حکیمان بزرك وفیلسوفان گرام ازایشان بظهور میرسیدند که بصد ها آلهه و هزاران خرافات دل بسته بودند - مفسررا این معلوم باشد - فارس درآن وقت از نواحی کاشغر تا استانبول حکم میکرد و در مدنیت وحید عصر شمرده میشد که صدها خزعبلات درلوح دلش ثبت بود مفسر البته این را یاد داشته باشد .

همین نصرانیهای متأخر در همان هنگامیکه اذعان داشتند به تثلیث وصلیب وقیامت ومطهرواعتراف ، سلطنت‌های خودرا قوت دادند وقدم در دایرهٔ علوم وهنرها نهادند وباوج مدنیت رسیدند واکنون هم بیشتر ایشان باهمه علوم ومعارف ره سپرهمین شیوه می باشند ومفسراین را بخوبی میداند.

و چون این امور را تصور نمودم دانستم که مفسر را هرگز این چنین خیالی نیست که اعتقاد بدین عقائد حقه سبب انحطاط مسلمانان گردیده است زیرا آنکه اعتقادات را چه حق باشد چه باطل هیچ گونه منافات وتضادی بامدنیت وترقیات مادی نیست مگر اعتقاد بحرمت کسب دانش و روزی وسلوك درمسلك های مدنیت پاك ، وباور نمیکنم که دردنیا دینی باشد که از این امور باز دارد و این مطلب را آنچه پیش گذشت بخوبی روشن نمود بلکه میتوانم بگویم که بی‌اعتقادی بجزازخلل وفساد درمدنیت واز بین بردن امنیت اجتماعی هیچ نتیجه دیگری نداده است واگر بی‌اعتقادی موجب ترقیات تمدن باشدمی بایست که عرب های زمان جاهلیت درتمدن گوی سبقت ربوده باشندچونکه بیشتر ایشان ره سپرطریقه دهر بودندازاین جهت همیشه بآواز بلند میگفتند :

« ارحام تدفع وارضع تبلع و ما یهلکنا الا الدهر» ونیز همیشه این سخن را بزبان می آوردند :

«من یحی العظام وهی رمیم» وحال آنکه ایشان در نهایت نادانی چون جانوران وحشی بسر می بردند .

پس ازاین همه خیال ها وتصورهای گوناگون مرا بخوبی معلوم شد که نه این مفسر مصلح است و نه تفسیر آن برای اصلاحات وتربیت مسلمانان نوشته شده است.

بلکه این تفسیر از برای ملت اسلامی درین حال حاضر مانند همان

بیماری های زشت هلاکت کننده است که در حال پیری و ناتوانی بر طبیعت انسان عارض میشود . ومراد از آن جرح وتعدیل سابق روشن شد که هدف این مفسر ازاین کوشش در ازبین بردن اعتقادات مسلمانان خدمت دیگران وتوطئهٔ راه های ورود در کیش ایشان است لاحول ولا قوة الا بالله.

این چند سطر بر سبیل عجله نوشته شد و بعد ها بحول خداوند درباره این تفسیر و هدف های مفسر مفصلا سخن خواهیم گفت «پایان»

گلدزیهر مستشرق مشهور در کتاب بسیار نفیس « مذاهب اسلامی در تفسیر قرآن» در باره شیوه سید جمال الدین وشاگردانش از نظر تفسیر قرآن مجید فصل بسیار دلکشی نوشته است که خلاصه ترجمه آن این است :

« سیر نهضت مصر شعارش دینی بود و درخواست اصلاحات را با اندیشه‌های مذهبی مینمودند و از تأثیر بیگانگان جدا بودند واصرار داشتند که منکرات را از بین ببرند نه آن اندازه بشدت دور ریزند که منافات با تمدن داشته باشد ونه‌متناسب بازمانه نباشد بلکه آنچه راکه بااسلام‌سازگار نیست و معارض با روح قرآن وسنت است دور ریزند و هرچه راکه مورد اعتماد باشد انجام دهند و با بدعت هائی که مستند بحدیث هائی است که واضعان حدیث بدعت گذاشته‌اند کنار گذارند و تجربه هائی راکه بوسیله سنجش حدیث که مطابق باروش علمی اسلامی است فراگیرند و این سنجش بیشتر توانائی وشایستگی میخواهد تااوضاع واحوال مذهب‌را پیشرفت دهد تا پیشوای جنبش اسلامی تصمیم گیرد که فسادی که بمیراث رسیده است از جهان اسلامی پاك سازد و آنان ازراه دیگر موقعیت فرد مسلمان شرقی را با چهرهٔ مستقلی نگاهداشتند وکسانیکه از اروپائیان تقلید کورکورانه می کنند خودرا خوار و کوچك پنداشتند وبرادران اسلامی‌را ازنتیجه‌های سوء آن برحذر ساختند بلکه آنان‌را میکشاندند وتأکید مینمودند که چهرهٔ عربی برای اسلام بدست آورند ومیخواستند که تمام خصوصیت‌های شرقی‌وفرهنگی را بااندیشه‌های دینی خود نگاهداری کُنند وازاین‌جهت نمیتوانیم آن‌را یك مذهب میانه‌رو دینی بنامیم بلکه این مذهب که سخت پابرجاست تمام عادت های زشت‌را بدور می‌انداخت بلکه بعبارت درست‌تر باید آن‌را بنام مذهب وهابی فرهنگی نامید . وممکن است که نخستین محرك این جنبش‌هارا سید جمال‌الدین افغانی بدانیم . چه در آن وقت سبب سیرمشهور وحدت اسلامی

بود که با نشاط و شور فوق‌العاده‌ای برای انتظـام دینی پیشرو وراهنما و نماینده بود . و برای بیان سیر تجدید اسلامی سرتاپا آماده و مهیا بود و ممکن است برای اطلاع آن بیکی از کتابهای بسیار شیرینی که ادواردبراون باپك اسلوب گیرائی که بنام انقلاب ایران نوشته است نگاه کنید . باحوادث گوناگون وکوشش‌های بسیاری که دربن‌راه سابقه‌ای نبود سید جمال‌الدین اقدام کرد .

نخستین نشاط و شور سید در۱۸۷۳ـ۱۸۷٤ درقاهره بود که او را ملاقات نموده و از محضرش بهره‌مند شدم و پس از د سال که ازآن تاریخ گذشت درپاریس اورا دیدم .

هدفش این بود که اسلام را ازنفوذ بیگانگان آزاد سازد و راه آن را ازراه سیاست میدانست . بسیاری ازمردم ازکارهای فکری سید در باره دیانت توجهی نداشتند تا آنکه شیوه اصلاحـات دینی را برای دائره‌ای از شاگردان رنگارنگ خودکه بوی‌عقیده داشتند بیان میکرد وبیان اصلاحات بوسیله شاگرد و همکارش محمد عبده که يك‌مرتبه با هم تبعید شدند انتشار میداد تا بمردم میرسید . و مؤلف پس از آن بشرح احوال شیخ محمد عبده پرداخته و نوشته است که شایسته است که این شاگـرد سید جمال‌الدین را مؤسس حقیقی تجدید اسلامی در مصر بشمار آوریم چه او فرصت پیدا کرد که روش دینی خودرا تاسیس کند . ومذهب‌را نشرداد وبا سخنرانی‌هائی که درجامع الازهر ایرادکرد با اوضاع زمانه درجنك شد و فرصت پیداشدکه دانشمندان وشاگردان خودرا بهرسو روانه سازد ومبادله علمی و فرهنگی را فراهم ساخت تارشته مسائل دینی وزندگانی اسلامی را برقرار نماید و بیشتر سخنرانی‌های عبده درازهر تفسیر قرآن باپك اسلوب سلیس وشیرین بود وتکیه وی در تفسیر قرآن روشن کردن افکارمسلمانان و بیداری جهان اسلامی بود .

•

مجله « المنار » بمدیریت رشید رضا شاگرد محمد عبده در حقیقت مجموعه علمی برای مدرسه استاد عبده بشمـار میرفت ورشید رضا پس از وفات استادش کتابی درشرح زندگانی وآثار سید جمال‌الدین افغانی حکیم شرق ومحمد عبده تالیف نموده ودر دومجلد بزرك بچاپ رسانید درس‌های تفسیر قرآن محمد عبده ابتداء درمجله المنار تدریجاً بچاپ رسید وسپس‌در

دوازده مجلد جداگانه چاپ شد .

نص‌هائی که محمد عبده با آن موافق بود واشاره بدان موارد نموده بود رشید رضا خصوصیات تفسیری آن را کامل کرده و رشته‌های آن بهمان شیوه‌ای که استاد میخواست آن‌هارا بهم پیوند داد .

تفسیر مزبور درجهان اسلامی باشور وذوق وحسن قبول پذیرفته شد و انتشاریافت تا ناچار شدکه آن‌را دوباره بچاپ رسانید وتقریباً او چهره درخشان دینی که سید جمال‌الدین ومحمدعبده آن‌را دعوت‌میکردند نشان‌داد وافکاری را محمد عبده درتفسیر خود ومدرسه قرآن واردساخت و آشکار کردکه هدفش در تفسیر قرآن « روش روحی و عمرانی قرآن حکیم را که سرچشمه خوش بختی در دنیا و تمدن در تمـام زمان ها است روشن می سازد » (۱)

حکیم اسلام و بیدار کننده شرق اسلامی سیدجمـال‌الدین میگفت که قرآن مجید هنوز بکر است و هیچکس آن را تفسیر ننموده بدین معنی کـه آنان الفاظ عربی قرآن را از لحاظ لغت وصرف ونحو وفصاحت وبلاغت و احکام فقهی معنی نموده‌اند ولی فلسفه عقلی وادبی وسیاست اسلامی‌وقواعد اجتماعی واصول عمرانی ودرجات روحی ووسایل خوش‌بختی دوجهانی دنیا وآخرت را بیان نداشته‌اند واین دانش وفرهنك‌را شاگرد بزرگوارش‌شیخ محمد عبده از استاد فراگرفت و در دروسی بنـام تفسیر قرآن مجید درس گفت که بعدهـا در چند مجلد بزرك وکوچك مکرر بچـاپ رسید و سایر دانشمندان بزرك اسلامی درروش تفسیر قرآن ازاو پیروی نمودند .

۱ـ مذاهب‌التفسیر الاسلامی چاپ مصر ۱۳۷٤ .

۱۶- قرآن و نهج البلاغه

نهج البلاغه یکی از کتابهائی است که سید جمال الدین به محمد عبده دانشمند و نویسنده معروف عرب شناساند و شیخ مقدمهٔ مختصری بر آن نوشت و بچاپ رسانید.

نهج البلاغه گلچین از سخنان بزرك پیشوای شیعیان و شیرمردان حق علی بن ابیطالب است که اززمین به ملکوت آسمان بارمغان رفت و درحقیقت کتاب مزبور کلیاتی است در تفسیر و فهم کلمات قرآن و سراینده‌اش را در زمان زندگانی او کلام‌الله ناطق میگفتند.

مثلاخطبه نخستین که در آغاز آفرینش آدم وصفت آدم و آفرینش او و در وجوب حج آمده‌است همه شرح و بیان اوصافی است که برای پروردگار درقرآن کریم خلاصه بیان شده‌است وعلت اینکه شهرت دارد که هرگاه امیرمؤمنان علی ع و خطبه‌های نهج البلاغه او نبود ما نمیدانستیم که خداوند را بچه اوصافی بخوانیم ازاین است که این خطبه شریفه مشتق از اوصاف وصفاتی است که درقرآن کریم برای حق تعالی آمده‌است ومشکلات آیاتی که دراوصاف وصفات پروردگار پراکنده آمده است دربن خطبه کریم بیان وشرح داده شده‌است ومشکلات را حل نموده است و در آیه کریمه مربوط به حج « وعلی الناس حج البیت » تفسیر شده است.

ودرخطبه دوم از کتاب نهج البلاغه که پس از بازگشت ازجنك صفین ایراد نموده‌اند بیان توحید و نبوت وشکر نعمت و پیروی شیطان و تفاوت خوب وبد مردم که همه مطلب هائی است که درقرآن مجید ذکرشده دراین‌جا بیان شده است.

درخطبه شقشقیه اوضاع و احوال برخی از مردم و تکلیف انسان در برابر مردمان بد ومقاومت دربرابر سختی‌ها ومصیبت ها آمده‌است که بازاگر درست دقت شود بیان برخی‌ازآیات قرآن درآن روشن و آشکار میشود و هرگاه بخواهیم حق را بیان نمائیم این است که امیر مؤمنان علی (ع) حقایقی راکه در قرآن کریم متفرقاً ذکر شده و آیه آیه نازل شده و گاهی برای نمودن کمال اعجاز قرآن مجید یك داستان یایك آیه تکرار شده و این تکرار بخوبی نمودار است که خداوند متکلم دانا خواسته است به بندگان خود بفهماند که یك داستان و یایك قصه یامطلب را ممکن است بصورت های مختلف ادا کنند واز هرصورتی که آن قصه وداستان ادا شده است نتیجه وفایده جداگانه‌ای دریافت دارد ودرهر

کجا که آن قصه و مطلب آمده است فایده‌ها و نتیجه های مخصوصی از یاد آوری آن افزوده شده است که با نتیجه های جاهای دیگر اختلاف دارد .

واگر کتاب نهج‌البلاغه معجز نیست ولی نمیتوان شك وتردیدی داشت در اینکه بالا ترین و قدیم ترین و مفید ترین و معتمد ترین و موثق ترین چشمه ایست که حقایق و مطالب و مضمون های آیات کریمه قرآن را گرد آورده است گاهی مجمل و برخی در صورت های قصه وحکایت وقایع وحوادث آن‌را بمردم نمودار ساخته است .

واگر حق را بگوئیم علی (ع) قرآن ناطق و مقصود ما از اینکه قرآن‌ناطق است این نیست که امام اول شیعیان متن ونصوص قرآن کریم‌است بلکه مقصود این است که علی (ع) نزدیکترین کسی است به مهبط وحی که مملو است از معانی وحقایق ومقاصد ومطالب قرآن کریم چه همه سخنان او از قرآن است وهمه رفتار و کردارش با دستورات قرآن منطبق میشود او زبان وبیان قرآن است و کردارش کردار کسی است که بصراط مستقیم قرآن هدایت شده وراه قرآن‌را می‌پیماید .

درست است که سخنان علی (ع) آیهٔ قرآن نیست ولی معنای آیه قرآن است بسی جای شگفتی است که مردم مسلمان همه پی تفسیر میگردند و از نخستین تفسیر قرآن واولین کتابی که همه حقایق ومطالب قرآن کریم‌را فراهم آورده است وبی آنکه تحدی کند ودعوی اعجاز نماید آن مطلب های دقیق را بیان نموده است و نگارنده ناچیز این سطور اطمینان میدهد که نمی‌توان سطری ازمطلب کتاب بسیار نفیس نهج‌البلاغه را پیدانمود که مشتق از قرآن‌مجید نباشدومن بنده یکی ازکارهای علمی بسیارمهمی که سالیان درازی است دردست دارد وپس‌ازپایان آن‌بدون شك بسیارمهم ومفید خواهد بود وبرای اجتماعات اسلامی بخصوص برای کسانیکه باقرآن مجیدسروکاردارندسودمند خواهد بود مطلب های نهج‌البلاغه را با آیاتی که ازآن آیات علی(ع) الهام گرفته ومضمون های آن آیات را بصورتی دیگر و بعبارتی جداگانه برای‌تفهیم مردم بیان نموده است آن‌آیات را باعبارت‌های خطب نهج‌البلاغه

تطبیق نموده و یقین است پس از پایان این اثر نفیس بسیاری از مشکلات قرآن کریم با این تألیف نوین گشوده خواهد شد و بسیاری از معضلات کتاب نهج‌البلاغه از بین خواهد رفت آری نهج‌البلاغه سخنان امیر مؤمنان علی (ع) است که تفسیر قرآن مجید بصورت نهج‌البلاغه ایراد شده‌است «۱»

نعمت و پیروی شیطان و تفاوت خوب و بد مردم که همه مطلب هائی است که در قرآن مجید ذکر شده دراین جا بیان شده است .

در خطبه شقشقیه اوضاع و احوال برخی از مردها وتکالیف انسان دربرابر مردمان بد ومقاومت در برابر سختی‌ها ومصیبت‌ها آمده است که باز اگر درست دقت شود بیان برخی از آیات قرآن در آن روشن و آشکار میشود

---

۱ ـ از فصل روش سید جمال‌الدین وسید احمد خان درتفسیرقرآن تا این جا نقل از کتاب طبقات مفسرین تالیف نگارنده « نسخه خطی » می باشد

۱۷- زندگی نباتات و تنازع و بقاء

هرگاه درباره رشد ونمو نباتات و زندگی آنها دقیقاً مطالعه کنیم می بینیم نیروی آنها بیشتر آشکار میگردد ، برای درك این موضوع اگر بخواهیم مقداری از نباتات رادریك قطعه‌ای از زمین کشت نموده ولی خوراك کافی بآنها نرسانیم بچگونگی وتغییراتی که در رشد ونموشان بوجودمیآید بخوبی پی خواهیم برد وازنظر تنازع وبقا دیری نخواهدگذشت قسمتی از آنها خشك ومعدوم گردیده قسمت دیگری شروع برشد و نمو میگذارند ، شکی نیست نباتات برای ادامه حیات و تغذیه نبرد می کنند و در این نبرد قسمتی که‌دارای نیروی بیشتری باشد و بتواند تغذیه کافی نماید پرورش‌می یابد ولی آنهائی که توانائی و قدرت تغذیه نداشته باشند در نتیجه ضعف رو بنا بودی میگذارند ، چنانچه در وضع نباتات دقت بیشتری بعمل آوریم بقدرت دفاعی وواکنش آنها برای مقاومت دربرابر تأثیرات خارجی واهمیت خواص‌هریك پی‌می بریم‌مثلادر بعضی‌از نباتات قدرتی‌وجود دارد که بشکل‌عجیبی حشرات را طعمه خویش‌ساخته وازآن ها تغذیه می نمایند .

در عالم حیوان که انسان نیز باحفظ امتیازاتی در ردیف آنان قرار دارد مسئله تنازع وبقاوجنك قوی‌باضعیف بارز تر وروشن‌تر بچشم میخورد وسلول‌هانیز بنوبهٔ خوددائماً در مبارزه حیاتی‌هستند ودر تمام حالات‌زندگی نیز همواره قوی به ضعیف غلبه‌داشته است وهمین قوه وقدرت‌را باید نشانه زندگانی وبقا دانست وناتوانی وضعف‌را نیستی وفنا شمرد .

مسلماً هرجاکه قدرت و نیرو باشد درکنارش ناتوانی و فنا خواهد بود واین قدرت وقوه ظاهر نمیگردد مگر اثرات آن‌را روی ضعیف‌مشاهده نمائیم‌ومحوونابودی‌موجود ضعیف‌رادربقا وقوی‌جستجو کنیم ، البته‌هرقدرتی راکه در طبیعت می بینیم در مقابل قوی‌تر ازخود ناتوان بوده ومحکوم بفنا است ودرتمام شئون زندگانی‌این حالت برای موجودات‌نسبی میباشند .

نباتاتی یافت میشوند که بـراثر ناتوانی وسستی و عدم قابلیت رشد

خشك وخاکستر می گردند و نباتات دیگری هم یافت میشوند که بااستفاده از نیروهای دیگران وتهیه تغذیه کافی بحیات خود دوام می بخشند وپرورش می یابند .

وبا آنکه می بینیم قوی همواره نسبت بضعیف ظلم وستم روامیدارد ونابودی و فنای آنرا ضرورتی برای ادامه زندگی وبقاء خویش می شمارد باز هم در طبیعت یا در میان طبقات مظهر احترام وتعجب است .

هرگاه بباغ یاباغچه‌ای‌وارد شدید ودر اطراف برك وگلهای‌خشك وپوسیده مشاهده نمودید در عین حالی که از زیبائی و طراوت گل ها لذت می برید و بانهایت تعجب باو خیره میشوید ابداً توجهی بـه برك وگلهای فاسدنمی کنیدتاعلت آنرا دریابید وبچگونگی حالاتی که درنتیجه غلبه یکی بردیگری بوجود آمده وباعث طراوت وپرورش گل یااضمحلال و پژ مردن وفاسدگردیدن قسمتی ازشاخ وبرگ‌های آن شده‌است پی ببرید ، بالاخره نتیجه بحث ما در باره حیوان این است که حیوان بانسان نـمو میدهد . در ملل هضم شده‌دقت کنید که برای خوردنش‌چگونه اورا مهیا کرده وبلعیده‌اند چه تنازعی است که در شئون او و در سیر او وکشانیدنش بسوی محو و فنا اینهمه‌تأثرات‌نهفته‌است .

این چه راز شگفت انگیزی است صاحب خانه‌ای مهمانی‌را باگشاده روئی ومحبت‌وباآغوش باز میپذیرد ومهمان کم‌کم‌صاحب خانه‌را تحت تأثیر قوه خود قرار میدهد وناتوانش میسازد و درکلیه شئون زندگانی او رسماً مداخله می‌نماید وسپس در صدد بر میآید تا حالات روحی وادبی و اخلاق و خصائل اورا بنا بتمایلات‌خود تغییر دهدوآنرا مجبوراً وادار بانجام‌کارهائی نماید که بهیچوجه میل و علاقه و رضایتی بآن ندارد وباطبیعت وزندگانی‌او سازگار نیست .

خلاصه باین ترتیب مهمان صاحب خانه‌را بنده خود می کند که برای هر موجود زنده و آزادی بمنزله مرك خونینی است و نفس پاکی از بین میرود .

هرگاه ملل ضعیف‌را در برابر اقویا به بینیم در می‌یابیم که در حال

محو وفنا میباشند برایشان رمقی باقی نمانده وآثار نیاکان خود را هم در جامعه ازدست داده اند .

درحقیقت عزتشان بخواری وفقر تبدیل گردیده و بزرگی و عظمت آنها بنابودی کشیده شده وهرجائی بار آمده اند ، از این حالت متأسف و متأثر میشویم که گلهای با طـراوت آنها خشك شده و ازبین رفته است در صورتیکه بایستی در چنین ایامی باطراوت وزیبائی جلوه کنند !

دریغا که ملت‌های شرق‌را اسیر وگرفتار کرده و از مرتبه حیوانی بعالم نباتی که مجهز باسلحه خار است کشانیده‌اند تادشمنان خود را دور سازند وبرای حفظ عظمت ازدست طمع کاران درامان بمانند .

دلیل تصرف کشورهای شرق ازطرف بیگانگان و وجود ثروتهای سرشار وموقعیت های خوب طبیعی آن است زیرا باتصرف کشور های شرق تمام ثروتشان‌را بکشورخودمی برند وهمین تجاوزات را غربیان به‌بهانه‌های زننده وزشتی مرتکب میگردند وبباطل‌ادعای قدرت وتوانائی می نمایند .

درحالی که شرقیان باید باصراحت ارزش و اهمیت ثروت و کالای خویش راگوشزد کرده وتأثیرآنرا برای‌ادامه حیات خود لازم تر وضروری تر بشمارندواین نکته‌را به‌بیگانگان بفهمانند ثروت وکالائی که درسرزمین ما بدست آمده باید بدست مامصرف گردد .

زیرا آنها برای خود ما بیشتر از بیگانگان لازم است . بدبختانه اظهار ضعف وناتوانی می کنند وبین حقایق توجه ندارند . البته این سخن در مراکش درست است که اسپانیا تصرف مراکش را در نظر خود امری لازم میدانست ودرصدر اسلام‌نیز همین حق‌را مراکشی هاداشتندکه اسپانیا را تصرف نمودندوبوسیله سردارانی مانندابن نصیر وابن طارق‌آنجارا فتح کردند وگرامی ترین و ارجمند ترین مردان عرب بودند .

امیدواریم‌دوباره بتوانیم‌به پیروی ازاحکام‌کتاب الهی عظمت‌کشور خودرا حفظ نمائیم تادیگر ازبین نرفته وقدرت باصحاب حق ومسلمانان بر گذار شودچنانکه فرمود :

«وکان حقاً علینا نصر المؤمنین»

۱۸- تعصبات ملی ومذهبی

سید میگفت استقراء بر احوال و اوضاع افراد هر ملتی واطلاع از چگونگی آن در خور وقت وتأمل است ، و باید گفت که تعصبات و حماسه ملی در بسیاری از افراد موجود است و شخص متعصب بفرزندان کشورش مباهات میکندوهر کسی کوچکترین اهانتی بملت نماید سخت غضبناک گردیده وبدون اینکه موجب وسببی لازم باشددرصدد انتقامجوئی برمیآید وحاضراست اورا بکشد .

تعصب ملی ازوجدانیات طبیعی شده است اما معنای آن دربسیاری از موارد باطل میشود یعنی وقتی کودکی قبل از رسیدن برشد کافی بمیان ملت دیگری انتقال داده شود ودرآنجا پرورش یابدو بحد کمال وعقل برسد واز محل تولدش خاطره‌ای نداشته ودرحقیقت درباره وطنش خالی الذهن باشد زادگان خودرا باسایر کشورها مساوی میداند وگاهی نیز حس علاقمندی و تمایل شدیدی نسبت بسرزمینی که در آنجا پرورش یافته و بزرگ شده پیدا میکند وطبیعت هم تغییر نمی‌پذیرد .

آری سید جمال الدین قدرتی برای ادای دقایق و حدود معانی و ابراز آن بـه بهترین روش و بهترین ترکیب عبـارات و الفـاظ داشت وهمچنین در حل معضلات و مشکلات نیروئی خارق العاده بکار می‌برد و هر کسی که درباره مشکلی باو مراجعه میکرد یااشکالی باو وارد میاوردسید باقدرت بیان و کلمات کوتاه و بلیغ نکات ابهام آمیز را بخوبی روشن و با استدلال کافی موضوعاترا بثبوت میرسانید و نقطه تاریکی در ذهن طرف باقی نمیگذاشت .

در یکی از روزها دسته‌ای از فضلا در ساعات مختلف بخانـه سید آمدندو گویامابین خودنیزقرار گذاشته واتفاق نظرداشتندتا درباره مشکلات ملت مسیحیت واسلام ازایشان توضیحاتی بخواهند چونکه هردوفرقه‌مخالف اصول دینی خود هستند . نصرانیان دارای نیروی جنگی بوده وواجدنیروی غالب اند ولی مسلمانان برعکس آنان رفتار می کنند

بطوریکه اگر کسی درباره این دوملت مطالعه وتحقیق نمایدخواهد دید هرکدام بدستور مذهب دیگری رفتار می کنند مثلا نصرانیان آنچه را که درقرآن نوشته پیروی می نمایند و مسلمانان آنچه راکه در انجیل نوشته شده بکار می بندند . سید بآخرین کسی که درآن روز نزداو آمد وآنچه‌را که دیگران گفته بودند تکرار نمود گفت، آیا با سایرین قرار گذاشته بودید که درباره این موضوع معین بحث بشود یااتفاقاً پیش آمد چنین بوده‌است آن مرد درپاسخ سید گفت چنین قراری نبود وبظاهر اظهار تعجب کرد،سید گفت آنچه‌را که اطلاع پیدا کردم وشمارا از آن آگاه میسازم و آنچه‌را که درحل آن متحیر بودم فاش میکنم ولازم است بگویم ویازده سال پیش نیز در اینخصوص مقاله‌ای نوشته‌ام که خلاصه‌اش این است :

خداوند آدمی‌را دانا وصنعت‌گر آفریده وراه را از هرسو برای او بازگذاشت وهدایتش نمود که ابداع‌واختراع کند وتوانائی داد تابدست‌خود روزی تهیه کند پایه واساس وجود آدمی را درتمام مراحل برآن قرار داد که در باره سختی وآسایش وتوحش و تمدن و اختراع و سردی و گرمی بیندیشد وبادست خود بیافد وخانه بسازد وآنچه راکه لازمه زندگی وجزء احتیاجات است فراهم آورد وازچنین نتایجی که زائیده عقل وفکر انسانی میباشد واز مظاهر توانائی بشر سرچشمه می گیرد برخوردار گردد وآنچه که از نظر آسایش و نعمت فراهم میسازد نشانه کار و محصول افکارش باشد وبداند اگر ساعتی از زمان‌را درغفلت بگذراند واز کار وکوشش باز بماند وخویشتن‌رابدست طبیعت‌بسپارد بسوی فنا کشیده شده یکمرتبه بهلاکت خواهد رسید وچنین کسی‌احتیاج باستادی دارد تابااطمینان اورا هدایت کند که بتواند لوازم و حوائج ضروری زندگی خویش را بدست آورده وآنچه‌را آموخته بکار بندد و در تمام شئون حیاتی بهنر خود متکی باشد و این انسان است که در تهیه خوراك وپوشاك وخانه و مسکن خود تصمیم می گیرد ومخیر میباشد .

حالات ظاهری آدمی‌را کنار بگذاریدوروشی‌را دنبال کنید، تابتوانید درحالات نفسانی وادراك وعقل و اخلاق وملکات وفعل وانفعالات روحی او تعمق نموده وازچگونگی آن واقف گردید .

آنوقت است که خواهید دید که یك (عالم صنعتی) است ، و بشجاعت وترس و بی‌تابی‌وصبرو کرم وحسادت وشهامت وقساوت وعفت وحرص و کلیه خصائل‌و کمالات نفسانی‌وتربیت اخلاقی وروحی او برخورد می کنید وآنچه‌را که از نظر افکار وعقاید ونهج خرد وتمایل بمذاهب یاانگیزه هائی که‌سبب کشانیدن آدمی بسوی تکامل واکتشافات وپی بردن باسرار الهی وخواص طبیعی است درنهاد او بودیعت گذاشته شده وقابل تردید نیست آغازهرکاری‌و هرچیزی از فعالیت های دماغی سرچشمه میگیرد و این خود ودایعی است که ازپدران ومادران‌وخویشاوندان ما وبراثر معاشرت وآمیزشها بجای مانده واصولا آب وهوای وطن ونوع مزاج وشکل وباغ وترکیبات بدنی و سایر پرده‌های طبیعت اثری در اعراض نفسانی و صفات روحی ندارد مگر آنکه استعداد وقابلیتی دراثر آنها بوجود آید یادر نتیجه تربیت پیداشود .

چه آنکه تربیت در احوال معاشران وافکار دانشمندان در افراد تأثیر بسزائی دارد ، گویا در طبیعت اوچیزی بودیعت گذاشته نشده تااینهمه تأثیرات را درك نماید .

آری افکار مترقی ومعقولات پیدا میشود وصفات روبه‌کمال میرودو همت‌ها عالی میشودوباچنین امتیازاتی‌نسبت بگذشتگان برتری پیدامیکند درحقیقت میوه‌آن چیزی است که خود کشت کرده ونتیجه‌کار اوست ومصنوع خودش میباشد .

چنانکه گفتیم عالم (عالم صنعت گری) است ومعانی آنرا نیز عقلا و ساره لوهان بخوبی می‌فهمند ، آیا باآنکه‌یاد آوری گردید که کارهای‌بدنی از ملکات واراده روحی بروز میکند ، روح دربدن قدرت و نیروئی دارد ؟ گویا دیگر محتاج بیاد آوری نباشیم زیرا قبل از آنکه وارد بحث بشویم و حقایقی را در باره دین که منکری ندارد متذکر گردیم اذهان متوجه نخواهد بود .

دین دستور الهی است که برای راهنمائی وتعلیم بشر وضع گردیدو دعوت میکند تامبشرین ومنذرین آنرا باعقول خود اشاعه دهند وخداوند هم اختصاص بکسی ندارد و تعالیم ودرس و تلقین در دلهای تمام ملل باعقیده

استواری آمیخته و بهمین ترتیب ازملکات وعادات پیروی می کنند ودر کارهای بزرگ و کوچك نیز تمرین می نمایند ودیانت هم برافکار تسلط دارد ودر هر حالی تصمیم وارادهها مطیع او هستند .

دین پادشاه روح و راهنمای تدبیر بدنی است ،گویا آدمی در نشو ونمای خود مانند لوح صیقل دادهایست ونخستین چیزیهم که لوح راخط کشی کرد دین بود وسایر کارها بدعوت وراهنمائی او میباشد . پس ازدین چیزهای دیگری که درروح آدمی نفوذ وتاثیر دارد نادراست و تاآنجاکه اگر کسی ازدین خارج گردد صفات وخصوصیات قبلی دراو باقی بوده و تحت تاثیرآن قرار دارد مانند جراحتی که پس از التیام ومعالجه آثار و علائم آن در بدن باقی خواهد بود .

اکنون موضوع بحث ما ملت مسیحی و ملت اسلامی است که صحبت درباره آنها دامنه درازی دارد و در اینجا خلاصهای ازآنرا نقل می کنیم که خود مجملی ازتفصیل است .

دین مسیح برپایه واساس صلح وصلح دوستی قراردارد وآدمیرا از پرستش قدرتها و فکر قصاص وکینهورزی و علاقمندی بمال دنیا و زینت و تجملهای جهان برحذر می کند ، اطاعت ازپادشاهی راکه برآنان حکومت دارد لازم میشمارند ولی ازجنك وستیزهای نژادی وشخصی یادینی بکلی کناره جوئی می نمایند چنانکه انجیل میگوید که اگر کسی سیلی بچهره راستشما زد بگذارید طرف چپ را هم بزنند ودراخبار مسیحیان آوردهاند شهریارانی که حکومت بر اجساد دارند فانی میشوند و ولایت حقیقی برای روح است که آنهم ازخداوند تبارك وتعالی میباشد .

هر کسی آشنا باساس دیانت مسیحی باشد بحقایق گفتار ما اذعان دارد ومیداند که آنچه گفتهایم راست است ودین قدرت بزرگی برایهدایت افکاربوده وهرخیال اثری دراراده دارد وبدن دراثر اراده دین در حرکت می باشد .

جای بسی تعجباست کسانیکه خودرا پیروان دیانت مسیحمیدانند و بعقاید آن پایبند هستند آنقدر بآسایشدنیا وزر وزیور دلبستگی دارند که دراین کار ازیکدیگر سبقت میجویند و بهیچوجه حدودی هم برای آن قائل نیستند مثلا درکشورگشائی واختراع آلات و ادوات کشنده وتهیه بمبهای

مهلك وتوسعه قدرت نظامی اصرار میورزند وبااعزام لشگریان بمیدانهای جنك سعی وکوششی در تکمیل و توسعه فنون جنگی دارند و این تدارکات لشکری وجنگی‌را یکی ازمهمترین ومشکل‌ترین علوم میشمارند.

اصول دین مسیحی پیروانش‌را ازتوجه باملاك خود بازداشته ووادار میکند تابمال دیگران هم نظری نداشته باشند و ملل هم نباید یکدیگر را بکشند تاآنچه دردست دارند وبوجود آورده‌اند محفوظ بماند.

دیانت اسلامی نیز اساسش روی درخواست غلبه و تحصیل اقتدار و شوکت وعزت قراردارد تاهرکسی مخالف شریعت اسلامی است کنار برود وبغیر ازقدرت محلی قدرت دیگری نتواندبوجودآید، هرکسی باصول‌دیانت اسلامی توجه نماید ویك سوره قرآن مجید را قرائت کند حکم می‌نماید که اسلام باید اولین‌ملتی باشدکه ازنظر فنون جنگی، واختراعات وعلوم طبیعی وریاضی وشیمی برتمام ملل‌جهان برتری داشته وپیشرفت‌کامل نماید بطوریکه در آیهٔ میگوید « واعدوا لهم مااستطعتم من‌قوه » میتوان یقین نمودکه هر مسلمانی دوست دارد باندازهٔ طاقت بشری در راه غلبه‌کوشش نماید و امکانی‌هم نباید برای‌دیگران باشد تادرداخله کشورهای اسلامی‌دخالت کنند.

اسلام گرو کشی‌را حرام میداند مگر دراسب‌دوانی و تیراندازی از اینجهت معلوم میشود شارع اسلام برای فنون لشکری وتمرین نظامی‌اهمیت بسیاری‌قائل‌بوده‌ودراین‌باره‌اهتمام‌زیادی داشته‌است، بااین کیفیت‌ازمسلمانان امروزی وحشت دارندکه چرا براثر مسامحه وسهل‌انگاری درتحصیل فنون نظامی وتدارك سلاحهای کشنده واختراعات جنگی توجهی بکارنبرده‌اند!! درصورتیکه سایر ملل‌همان اخلاق‌را تعقیب وهمان دستورات‌را بدست‌آورده وبکاربستند وبرداناییان برتری یافتند وبااستفاده ازچنین دستوراتی که‌مربوط بدیانت اسلامی بوده توانستند فنون نظامی را فراگرفته و بساختن ادوات جنگی آشنا بشوند.

آری بسیاری ازمسلمانان بدست مخالفین خودگرفتار و تحت انقیاد بیگانگان درآمدند و ازهستی و زندگی ساقط و محروم‌گردیدند و احکام دینی خودرا بفراموشی سپردند.

اگرکسی دیانت نصرانی و اسلامی را باهم مقایسه کند مغزش آتش میگیردکه چگونه نصرانی ها توانسته‌اند در اختراعات و ابداعات جنگی و

فنون نظامی ازمسلمانان پیشی بگیرند !! وآنهائی که بنا بدستوردین باید حافظ صلح وآرامش بوده ازجنك وغلبه برکنار باشند چگونه اینهمه ادوات جنگی ونظامی بری‌وبحری وهوائی بوجود آوردند !! چرا حکیم خردمند درحیرت وتعجب نباشد وآشنائی وبصیرت پیدانکنند وحقیقت آنها را ندانند آیا قرون از رجال خالی بود ؟! شاید روزگار مهلت نداد که کاملا بدیانت اسلامی ونصرانی پی‌ببرند وبحقایق آن رسوخ کنند ولی آیا دیرزمانی ملل عقاید دینی خودرا ازدست داده‌اند ؟ آیا نصرانیان دردیانت خود به پیروی ازموسی اکتفا نموده سیره یوشع‌بن نون‌را پیش گرفتند ؟ آیا آیات انجیل چه ازروی نادانی وچه دانائی درمنابر مسلمانان ایراد شد یاآنکه معلمین و و ناشرین ایده‌آل شریعت دروس خود را بآنان نیاموخته و تعلیم نمیدهند ؟

آیا دستور خداوند دومذهب‌را بهم تبدیل نمود؟ آیا درمجرای طبیعی تحولی پیدا شده وآیااجسادی که روح‌داشتند وقدرت دینی برآنان‌حکومت میکرد ازبین رفتند یاآنکه نفوس سربعصیان برداشتند وازپیروی قدرت دینی که مهمترین وموثرترین عامل بود سرباززدند ؟ آیا اختلافی درعلل و معلول پیدا شده و نسب و اسباب ازیکدیگر منقطع گردیده وچگونه ممکن است که عقل راهنمای آدمی باشد وحل معماها را ننماید ؟ آیا این‌علت‌هارا میتوان ناشی ازاختلاف نژاد وخون دانست ؟ چه بسیاری از فرزندان این دوملت بیك اصل میروند و به پست‌ترین نسب ها پیوند میشوند آیا منسوب باختلاف اقطار هستند ؟

بسیاری ازاین دوقبیله ازنظر طبایع ووضع شهرها بیکدیگر شباهت دارند و در مجاورهم زندگی می‌کنند آیا مسلمانان در آغاز جوانی دیانت اسلام کارهائی نکردندکه همه‌را خیره فتوحات و اقدامات خود نموده در نتیجه عقل آنها دچار وحشت شده باشد ؟

آیا آنان مانند فارس و عرب و ترك نبودندکه وارد کشورها شده وبرمسند بزرگواری تکیه نمودند ؟

آری مسلمانان در جنك هـای صلیبی ادوات جنگی بسیاری نظیر ادوات جنگی کنونی داشتندکه نصرانیان ازمشاهده آن بجزع افتاده و در باره شناسائی چگونگی آنها بکلی عاجز وناتوان‌گردیده بودند ؟

یك مورخ انگلیسی درکتاب « تاریخ ایران» خود میگوید سلطان

محمود غزنوی با بت‌پرستان بوسیله اسلحه می جنگند و آن ادوات مهمترین عامل شکست هندوها در سال ۴۰۰ هجری بود . واقعاً جای تأثر و تأسف است زیرا روزگار به ملت مسیحی مساعدت نمود تا آنچه را که دین نصرانی فاقد آن بود برایشان فراهم آورد و آنهارا پیشقدم سازد و صدماتی برمسلمانان وارد آمد تا از آنچه را که بحکم فریضه دینی باید باشد محروم گردد. باری این اختلافات سببی دارد ولی چون شرحش بطول می انجامد خلاصه از آن دراینجا نقل میشود :

هنگامیکه دین مسیحی انتشار پیدا کرد ودر اروپا عمومی شد واز آنجمله رومانی‌ها بآن گرویدند نظر باینکه رومانی ها دارای عقاید وافکار وملکاتی بودند و ادبیات وعاداتی داشتند واز ادیان سابق متأثر بودند واز طرفی تأثیر علوم وشرایع وعادات اولیه درآنان باقی بود وبا قبول دیانت مسیحی که با اخلاق و عاداتشان وفق میداد و با رغبت خاطر آنرا پذیرفته بودند نه‌آنکه بازور و قدرت بآنان تحمیل شده باشد از اینجهت با فرهنگ آنان آمیخته گردید و آنچه راکه ازگذشتگان بمیراث برده بودند دیانت مسیح آنهارا سلب نکرد زیرا باوصف چنین اوضاع و احوالی کتاب انجیل مردم‌را دعوت به‌صلح وصفا مینمود که تا آنزمان درمیان جامعه صلح‌وسلامت مفهومی نداشت وفقط این معنی درنزد روحانیون ذخیره گردید ، پس از آن که بزرگان رومانی یعنی آنهائی که درمنصب تشریع قرار گرفتند و روش جنگ صلیبی را اختیار کردند جامعه را بدعوت دین درآوردند و آثار سلف باعقاید دینی درمیان مردم رسوخ پیدا کرد و به روش اصول‌دین آشنا شدند عقاید مسیحی دراروپا متزلزل گردید وکم کم با پیدایش مذاهب و ادیان مختلف نزاعی درگرفت وآنچه‌راکه اجدادشان بودیعت نهاده بودند بصورت های مختلف تجلی نمود وبسیاری از آنان برای‌شرکت در جنگهای صلیبی بسوی‌شرق‌رهسپار شدندودر نتیجه‌ازشرق آموختندواقتباس کردند وبرای غرب ارمغان بردند و از همان زمان توانستند مهارت و استادی خود را در فنون نظامی و اختراع ادوات جنگی نشان داده و برای دفاع آماده شوند ودر کلیه شئون شایستگی و مهارت خود را بمنصه ظهور برسانند اما مسلمانان بعد ازآنکه ازنظر دینی پرورش یافته و نشوونما پیدا کردند و در هرجنگی بهره‌ای بردند وتجربیاتی اندوختند وباکسب افتخارات جنگی و سایر فنون

وعلوم تقدم پیدا نمودند ملت‌های دیگری در لباس دین ظاهر شدند و بدعت تازه آوردند واصول دین‌را با آن آمیختند و بشکلی تغییرش دادند که بهیچوجه در سابق بآن صورت نبود و یکی ازمسائلی‌را که عرضه نمودند قواعد جبر بودکه اذهان را تاریك و شیرازه جـامعه را پاره ساخت و طوری بانفوس امتزاج پیدا کردکه ازآنزمان دیگر نتوانستند کاری انجام دهند و درقرن سوم وچهارم هجری زنادقه دردین دخالت‌ها وتصرفاتی نمودند وآنچه‌را که سوفسطائیان درباره مظاهر وجود وعدم آن انکار میکردند در اسلام وارد ساختند و اوهام وخرافاتی آوردندکه ابداً وجود خارجی نداشت و حقایق مسلمی منکر آن اندیشه‌های خام بود زیرا احادیث دروغی جعل و بصاحب شریعت منسوب کردند ودر کتاب‌ها ثبت‌نمودند وبااینگونه تصرفات‌وتأویلات دینی افکار وروحیات‌را مسموم وفاسدکرده همت و اراده‌هارا تضعیف‌نمودند. گرچه تحقیقات مردم حق پرست راست را ازدروغ عیان داشت امامتاسفانه نتایج اینگونه تحقیقات درجامعه تأثیری ننمود خصوصا بعد از آنکه از نظر تعلیمات وتربیت وطرز راهنمائی دراصول دینی نواقصی پیداشد ودر اساس درستی که حضرت رسول واصحابش آوردند فتوی بوجودآمد ودروس دینی درجهت صحیح بکار برده نشد و منحصر بحوزه‌ها و دستجات معینی گردید، شاید اینها سبب توقف ودرنگ مسلمانان باشدکه باید امروز توجه‌خصوصی بآن مبذول داشت وازخداوند سلامتی وحفظ ملت اسلامی‌را مسئلت‌مینمائیم.

البته بایدگفت که همین عوارض پردهٔ تاریك و ضخیمی برروی دین انداخت وقلوب مسلمانان را ازدین کدر ساخت ودرراه معتقدات صحیح شکاف وفاصله‌ای ایجاد نمود ومیان حق‌وباطل جنگی درگرفت وقدرت مزاجی که دافع مرض بود بصورت معارضی درآمد، چه‌آنکه دین اثرحقانیت خود را درنفوس بجا میگذارد ودر دل‌هائی که از ابرهای ظلمت پوشیده شده است جایگزین میگردد و روزی پرتو روشنائی‌آن گرمی و حرارتی می‌بخشد و دوران غفلت وبی‌خبری سپری میشود وتاقرآن مجید درجامعه بشریت‌موجود است(قرآن کتابی‌است که ازخداوندبزرگ‌نازل‌شده‌است) ومردم‌رابسوی‌حق طلبی وراستی وحمایت ازحوزه‌های اسلامی ودفاع ازکشور رهبری مینماید وآنهارا برای غلبه بر ستمکاران و احراز عظمت دینی خود آماده میسازد اختصاص بطریقه‌ای ندارد و شکی نیست که مسلمانان باید دو باره نهضتی

بوجود آورده ومانند دوران اولیه صدر اسلام شکوه وجلال خودرا بدست بیاورند و از زمانه بخواهند و در راه کسب علوم وفنون بکوشند تا بتوانند حقوق خودرا حفظ ودچار مذلت و گرفتاری نشوند .

یونان (ساکنان ایالت موره) پیش از آنکه دولت عثمانی نهضت کنند به ٦۰ ملیون نفر حکومت میکرد و یونان تاکنون بیشتر از ۲ ملیون نشده‌اند. جمعیت صربستان چه اندازه است وبعد ازاستقلال ازدوملیون و نیم نفر بیشتر بودند ؟! کوه سیاه کدام است وآیا جمعیتش از کوی (بك‌اوغلو) واقع دراسلامبول بیشتر میباشد ؟ آیا قدرت ونیرویش بیشتر ازدولت‌عثمانی است ؟ همین‌قسم در بلغارستان و رومان ، اینها دلایل محسوس و مثالهای حساسی است که بدون شك میتوان پذیرفت !!

مستعمرات وقتی قدرت واقتدار پیداکرد در حکم لباس عاریه است که نمیتوان آنرا در هنگام مطالبه حقوق با آن خصوصیات مستعمراتی نگاهداری کرد ، آیا مصریان هنوز درشك‌وتردید هستند ؟ جمعیت مصر در حدود ده ملیون نفر میباشند و ازنوادگان جنگجویان وفاتحین گرامی قبائل بزرگ عرب هستند آیا باز هم آنها کورکورانه کشانیده میشوند ؟ گرچه راهها سخت و ناهموار و راهنما گمراه میشود و نمیدانند بسوی کدام هدف مردم را سوق دهد ودراین‌ره نیز دره‌های هولناکی درمقابلش قرار دارد و فوق‌العاده مهلك و دهشتناك میباشد ولی باید برده اوهامی راکه سبب شبهه گردیده وباعث ایجاد اینهمه دشواریها گردیده است دید و راه رشد جامعه‌رانشان داد و وسوسه های آنها راکه نا امیدی و یاس‌آور آلوده‌شان نموده باید ازبین برد و درد را شفا ودرمان نمود تاگمان نبرندکه زمانه تدارکی برای ایام فوت شده مینماید ، چه اکنون بیهوشی به نهایت خود رسیده است !!

بیشتر مردم توجهی دارندکه احتیاجی به صمیمیت درکارها نیست و دائره بزرك وحدت بکلی کوچك شده وتصورآن‌نیز موجب‌سستی وانحطاط اراده‌ها گردیده است وهرگاه آن دایره بزرك روابطرا در نظر بیاورند که چگونه درتحت تأثیر حوادث وفشار قرارگرفت و چگونگی آن جلوچشم مردم مجسم است پس باید برای رسیدن بمقاصد ملی مخصوصی توجه‌کافی نمود ودر راه آن گامهائی برداشت .

در احادیث نبوی و آیات قرآنی امتیازات واحترامات و کرامت برای کسانی است که تقوی دارند وپیرو شریعت محمدی میباشند و«ان اکرمکم عندالله اتقیکم» ازاین جهت آمده که دربسیاری اززمانها باموره‌سلمانان رسیدگی میشد وشرافت درنژاد و ملیت وفامیل نیست و نه ارثی از پدران ونه طلب چیزی ازحسب ونسب ، بلکه حکم فقط مخصوص بکسانی است که تحت لوای شریعت محمدی بوده توجهی بحفظ آن دارند . هرگاه کشوری دربین مسلمانان تقسیم گردیده طبق احکام الهی موظف باجرای وظائف دینی هستند و از خودفروشی برحذر بوده باید هدایت شوند واگر کسی بخواهد درصدد برآید که مقام وجاه و آسایشی از نظر برتری جوئی بردیگران برای خود قائل بشود محکوم است زیرا اینگونه امتیازات جامعه را متأثر وباتوسل به تعصبات ملی تولید نفاق واختلافات میگردد و درنتیجه قدرت از آنها سلب میشود .

این راهی است که مسلمانان از آغاز دین اسلام تاکنون پیموده‌اند وتوجهی بروابط ملی وتعصب نژادی نداشته وجز بجامعه‌دینی‌خود بچیزدیگری نگرویده‌اند بهمین علت است که عرب از ترك نفرت ندارد و ایرانی زیربار حکومت عرب میرود وهندی ریاست افغانی‌را قبول میکنند وهیچیك ازیکدیگر اظهارنفرت نمینمایند . البته اینها درصورتی است که حکومت ها براساس و روش اصول دینی متکی باشند ، ومسلمانان‌نیز درتغییر وتبدیل طرزحکومت و انتقال آن ازسلسله‌ای به سلسله دیگر نگرانی ندارد و اگر اتفاقی افتاد وحکومتی در رفتار خود خشونت بخرج داد و دستوراتی خارج از صلاحیت صادر نمود قلب‌ها گرفته میشود و محبت ها زایل میگردد آنگاه روزگار هموطنانش برتر ازبیگانه خواهد بود .

مسلمانـان نسبت بهمه ادیـان سریع‌التأثر تر هستند ووقتی به بینند قطعه‌ای از کشور اسلامی و ازجامعه دینی تجزیه شده است دیگر توجهی به نژاد و ملیت و فامیل آن قطعه ندارند بلکه فقط از لحاظ هم بستگی دینی متوجه آنها هستند .

اگر حاکم کوچکی از هرملتی در میان مسلمانان حکومت کنند و از اوامر الهی پیروی نموده وباین‌مسائل توجه مخصوص مبذول دارد وازجامعه انجام وظیفه بخواهد وبامحکومین بفروتنی رفتار کنند وبظواهر جاه وجلال

دلبستگی پیدا ننماید میتواند ازلحاظ قدرت وموقعیت پادشاهی بزرك باشد وعظمت خودرا درکشور آبادی که مردمش متدین هستند حفظ کند .

مسلما درچنین وضع وشرایطی احتیاج باعمال زوروقدرت وفشار یا صرف مخارج برای تدارك نظامی وسایر مظاهر دول بزرك ومداخله‌یاوران طرفدار تمدن ویاهوا خواهان‌آزادی ندارد واز تمام آنها نیز بی نیازمیگردد اینها درصورتی تحقق پیدامیکند که روش وسیره خلفای راشدین‌راسرمشق قراربدهند واصول دیانت اسلامی‌را کاملا بمورد اجراء بگذارد و با اجرای دستورات اسلامی قدرت وتجدد وآسایش ومنفعت فراهم‌آورد . بازهم‌تکرار میکنم که دیانت اسلامی مانند سایر ادیان یك جهتی نیست بلکه مصالح بندگان خدارا دردنیا و آخرت تضمین میکند که باصطلاح شرعی (سعادت دوجهانی) تعبیرشده‌است درمیان ملل‌مختلف و نژادهای‌گوناگون مساوات همواره جز احکام منظور میگردد ولی برای بعضی از مسلمانان صبر خیلی ناگوار است وحوصله آنرا ندارند که جور وستم حکام را بکشند وبه بینند درکارها از اصول عدالت شرعی خارج شده‌اند و همین امر باعث میگردد بقدرت بیگانگان پناه برده کوششی بعمل آورند و بکارهای خویش مغرور نشوند وهمینکه منحرف شدند پشیمان‌میگردند ومانند کسی که بدرد غیرقابل علاجی گرفتار شده باشد و جز خودکشی راه چاره‌ی نداشته باشد مهمترین چیزی که باعث‌تجزیه کشورهای اسلامی وپراکندگی مسلمانان شده ضعف و سستی حکام است که از اصول محکم و متین دیانت اسلامی وروش نیاکان پاك‌نهاد منحرف میشوند چه انحراف ازاصول ثابت وروش نیاکان و ایجاد تحول بقدرت وبزرگواری جامعه لطمه واردآورده وزیان میرساند وهرگاه همه ازقواعد اسلام پیروی نمایند وخودراموظف برعایت‌آن بدانند وروش اولیه صدر اسلام‌را تعقیب کنند طولی نخواهدکشید و زمانی نخواهدگذشت که خداوند نیروی مقتدری درکشور به‌آنان می‌بخشد و آنهارا به‌پیشوایان دینی ملحق میسازد وسعادت دوجهانی نصیبشان خواهدگردید .

کلمات قصار و امثال حکیمانه(۱)

۱ـ هرگاه سید میخواست سوگند یاد کند میگفت : «بعزت و سر عدالت»
۲ـ واز سخنان سید یکی این است که اوهام حقایق را از بین نمی برد.
۳ـ جبن انسانی را بی نیاز نمیکند شجاعت مردم را بینوا نمی سازد .
٤ـ یکی از علل خواری بی نوائی است .
٥ـ بزرگواری در عزت نفس است :
٦ـ دانا بموقعیت فضیلت وصدق توجه نداشته واز انجام وظائف سر پیچی کند ومنتظر باشد ازدیگران پیروی وتقلید کند همتش زایل میگردد .
۷ـ بسیاری ازیاران بجهتی یابرحسب دعوتی جمع شده باشند ولی ندانند برای چه دعوت گردیده و اجتماع نموده‌اند ناتوان کوچك و اندك خواهند بود ولی اندك که بدانند دعوت برای چیست موقعیت بزرگواری دارند .
۸ـ سفاهت است که عمر و پیری را دلیل برتری فضیلت بر دیگران بدانیم ، چه بسا عمر باتجربیاتی توأم باشد وچه بسا قدمت اشخاص هم فاقد فضیلت میباشد.
۹ـ انجام کارهای بزرگ افتخار بگفتار را باطل میکند .
۱۰ـ بزرگترین عیب هاست که حسود فضل طرف راپوشیده دارد .
۱۱ـ فضیلت مانند رذیلت گاهی تولید نامی میکند .
۱۲ـ توهم بدارا بودن کمال سبب خیانت درکارها میشود .
۱۳ـ عاقل بعجز خود اعتراف میکند و سپس درکارها بکوشش میپردازد .
۱٤ـ اعتماد بنفس وتوکل داشتن ازبزرگترین عوامل موفقیت است.
۱٥ـ درآدمی هیچ عضوی بدون هدف ومقصود حرکت نمیکند .
۱٦ـ نادانی آدم بیشتر ازدانائی اوست .
۱۷ـ عمر انسان کوتاه تر از آن است که بآنچه دوست دارد نائل شود .
۱۸ـ نظام عبارت از انتظام پراکندگی هاست که جهت منفعتی بوجود میآید .
۱۹ـ اگر مردم برای حقیقتی نزاع نکنند باطل آشکار نمیشود .
۲۰ـ قدرت بت موهومی است. باایمانی بقدرت وقوه نیست مگر شبح ضعیفی

---

۱ ـ چون هرجمله یامثل بحث کلی داشت نخواستیم بقطر کتاب افزوده شود از تشریح آن خود داری کردیم

۲۱ـ کوچکترین مردم طالب مرگ دیگران است تا زنده شود و بزرگترین مردم مایل است بمیرد تا زنده شود ولو برای یك نفر باشد .

۲۲ـ وقار علم باعبا وعمامه نیست .

۲۳ـ پستی آسان‌تر از بلندی است.

۲٤ـ آنکس که بدون ارتکاب جرمی ازپادشاه بترسد درحکم پست ترین مردم است .

۲۵ـ خواری وعلم درست دوضدندکه باهم جمع نمیشوند .

۲٦ـآدمی میتواندکار شیران را انجام دهد ولی شیران نمیتوانندکار انسان را انجام دهند .

۲۷ـ بی‌چیزی دشمن فضیلت است وثروت یارفضیلت .

۲۸ـ برای حق خوب نیست که قدرت یار آن نباشد .

۲۹ـ شایسته نیست که باطل غلبه پیدا کند .

۳۰ـ مقدمات طولانی دلیل بر بدی نتیجه است . حقیقت بزرگواری وعزت نفس عدم توکل بمردم است .

۳۱ ـ مهاجرت بهتر ازآن است که شخص بدون علت بنشیند و بدیگران محتاج بشود .

۳۲ـ برآدمی گوارا نیست که تواضع کند مگر آنکه بداند لااقل طرف به بعضی ازعلوم آشناست .

۳۳ـ پیشوائی خطرات افکار رابروز میدهد .

۳٤ـ افراط زیاددرفروتنی‌دلیل برادعاست.

۳۵ـ چه‌بسا گفتارکم دلیل برکمال نیست .

۳٦ـ هرمختصری بلاغت ندارد .

۳۷ـ صاحب حق قوی است گرچه ظاهراً ضعیف باشد .

۳۸ـ شخص باطل کننده ضعیف است گرچه ظاهراً قوی باشد .

۳۹ـ صاحب‌قلم محتاج به‌عصا نیست . خاموشی یعنی محرومیت‌ازحق.

٤۰ـ دری که بازباشد وداخل نشوند سزاوار راندن است .

٤۱ـ صاحب حاجت هرگاه برای حاجت خود سخن نگوید بهتر از گنگی است .

٤۲ـ کمتر اتفاق‌می‌افتدکه بدون توجه ومطالبه حقی بدست آید .

هیبت وترس نمیتوانند در برابر لذت تحصیل حق رابری کنند .

۴۳ـ آدم کسی است که خود را نگاه دارد و حق دیگران را از حق خود تشخیص بدهد . حیوان برانسانی که خیری نداشته باشد برتری دارد .

۴۴ـ بعضی از مردم از ترس مرگ تن بمرگ میدهند و از ترس خواری لباس خواری بتن میکنند . ملت بافرادست وبزرگوای دوری جستن از نفع ذاتی وطالب بودن منافع عمومی است .

۴۵ـ هیچکس دردوستی ملت نمرد بلکه بالعکس زنده وجاویدان ماند.

۴۶ـ کسی که زندگانی را دوست دارد درراه زندگانی ملت خودرا فدامی کند .

۴۷ـ ملت بدون اخلاق و اخلاق بدون عقیده و عقیده بدون فهم میسر نیست .

۴۸ـ بهترین مقیاس ملل اخلاق آنهاست . بزرگواری جامعه بسته بشایستگی رهبران آن است .

۴۹ـبهترین اخلاق وبزرگترین دلائل انکارخودفروشی کارکردن است.

۵۰ـ هزارگفته برابر یك کردار نیست .

۵۱ـ دوستداران حکمت بسیارند ولی کمتر بآن عمل می کنند .

۵۲ـ برعلماء گران میآید وقتی که طفیلی ها ومدعیان زیاد بشوند.

۵۳ـ بزرگترین دلیل بربلندیِ همت مخالفت باآراء باطل عمومی است.

۵۴ـ صحیح نیست کـه علماء و خرد مندان در محیط خود اکثریت داشته باشند .

۵۵ـ دوحکیم خردمند درمیان ملتی که مجموع آن ملت ملیون نفر باشند بهتر ازهزار نفر عاقل نماومدعی حکمت است . جهل استحکام پیدا نمیکند مگر تفرقه کلمه پیدا شود .

۵۶ـ ادعای زیادبدون صلاح و اصلاح فساد ایجادپراکندگی میکند.

۵۷ـ بی حسب و نسب بـا اندك مالی خود را از دیگران بزرگتر دانستن صحیح نیست . بزرگواری کمکی است که درانتسابش تجلی میکند.

۵۸ـعلم نسب صحیحی استو وارث نبوت نیز بشمارمیرود .

۵۹ـ راحتی دررضایت و سختی درطمع است . انسانی که دربارهٔ خود اسراف کند زیانش بیشتراز اسراف درثروت خود میباشد .

٦٠ ـ وقتی که طبیعت در تکوین مرد وزن مساواتی قائل نشد باگفتار تساوی قائل بودن عبث است .

٦١ـ بی‌حجابی خوب است در صورتیکه نتیجه اش فسق نباشد .قوت زن در ناتوانی اوست .

٦٢ـ وباء غرض پراکنده‌تر از بیماری وباء است .

٦٤ـ ازعادل ناتوان اثرخیری بروز نمیکند همچنانکه از ظالم‌قوی خوبی تراوش نمیکند .

٦٥ـ شریرترین دردهای شرقیان اختلاف آنان در امر اتحاد استو اتحاد دارند که همواره متفق نشوند .

٦٦ـ استقلال آرزوئی است که باید تحقق‌پذیرد وباید برای برافراشتن درفش استقلال کشور خون‌قهرمانان‌وشهیدان راه وطن را ایثار کرد وآماده جانبازی وتحمل هلاکت وسختی‌ها بود .

٦٧ـ هرگاه بوسایل ترقی توسل نجویند به پستی‌وسقوط کشیده‌میشوند.

٦٨ـ اگرنادانان بزرك شوند اوضاع بدتر میشود .

٦٩ـ هرگاه‌خردمندان‌میدان‌راخالی کنند نادانان پیشی‌می گیرند.

٧٠ـ علم ثروت دانای بی‌چیزاست

٧١ـ ثروتمندان‌بواسطه نادانی فاقد ثروتند .

٧٢ـ شیرشکار خودرا هنگام عبور ازبین نمی‌برد .

٧٣ـ زن‌بواسطه‌ناتوانی خودبچیزهائی مایل میشود که مردباتوانائی خود بآن دست نمی‌یابد .

٧٤ـ آزادی گرفتنی است نه بخشیدنی .

٧٥ـ استقلال باگفتارفراهم نمی شود .

٧٦ـ هوا خواه مرك در راه سعادت وطن یا قهرمانی‌بشهادت میرسد یازندگانی شرافتمندانه‌ای بدست میآورد .

٧٧ـ آنکس که معتقد باشد زندگانی در این دنیا فانی است ازهردو جهان محروم میشود .

٧٨ـ هرگاه دنیا بمردیك مرتبه احتیاج داشته باشد بزن دو مرتبه نیازمند است .

۷۹- سجع باتکلف مورد نفرت ذوق است واگر طبیعی باشد تأثیر خوبی دارد .

۸۰- همشکل‌شدن مشکل ترین مشکلات است .

۸۱- اگرالفت ومحبت زایل گردید عمل بپایان نمیرسد و اگر اتحاد بوجود آید سستی فراهم نمیشود .

۸۲- انسانی که درزندگانی ازپیداکردن دوست محروم باشد مانند غریقی است که درواپسین دقایق ازنجات خود مأیوس گردد .

۸۳ -آنکس که درتجربه از استقامت وپافشاری ضرر به بیند سزاوار تر از دیگران است که‌عبرت میگیرند.

۸٤ - اجزاء پراکنده براثرفشاربیکدیگر پیوند میشوند .

۸۵- بحران‌ایجادهمت میکند .

۸٦- فرار عاقل از نادان بهتر از غلبه بر آن است .

۸۷- فروشنده در وگوهر وفروشنده ذغال هردو فروشنده هستند و فقط به نسبت فروش خود باهم اختلاف دارند .

۸۸- نادان زنده بمنزله مرده وعالم مرده زنده است

۸۹- چگونه میتوان ناتوان ترین حیواناتی‌راکه بذکر خدا مشغولند ازانسانی که منکر خداست ترجیح نداد (۱) .

۹۰- کسیکه کرم‌ناتوانی‌اورا میخوردچگونه‌میتواند منکر خداباشد .

۹۱- هرگاه انسان ازاجرام آسمانی موعظه وپند نگیرد از یکمشت استخوانهای پوسیده ای‌که در خاك نهفته است پند خواهدگرفت .

---

۱ ـ گویند مرد فیلسوفی بدیدار سید آمد وصحبت را بعقاید فلاسفه کشانید وگفت کتابهای‌زیادی ازفلاسفه خوانده وباین نتیجه رسیده که‌خدائی نیست‌وتنها حیوان بخدا معتقداست پس ازآنکه یاوه‌های بسیاری گفت سیداز فرط‌ناراحتی بسکوت گذرانیدو‌رو بحاضرین کردو گفت بیائیدباهم بباغچه برویم درآن باغچه‌انواع پرندگان ومرغان‌بودند که دربین آنهاخروس‌ابلقی‌بزرك‌و زیبائی‌دیده میشد که‌بطورمتوالی‌ازفریادش‌کلمه . الله . بگوش‌میرسید و بطور آشکاراکلمه حق‌را ادامیکرد وخدارا صدا میزدسید وقتی آن‌صحنه‌را بحضار نشان داد آن مردشرمنده شد وخدا حافظی کرد و باغ‌را ترك‌گفت.

۹۲- اسراف درثواب نشانه ورع وپاکی است .

۹۳- پرهیزکار خدا راستایش میکند نه بطمع بهشت یا از ترس و وحشت جهنم بلکه ازآنجهت که خداوندرا سزاوار وشایسته ومستحق عبارت وتقدیر میداند .

۹٤ - گهواره دیکتاتوری فرعونی مصر بسیاست گاوی کشیده شد .

۹۵- کوچکترین صناعت نحویان مفید تراست ازآنکه نحات در نحو فرو رفته وتحقیق کنند .

۹٦- جایگاه فقه سابقاً درسروسینه بود وبعد تنزل کرد وبجبه ولباده تبدیل شد . هرتوخالی پرصداست .

۹۷- عمامه مانند برج وجبه مانند خرج .

۹۸- جمود فکری بعضی از عمامه بسرها ضررش باسلام و مسلمانان زیاد تر است . مقصود از نحو وسیله‌ایست و نحاة آنرا موضوع و هدف قرار دادند

۹۹- آنکس که اصلاح خود عاجز باشد چگونه میتواند مصلح دیگران باشد .

۱۰۰- مظلوم اگر بوعده ظالم اعتماد کند ازهر سلاح جنگی برایش مرگ آور تر است .

۱۰۱- برای ملتی که یکساعت در جهاد برای مطالبه حق قیام کند و نامش درتاریخ ثبت گردد بهتراز آن است که تاروز قیامت بذلت زندگانی نماید.

۱۰۲- اگرملتی جز باحرف شکایت دیگری ازستمکاران نداشته باشد از چهار پایان گمراه تر میباشد .

۱۰۳- ملتی که بحاکم خود محرمانه سرزنش وعلناً ستایش کند سزاوار زندگی نیست .

۱۰٤- ایمان واطمینان عبارت ازستایش نسبت به پیشوایان دینی نیست.

۱۹۵- کتابخانه مقبره علوم است . علم زنده ودرسینه مردم زنده است.

۱۰٦- بدترین روزگار وقتی است که نادان یاوه بباقد و دانا خاموش بنشیند .

۱۰۷- کسانیکه مظلوم رایاری می کنند شریك ظالم هستند .

۱۰۸- مظلوم زنده است گرچه بظاهر مرده باشد وظالم مرده است

اگرچه زنده باشد .

۱۰۹ ـ آنهائی که رشته امور جامعه را در دست میگیرند بی نیاز از آئینه و کتاب صحیح تاریخ نیستند همان قسم که آئینه شخص را نشان میدهد تاریخ هم اززندگانی گذشتگان حکایت میکند .

۱۱۰ـ بسیاری ازپدران میمیرند تافرزندانشان زنده شوند واندکی از زندگی فرزندان خودعمر نمیکنند وعجله‌ای برای مردن نشان میدهد.

۱۱۱ـ اگر ابهت واحترام حاکم بر کرسی فرمانروائی ازراه‌عدالت وفضائل نباشد بمسخرگی شبیه‌تراست تاحکومت.

۱۱۲ـ وقتی به بسیاری از بزرگان شرق برخورد کنید خواهید دید که همه آنها در فشار بندگی هستند و تنها باالقاب و عناوین خود را حفظ نموده و آسمان و زمین زندان را برایشان بصورت بهشت بـرین در آورده است .

۱۱۳ـ هرگاه کسی زن را بخاطر فضیلتش شریك زندگانی خود نماید بهترین شریك وگواراترین زندگیرا داراست واگر برای شهوترانی انتخاب نمود شریك مرك وهلاکت شده‌است .

۱۱۴ـ هیزم کش برای تجارت‌مفیدتراز حمال طلابرای‌احتکاراست .

۱۱۵ـ عیب بزرگتران بزرك است . ترسوئی زشت ترین اخلاق بزرگان است.

۱۱۶ـ حجاب حقایق شهر یاران باندازه حجاب زنهااست .

۱۱۷ـ خردمند کسی‌است که آنچه ازخوبی‌ها برای خود میخواهد در باره دیگران هم روابدارد .

۱۱۸ـ نزدیکترین موارد سنجش عدل‌قیاس بنفس است.

۱۱۹ـ دیانت مانع ازآن است که آدمی درپرده بچیزی راضی‌شود.

۱۲۰ـ کسانیکه در برخورد بامردم نیرنك و خدعه کنند روحشان ناپاك‌است .

۱۲۱ ـ جوانی پلی‌است از دیوانگی که خردمندان هم‌ناگزیراز عبور آن هستند .

۱۲۲ـ حاذق ترین اطباء باهمه طبابت خود وفات میکنند وحکیمان درتشخیص مسائل وقضایائی مانند بهشت ودوزخ عاجزمیگردند و از خوبیها

بهره برده واز زشتی بدی میبینند .

۱۲۳ - خوشبختی دردنیا از نظر بشر گم‌شده‌ایست اگر کسی آنرا پیدا کرد کمتر میتواند بدنبال آن برود و گمان نمیبرد که سعادت دراین‌موجودات جهان فانی بدست آید .

۱۲٤ـ بسا میشود که قناعت سبب خوشبختی میگردد حدود مشخص‌و شکل معینی ندارد بنابراین انسان درهمه احوال مسرف‌است وبدین جهت‌در زندگی مردم افراطی اعتدالی دیده نمیشود .

۱۲٥ـ انسان ازهمه چیز ناراضی است و کفران نعمت میکند و بهرچه هوی وهوس است دل‌میبندد و آنرا عبادت‌مینماید.

۱۲٦ـ شکی نیست بزرگترین تجلیات‌حکیمانه محافظت ازفضائل‌هیئت متوسط میباشد وبین آنها ناقص بنظر میرسد.

۱۱۷ـ تشکیل احزاب سیاسی بهترین درمان‌است‌ولی غالباً درشرق بدترین دردهاست درشرق احزاب‌تشکیل‌میگردندو‌مرام وهدفهای‌عالبرا برای خود در نظر میگیرند ومردم هم کمك هائی بحزب نموده باعلاقمندی وارد حزب میشوند ولی درآخرکار همه دشمن میگردند یك قاضی در بهشت ودو قاضی درجهنم هستند.

۱۲۸ ـ هرگاه حاکم درقضاوت خود انصاف نداشته‌باشد سزاوارتر است تابرمگسان حکومت نمایدنه برآدم ها .

۱۲۹ـ قاضی که ظلم کند چگونه روا باشد که مظلوم متألم نشود .

۱۳۰ ـ انصاف قاضی بیش از انصاف متقاضی لازم است . شمشیر برهنه‌ای که انسان راپاره میکند اگردرهنگام صلح وسیله تهدیدبجنك باشد دلیل ترس در هنگام کشتار است .

۱۳۱ـ اگر فرمانده صبوری باثبات قدم درپیشاپیش لشگریان بسوی مرك بشتابد فکر فراردرآنها بوجود نمیآید وفرمانده ازلحاظ کار فرمانده است نه از نظر اوامر و گفتار .

۱۳۲ـ امیر باکردار نیك خود بهتر ازامیر باثروت‌است .

۱۳۳ـ ادیب درشرق هنگامی زندگی مرده است وپس ازمرك‌زنده میشود .

۱۳۴- ادیبان درزندگانی بی نواترین فقرا هستند ولی پس ازمرك در یادبودها وجشن‌ها ازاغنیا بشمار میروند .

۳۵ - غرب باعلم وعمل نهضتی بوجودآورد وشرق باجهل وسستی ازبین رفت.

۱۳۶-تقلید بچیزمفیدی که منفعتش ثابت شده باشد بهتر ازعادت بقیدی است که مضراتش بثبوت رسیده باشد .

۱۳۷ - میوه خرد بدست نمیآید مگر آنکه از قیودات بیهوده رهائی یابد .

۱۳۸- کسیکه کور کورانه بگوید دیانت آدمیرا بسوی مشکلات میکشاند ومضراتش بیشترازمنافع آن است دروغگواست .

۱۳۹- زیان چشم باز بیشتراز کوری است .

۱۴۰- چه بسا کورانی که نابغه‌شدند ومورد حسادت چشم داران قرار گرفتند وچه بسا گنگ هائی که بااشارات خودنصیح‌ترین‌مطالب را بیان‌میکنند و کلمات را میبلعند .

۱۴۱- هیئت های اجتماع که برمردم حکومت‌دارند یاندارند مرکب ازافرادی هستند که‌لازم است رعایت هم جنسی‌وشکلی خودرا بنمایند وگرنه آمیزش آنها منجر بفساد میشود .

۱۴۲- حنظل بارشیرین ندهد.

۱۴۳-آنکس که ظاهراً دربین مردم کج سلیقه است زیانش کمتر از کسی‌است که متظاهر بتوانائی واستقامت مینماید .

۴۴ - کسیکه گمان میکندمیتواند مردم رافریب بدهد خودش‌ازاول گول خورده است کور گمان نمیکند که همه مردم بدون چشم و نابینا هستند .

۱۴۵- اگر زراعت و تجارت نباشد اسراف اغنیا و افراط کاریهای بزرگان از کجا میشود .

۱۴۶- موقعیت کشاورزان وهنرمندان درتمدن بشری مفیدتر از مقام بزرگان‌است .

۱۴۷- دانش مغز وپوستی دارد آنکس که‌آشنا به‌پوست‌شددردریای غرور غرق میشود

۱۴۸- مغرور تنها ازخود راضی‌است وازآنچه میگوید وانجام‌میدهد

رضایت دارد

۱۴۹- مبتدی در علوم اولیه گمان میکند که تبحری پیدا کرد و بانتهای دانش رسید.

۱۵۰- راسخ محقق معتقد است که هنوز در آغاز علوم میباشد.

۱۵۱- کسی که مال بدست آورد درهمه جا نمایش میدهد و کسی که علم بدست آورد بهمه میآموزد.

۱۵۲- ادب واحترام درخور علماء ومتعلمین است که سخن مخالف را قطع نکنند.

۱۵۳- اگر آدمی باخود حساب کند وهمان قسم هم بادیگران حساب کند خطایش کمتر و نزدیکتر بکمال است.

۱۵۴- ازشگفتی های طبیعت انسانی آن است که هنگامی که بچیزی رضایت داد هرزشتی را نیك پندارد ومشکل را آسان داند واگرغضبناك شد برعکس خوب را بد وآسان را مشکل تصور نماید

۱۵۵- هرگاه آدمی ساعات خشمناکی را باساعات رضایت پیوند وربط دهد آدم متوسطی است وبه فضیلت میرسد.

۱۵۶- مقید شدن بغل و زنجیر بدتر از مقید شدن بافکار پر از اوهام است.

۱۵۷- خرد وعالم هنر وابداع شریف ترین مخلوق است.

۱۵۸- تنهاوهم وجن اورا ازکار بازمیدارد وجبن چیزی است که نیست را موجود تصور مینماید ونزدیك را دور میپندارد.

۱۵۹- تمام عناصر موجود دراین جهان درمقابل عقل مطلق انسانی خاضع هستند.

۱۶۰- هرچه که امروز درطب وصنعت محال میدانند درآینده ممکن میگردد.

۱۶۱- شرکت شرك است اگر دیگری را شکار نکنند همدیگر را شکار مینمایند

۱۶۲- وقتی حقیقت ثابت شد براوهام غلبه میکند.

۱۶۳- مصلح وپیشوا فرار نمیکند واز آزار لئیمان متزلزل نمیگردد زندان ستمکاران برای مصلح (ریاضت) است وتبعیدش (سیاحت) وکشتارش (شهادت) که آنهم ازبالاترین مراتب بشمار میرود.

۱٦٤ـ میانجیگر درنزاع های زنانه زندگانی را تلخ میکنند .

۱٦٥ـ عادل‌ترین‌قضاة دردنیاعاجز است که بتواند رضایت دومتخاصم راکه بخاطرمردی یاچیزی نزاع دارند فراهم سازد .

۱٦٦ خردمند ترین پدران فرزندان خود را بعد از ازدواج درخانه خود نگاه نمیدارند وبجایش بدیدار فرزندان خود میروند .

۱۲۷ـ مادر کوشش دارد بعدازازدواج‌فرزند خودرا خوشبخت‌سازد چه شوهرش را دردوزخ تصور کند.

۱٦۸ـ کمترمردی‌است کا آسایش وخوشیرادرغیراززن بداندوهمچنین نادراست کسی بدبختی خودرا اززنان بداند .

۱٦۹ـ نزدیك ترین راه دراین است که گفته شود در باره زنان و آنچه راکه در مورد اولاد گفته اند وجود آنان درد و درد آنان هم زحمت‌است.

۱۷۰ـ شرقیان از کجروی گریهای حکام منحرف میشوند وبااستقامت فرماندهان خود پابرجامیگردند .

۱۷۱ـ درست نیست که‌گفته شود بتناسب آنچه هستید حکومت دارید بلکه حق این است گفته شود مانند حکومتی که دارید میباشید .

۱۷۲ـ نشرافکار زشت مسری‌است به شخص‌مستقیم نیزسرایت میکنند .

۱۷۳ـ تعریف کردن حدود عفت ونهایت و آغازآن مشکل است چه مرد عفیف ممکن است ازهزار دینار صرفنظر نماید ولی از کجا معلوم است که از ملیون دینار بگذرد.

۱۷٤ ـ نخستین صفتی که رفیق انسانی میشود طمع است که نمیتوان برای آن حدی قائل شد وتنها قناعت سبب آسودگی میشود .

۱۷٥ـ اگر بشودگفت که باآنچه راکه دارد کافی‌میداند وآنچه‌راکه ندارد طمع نمیورزد ولی کسی چنین عملی نمیکند .

۱۷٦ـ عرب دربیابانها ودشتهامیدان وسیعی دارد ولی‌درتمدن‌شهرها بافشار وتنگدستی وزحمت میگذرانند.

۱۷۷ـ ازقیاس‌استفاده کن ومردم‌راکنار بگذاردانشمندان حق‌ندارند که سماعی وقیاسیرا ازیکدیگرمنع نمایند . اگرقرارشود باسماعی منحرف شوند چراجایز نباشد باقیاس کج‌شوند.

۱۷۸ ـ گاهی دانش در جوانان است ولی تجربه تنها در پیر ـ

مردان است

۱۷۹- باعدل ومساوات ملایمت ومدارا و باثروت وخود فروشی نفرت ودشمنی حکمفرما میگردد .

۱۸۰- در گذشتگان مجتهد کم نبود و بعدها هم زیاد نشد (۱)

۱۸۱- بیشتر دواها و بیماریها نزد اکثر مردم نعمت بشمار نمیرود بالاخره برتری ازهر نعمتی عافیت است .(۲)

۱- علمای سلف وائمه هریك بدستور حضرت رسول ص که میفرمود ازراه تحقیق ونظر درجماعات ونقل روایت صحیح از ثقاة رواة مردم رابیدار کنند ولی معممین و مشایخ نادان امروزی را میبینیم که حملاتی میکنند و حرام را حلال وحلال را حرام میپندارند بدون آنکه دلیلی بر آن داشته باشند وغافلند ازاینکه حضرت رسول تحریم را در آیه (یاایها النبی لم تحرم مااحل الله) میداند .

دریکی ازروزها پیر مرد معممی دیده شد که باقیافه وهیکل مخصوصی یك فرنگی مآب را درنزدیك جامع سلیمانیه دراسلامبول بباد مسخره گرفته و میگوید آیا این پیراهن حرام و کفر نیست ؟ چه اینها از کارخانه کفار میباشد .

جمال الدین گفت بیش از این طاقت نیاوردم ونزد شیخ نادان شتافتم وگفتم ای شیخ این عمامه وجبه تو وجبه وعمامه من هم ازکار فرنگستان است. اول عمامه خود را بردار وجبه ات را بدور افکن پس از آن بدیگران بپرداز. امثال این گونه آخوندان نادان بسیارند . لاحول ولاقوة الا بالله

۲- سید میگفت در مقدمه امراض نفسانی مرض جمع اموال است چه فراهم کننده اموال زحمت زیاد میکشد وخودرا بخطر ومهلکه هائی میاندازد وبرای جمع آوری ثروت پست ترین وسیله هارا بکار میبندد تاگنجی فراهم نماید وچه بسا به بیماریهائی گرفتار میشود که توانائی خوردن غذای لذیذرا ندارد و یابدرد سر شدیدی مبتلا میگردد که ناچار بچیز های ساده اکتفا میکند .

دردها درفراهم آوردن مال و گنجینه ثروت میکوشند بگمان آنکه به نعمت بزرگی دست یافته‌اند درحالیکه ثروت ومال باعث نابودی صاحب مال میشود.

همین گفته درفرزندهم صدق میکند یعنی پدرومادر در تربیت فرزند راحت وآسایش خودرا ازدست میدهد و هرمشکل و زحمتیرا بخاطر آنان تحمل مینماید واگر برهنه اند آنرامیپوشانند ویاگرسنه‌اند سیرشان میسازند اگر بیدارند خوابش مینمایند ووقتی بزرك شدند سخت است که بدانند پدر و مادری را همراه دارند وچرا عمرشان طولانی شده است .آنچه دردل دارند خداهم درباره آنان همانرا روا میدارد .

۱۹ - درباره قضا وقدر

سید درباره قضا وقدر چنین میگوید :

بعضی ازعقاید فردی از افکار فرد سرچشمه میگیرد ولی در کردار خارجی اثر آن ازخوب وبد تشخیص داده میشود یا درنفس اثر خودرا باقی میگذارد . بعضی از اصول خیر یاقواعدی از کمال که برنفس عارض میشود نتیجه تعلیم وتربیت یاتبلیغ شریعت است، گاهی شنونده باشتباه می افتد و حقیقت ومجازرا درك نمیکنند .

از اینجا عقایـد باطله وصفات پست ظاهر میشود و تشخیص آن از عقاید صحیح و حقایق منطبق باواقع به تشخیص عقل میباشد و دراین حالت تغییرات نفس واختلاف اثرات ناشی از عقاید فاسد و بدبینی و بدنفسی و خبث طینت و تربیت غلط حاصل میگردد وگروهی از مردم بدون توجـه بعلم و عقیده تصورمیکنند پیدایش این معتقدات مولود اصول خیراست .

ازاین‌رو بکردار خویش‌مغرور گردیده وروی همین قاعده وانحراف درفهم وتبادل رأی نسبت باصول وادیان مولود بدعت هائی است که در دین وارد ساختند ولی حقیقت‌این است که اینگونه انحرافات تابع بدعت و منشاء بروز فساد وقبایح کردار میباشد تاآنجائیکه مفتضح ورسوائی برایشان ببار میآورد و در نتیجه براهی گام مینهند که عاقبت آن جـز فلاکت و نیستی نخواهد بود .

گروهی ازمردم هم بادیدن اینگونه کردارهای زشت وافکار و عقاید فاسد ادیان وعقاید حقه‌را مورد طعن ولعن قرار میدهند وبتظاهرات واعمال ننگین افرادی راکه منتسب بدین هستند استناد می کنند .

یکی ازاینگونه اصول وعقاید ، عقیده بقضا وقدر است که دستخوش تمایلات واقع گردیده مفاهیم مختلفی پیدا کرده درصورتیکه قضا و قدر در دیانت اسلام از اصول حقه ومسلم وغیر قابل انکار است و بسیاری از مردم در اشتباه افتاده اند وحتی ملل غرب هم بخطا رفته‌اند وگمان کرده اند که قضا وقدر مولود نفوس اجتماع است واراده وقدرت وحکمت خدا را در آن دخالت نداده اند این دسته از مردم دارای فکری ضعیف و افکاری سخیف

هستند و بعنوان آنکه مقدرات چنین حکم میکند تنبلی و تن پروری را پیشه نموده بمرور زمان دچار فقر وفاقه گردیده‌اند .

چنانچه درجنك ومبارزات سیاسی سایر امم شکست خورده وبر اثر شکست بافساد اخلاق رو برو شده اند ودروغ ونفاق وخیانت و حقد و حسد وبغض و کینه آنهارا به پریشانی وزبونی وانحطاط اخلاقی کشانید .

بقدری مسلمین از درك سعادت و حقیقت قضا و قدر محروم مانده و بزندگانی نکبت باری که حاصل آن جز خوردن و خوابیدن وآشامیدن و گوشه گیری است خو گرفته اند که حتی نفع وضرر خودرا تشخیص نمیدهند، واز نظر زندگی معنوی وفضیلت روحانی نفس سردی هم از آنان برنمیاید وباندازه‌ای انحطاط اخلاقی وضعف جسمی وروحی پیدا کردند که اگر بیکی از برادران اسلامی آنان ضرر جانی یامالی وارد آید قدرت جلوگیری و جبران آن ضرررا ندارند .

این دایره‌را بزرك‌تر کنید واز افراد و اجتماع هرجامعه‌ای که آنچه بسرشان آمد وتن برضا دادند ومستعد قبول هر حادثه شدند نه تنها درهر مرتبه به فطرت وتوقف باقی ماندند بلکه آ قدر در سراچه طبیعت و تن پروری ودرویشی ماندند تاملیت اجتماعی آنها متلاشی شد ودسته دسته در لهو ولعب وتبعیت ازهوای نفس وشهوترانی گذرانیدند غافل ازآنکه یکسلسله فرائض ووظائف فردی واجتماعی برعهده آنها هست که باید یکا یك آنرا بمورد اجرا بگذارند و هیچکس نمیتواند تن از زیر بار وظیفه خالی کند این‌مردم عمر عزیزخودرا دربطالت واموال گرانمایه خودرا در راه شهوات واسراف وتبذیر صرف می‌نمایند ونفقاتی وموقوفاتی که باید هریك ازآنها صرف کارهای اساسی و عمران و اصلاحاتی که جامعه را تضمین نماید مشتهیات نفسانی کردند تا بجائی رسید که ملت را مخذول و منفور نموده وبکلی ازتشخیص مصالح خویش بی بهره مانده اند حتی بین دوامیر یا دوفرمانفرما اختلاف وتناقضی بوجود آمد که سرنوشت جامعه را به بدبختی وخواری کشانید ودرهمین هنگام بود که بیگانگان ازفرصت استفاده نموده وباسستی وضعفی که درکلیهٔ مظاهر زندگی آنان مشاهده کردند بجنك آنان بر خاستند.

افراد وجمعیت‌ها از جبن وترس خویش روحیه خودرا باختند وقدرت

تماس بادشمن‌را نداشتند ودر خانه‌ها نشستند ودر بروی خود بستند تادشمن توانست باعزت وشوکت برآنان چیره گردید قدرت و اقتدار همسایگان هم مولود اجرای احکام و اطاعت از شریعت آنها بوده که باقدرت و فضیلت و شهامت و شجاعت آنها را برانگیخت تا تفوق خود را بر ملت های منحط ثابت کردند .

آنها دیدندکه دراین ملت‌وجمعیت‌ها چه کوچك وبزرك قدرت‌مبارزه وجود ندارد تاپنهان یاآشکارا برای حفظ ملیت وشئون دینی خود قیام کنند وهمتی بخرج داده فداکاری نمایندوحقیقت‌را مجاز نشان دهند لذا زورمندان بیگانه بر آنها تسلط یافتند .

این صفات در مسلمانان درطول زمان پیدا شد وگمان میکردندکه منشاء این همه تحولات وحوادث درباره اعتقاد بقضا و قدر گردیده است تا تمام مهمات اموررا بر اساس قدرت الهیه برگذار و خود را فاقد هرگونه وظیفه‌ای بدانند البته این عقیده بهیچوجه درست نبوده ونیست وعزت وقدرت از او بوجود نمی‌آید از اینرو نمی توانند در راه حق و دفاع از حقیقت و جلوگیری از تجاوز و تعدی قدمی بردارند وچون لیاقت تقویت پیشوایان و پشرفت نهضت پیشوایان خود نداشتند نفوس آنها و طبیعتشان رو بزوال و فنا نهادوبعضی از این دسته مردم نیز با برخی دیگر به ستیزه و جنك بر خاستند ودرخدمت اجانب قرار گرفتند .

بدلیل آنکه فرنگی‌ها فرقی مابین‌اعتقاد بقضا وقدر بااعتقاد بمذهب جبری وقائلین باینکه انسان در تمام کارها مجبور محض است نمیگذاردند وگمان میکردند مسلمانان بااعتقاد بقضا وقدر ریشه وجودشان در هوامعلق ودستخوش تندباد حوادث خواهد بود !!

چگونه میشود ملتی اراده واستقلال رأی خودرا از دست بدهد و در گفتار وکردار وحرکت‌وسکون اختیاری نداشته باشد وتمام این قوارابجبر وحرکت ربط دهد .

شکی نیست تعطیل قوا و غرائز طبیعی میوه مطلوبی بدست نمیدهد واین قوائی که درانسان بودیعت سپرده شده و دارای اینهمه مدرکات‌میباشد برای کشانیدن انسان بسوی‌کار وعمل وکسب وکار وجنبش است تابه نتیجه مثبت برسد و میوه شیرین دهد وگرنه این تحولات از عالم وجود بسه

نیستی میگراید .

ملت غرب گمان میکردند این طرز تفکرها ناشی‌ازمذهب اسلام‌است درصورتیکه ملل شرق بر اثر ضعف عقل دچار چنین سر نوشتی گردیده . من بیمی ندارم که این عقایددروغ و باطل واین گمان خطا وغلط را که‌افترا به خدا وپیغمبر ومسلمانان است . تکذیب کنم .

ممکن نیست که مسلمانی پیدا شود این نظریه را قبول نماید و در اینموقع از زمان خواه سنی یاشیعه یازیدی . اسمعیلی - وهابی -خارجی مذهب جبر را مذهب درستی دانسته و عقیده داشته باشد و آدمی را مسلوب الاختیار بداند ؟!

تمام طوایف مسلمان معتقدند که جزا برای کارهای اختیاری است و ازاین جهت بکسب نامیده میشود و مناظر ثواب و عقاب پیش همهٔ فرق و بحساب آنان امری اختیاری‌است نه اجباری بنا براین خودرا در برابر اوامر الهی ونواهی آسمانی مطیع میدانند، ودعوت بهر خیری نشانه اختیارمیباشد نه اجبار وتکلیف شرعی که‌مبتنی برحکم عدالت است خود نوعی از اختیار محسوب میگردد .

آری مابین مسلمانان‌طایفه‌ای هستندکـه به جبری نامیده میشوند و براین عقیده اندکه‌آدمی در تمام‌کارهای خود ناچار بوده و اختیاری ندارد و این فرقه گمان کردند فرقی بین‌حرکت شخصی از قبیل خوردن وآشامیدن و بین حرکت سردی بگرمی نیست ، سایرفرق این طایفه‌راکه بانزاع وسفسطه وفساد عقیده پیدا شده اند مورد شماتت قرار داده ومبارزات کلامی و بحث نموده آنهارا ازنظرعقیده مغلوب ومضمحل ساخته‌اند ودراواخر قرن چهارم هجری بودکه دیگر اثری از اصول جبری باقی نماند و باید دانست اعتقاد بقضا وقدر غیر از اعتقاد بجبر است که این دسته روی توهم بآن گرویده اند اعتقاد بقضا دلیل قاطعی برای رشد عقلی بشمار میرود و تأیید میکندکـه فطرت واندیشه پاك بحقایق این نکته‌که هر حادثی مقرون بزمان و مبتنی بیك سلسله علل واسباب‌است‌وهرچه‌که گذشته‌درزیر فرمان نظام کل‌محکوم تأثیر کائنات بوده وبتقدیر عزیز علیم تعبیر شده واراده انسان حلقه‌های این سلسله وجود است .

اراده‌ای هم نیست مگر اثری از آثار ادراك وادراك هم انفعال نفس میباشد که بآن عارض میگردد چه حواس و شعور در فطرت انسان بودیعت نهاده شده احتیاجات آدمی از ظواهر کائنات برفکر واراده راه پیدامیکند وهیچ ابلهی نمیتواند این حقیقت را انکار کند تاچه رسد که مرد خردمندی باشد . مبدأ این اسباب که درظاهر دیده‌میشود بدست مدبر کون اعظم است که تمام موجودات را از نیستی بهستی آورد و برطبق حکمت و مصلحت خود آنهارا حادث وتابع اراده حرکات افلاك قرار داد و این حقیقت را در دایره کوچك عالم وجود یعنی انسان بجریان انداخت وبنام جزا وپاداش در حرکت های اختیاری قرار داد .

هرگاه فرض کنیم نابخردی گمراه اعتراف بوجود صانع کرد ولی تأثیر گردش طبیعت وحوادث زمان و مکان را در اراده بشر دخالت نداد آیا میتواند انسان را از قدرت نفس وازسنت سنیه عالم وجود خارج نماید.

این امرحقیقتی است که طلاب حقایق وسالکان راه حق و واصلان علماء و بعضی از حکیمان فرنك هم بدان اعتراف نموده اند و در اینجا مورد بحث ما نیست تاسخن بدرازا بکشد .

در تاریخ عمومی علمی بالا تر از روایات است که علماء درآن بحث نموده وسیر ترقی وانحطاط ملل را مورد توجه قرار داده وعلل صعود ویا هبوط وطبایع وبروز حوادث بزرك و خواص سوانح و انقلابات را از تغییر وتبدیل عادات واخلاق وافکار وخصایص احساسات باطنی ووجدانی وآنچه‌را که تابع تحول امم بوده‌یادولت‌هارا بوجود آورده ونابودشان ساخته‌معلول یکسلسله اسباب و علت‌ها میدانند که درعالم وجود داشته واین فنون را در ردیف فنون ادبی قرار داده‌اند ، فایده بحث این فن روی اصل اعتقاد بقضا وقدر بوده و قوای بشررا قبضه قدرت مدبر کاینات میداند و آن قدرت که حوادث را بوجود آورده با اعتراف بشر در قدرت خود مستقل میباشد (۱)

---

۱ - چون بشر بموجب نص آیه قرآن «وجعلنا فی الارض....» خلیفه‌ونایب ونماینده اتم واکمل پروردگار است وتمام قوا وصفات جلال وجمال حق در این اعجوبه خلقت که مقام خلافت الهی‌را یافته بودیعت سپرده و باید در عالم طبیعت دنیا بعرصه بروز برسد بدین جهت همان اختیار وقدرت را مستقلا به بشر عنایت فرموده است .

تا در تحولات اجتماعی مجد و عظمت خود را از دست ندهد اعتقاد بقضا وقدر اگر از توهم عقیده زشت جبر خارج شد وقدم بعرصه شجاعت وشهامت عمل گذاشت آنوقت برتوسن مراد فرمانروائی دست خواهد یافت و عقاید فاسد وقلوب سیاه وقلمهای خشك وتوهمات باطل و تلخی مرور زمان را در خود تحلیل خواهد نمود همین اعتقاد است که طبایع ملت را بر ثبات اعمال مستقر میدارد ومکاره محتمله وارده را ارزشی نمیدهد. بلکه لباس فاخری ازجود وسخاوت وشهامت وشجاعت میپوشد وقیام میکند و تمام افراد را دعوت بعزت وبزرگواری کرده وارواح را از تخیلات ورکود وجمود بیرون می آورد ودر راه حق بیك سلسله عقاید محکم توجه مینماید و بفرمان حق وتأیید ونصرت پروردگار و برای تحصیل رزق اقدام بکسب و کاری کند تا آنکه بر مرك تدریجی فائق آید و برای دفاع از حق و کلمه حق و مفهوم حقیقی است و ملت را بجامعه نشان دهد و آنچه خدا واجب فرمود بمردم عرضه دارد تا از زبونی وخواری بیرون آیند وازانفاق مال برای تحصیل عزت وحقیقت نترسند وازبیم فقر دچار وهم نشوند و مبانی مجد و عظمت الهی و ادامه اصول اجتماعی وتحکیم آن بکوشند. مسلمانان باین عقیده ممدوح و پسندیده که آمیخته بفضیلت است معتقد بوده و خدا در آیات خود فرموده « الذین قال لهم الناس ان الناس قدجمعوالکم فاخشوهم فزادهم ایماناً وقالوا حسبناالله ونعم الوکیل. فانقلبوا بنعمته من الله وفضل لم یمسسهم سوء» با این فرمان خارج شدند و بر کشورها و اقطار جهان حمله نمودند وفتوحات متوالی وسلطه قدرت دینی خود را در تمام دنیا بسط دادند بطوریکه هرکجا وارد می شدند عقول آن مردم متحیر و خرد مندان باندیشه فرو میرفتند.

مسلمان دروعده های خود راستگواست زیرا پیامبر دروغگو نبوده وچیز عبثی نفرموده ومردم را براه راست هدایت وراهنمائی فرمود.

آیاتش که ازآسمان بزمین نازل شده تغییری پیدا نکرده وهیچیك از احکام ازبین نرفته.

خدا باطلرا نفرستاد وبعداً هم نمیفرستد. خداوند میفرماید:

«ولقد کتبنافی الزبورمن بعد الذکران الارض یرثها عبادی الصالحون» و « والله العزة والرسوله وللمومنین» وکان حقاً علینا نصر المومنین» و «دین الحق لیظهره علی الدین کله و کفی بالله شهیداً » اینهارا خداوند در آیات محکم خود وعده داد و تبدیلی پیدا نمی کند و قابل تأویل هم نیست مگر آنکه راه‌راگم کنند وکلمات را تحریف نمایند و اینها را بامت مرده وعده داده است و خداوند جز وعده نصرت و عزت و اعلای کلمه وعده‌ای نداد وتاروز قیامت نیز راه را معین فرموده‌است .

برای عظمت زمانی معین نکرد وبرای عزت حدی قائل نشد این‌ملتی که خداوند آنهارا ازجمعیت اندکی بوجود آورد ومقام بلندی برایشان‌فراهم آورد واقداماتشان‌را درکوه های بلند ثبت کرد وباعظمتی آنان را سربلند نمود بآنان هیبت داد و دلها را برعب انداخت وهر ذیروحی از ظهورشان بهراس افتاد وهرعقلی ازپیدایش آن در شگفتی ماند ومردم از این جهت هدایت شدند وگفتند مردمی که با خدا باشند خداوند هم بآنان خواهدبود.

دسته‌ای بیاری خدا برخاستند وبکتاب خدا هدایت‌گردیدند وخدا هم یاری نمود .

این ملت مردمی بودندکه درآغازکار فاقد ذخائر ومهمات و اسلحه بودند وکشتار آنان معدود بود ولی بالاخره صفوف ملت‌هارا درهم‌شکستند وبدیار آنان شتافتند .

برج‌ها وخندق های مجوسان مانع پیشرفت مسلمانان نشد ، قلعه‌هاو سنگرهای رومیان مانع‌پیشرفت جوانان و دشـواری راهشان نگردیـد و اختلافات آب و هوا تأثیر نکرد ، هیبت ثروت و شکوه و جلال شهریاران و عظمت کاخ ها وتنوع صنعت احکام وقوانین ، نظام شرایع وسنگینی آنها و فنون سیاسی ملل هیچکدام مانع پیشرفت مسلمانان نشد .

بدیار کافران شتافتند واموروشان‌را بی‌اهمیت شمردند ودر نظر کسی نیامدکه اینان مردم اندکی هستند .

ارکان دول بزرگ‌را متزلزل ساختند واسامی آنانرا ازلوحه مجدو عظمت پاك نمودند ودراذهان عمومی هیجانی ایجاد کردند و در آن شورش ملت های کوچك را برای بزانو درآوردن ملت‌های بزرك عامل مهمی بشمار آوردند وباین وسیله عقاید دینی خودرا دردلهاجای دادند وبارعایت اصول واوامر دینی وعادات وشرایع ملل را شیفته خویش ساختند و باهمه ناتوانی بچنان عظمتی نایل گردیدند که هیچ ملتی بپایه آن نرسید ، آری ملتی که با خداوند عهد وپیمان نموده بود موفق شد وپاداش آنرا که تحصیل عظمت‌در دنیا وسعادت آخرت بود بدست آورد .

این ملت امروز تقریباً در حدود چهارصد ملیون ووسعت اراضی آن ازاتلانتیك تا اواسط چین میباشد که خاك آنها خوب وحاصل‌خیز وپرثروت است بااین وصف مشاهده می کنیم که دیار اسلامی خراب واموال مسلمانان راگرفته وازطرفی بیگانگان بر آن غلبه پیدا کردند ، درنتیجه از هم متلاشی ودرمیان ملت ها تقسیم شدند و کشور اسلامی در چنین وضعی قطعه قطعه و وشهرهایش تجزیه گردید .

دیگر نه چیزی باقی گذاشتند ونه امری اجراء میشود بطوریکه هر روز گرفتاری و آلودگی های بزرگان قوم بیشتر و عرصه زندگی برایشان تنگ ترمیشود وباندازه‌ای دچار ناملایمات وپریشانی شده اند که ترسشان از امیدشان بیشتر است ، ملتی که روزگاری باآنهمه عظمت وبزرگی حکومت میکرد اکنون برای ادامه حیات خود جزیه میدهند و بزرگان اسلامی نیز بخاطر حفظ بقاء قدرت خویش بدول بیگانه توسل میجویند این چه مصیبت وکار زشتی است ؟آیا اینها بلائی نیست که نازل شده باشد ؟ علل این‌سقوط وانحطاط از چیست ؟!

آیـا میتوان تصور نمود که وعـده های الهی فراموش شده است (معاذ الله) .

آیا از رحمت الهی مأیوس گردیدند وگمان می برند بما دروغ گفته شده است (نعوذ بالله) ؟ آیا تأکیداتی که در باره نصرت مسلمانان شـده تردید وشکی هست ؟ (هرگز) وچنین چیزی هرگز صحیح نخواهد بود.

بلکه بر ماست که بخود آئیم و خودرا سرزنش وملامت کنیم نه دیگران را چه خداوند بزرگ از نظر حصول بآرزوها وسیر تکامل راه وروشی را بما نمود که باید از آن پیروی کرد .

(ولن تجد لسنة الله تبدیلا) خداوند بزرك هیچ ملتیرا ازاوج بزرگی وعظمت به پستی وذلت نمیکشانند ونام آنرا ازلوح وجود پاك نمیکنند مگر آنکه از دستورات الهی سر پیچی نموده واوامر آنرا که بر اساس حکمت وبلاغت است ندیده بگیرد .

پروردگار بزرك هیچ ملتی را از نعمت آسایش و راحت زندگی و عزت و قدرت محروم نمیسازد مگر آن ملت چراغ عقل و فکر را بکناری گذارد و نتواند بادیدگان باز بکارهای ملل سابق نگاه کند واز آنها عبرت بگیرد که چگونه بااتخاذ روشهای غلط وانحراف بفلاکت وفنا کشیده شدند ودر نتیجه بی احتیاطی وغفلت ودوری جستن ازروشهای عادلانه وعدم رعایت اصول عقل وحکمت دچار چه سرنوشت نکبت باری گردیدند .

باری ملتی که در کارها راستی واستقامت نداشته وبجای سلامت نفس وعفت وحقیقت پای بند شهوت وغرض بشود وبرای عظمت کلمه حق و اتحاد واتفاق وبرادری نتواند وظائف خودرا بانجام برساند و بدنبال لذائذ آنی رفته وهوسهای باطل وروشهای غلط را پیروی نماید چنین افکار سخیف و ارادههای ضعیف همواره محکوم بوده وآدمی را بسوی مرگ میکشانند و خداوند آنان را گناهکار میداند و زندگیشان را آئینه عبرت دیگران قرار میدهد .

خداوند فضائل وثبات وپایداری وعظمت را زینت ملتی نمود که بحق گرائیدند ونکبت وخواری راهم سزاوار ملتی دانست که قابلیت اجرای دستور الهی را نداشتند . این یك اصل کلی ودستور ثابتی است که بعلت اختلافات بین ملل وفرقهها تعاونی نیست .

حکمت وروش خداوند در ایجاد خلقت این است که عمرهارا محدود ورزق و روزی تعیین نماید ، برماست بسوی دلهای خود برگردیم و روش خودرا بسنجیم واز نظر اخلاق ورفتار مدارك امتحانات خودرا بادقت مطالعه کنیم وبوضع آنانی که قبل ازما ایمان آوردند بنگریم .

باید دید فقط توجه بروش گذشتگان پاك نهاد اکتفا میکنند؟!
آیا پیش از آنکه ما خود را تغییر بدهیم خداوند تغییرمان خواهد داد؟ هرگز.
بلکه آنچه خداوند وعده داده تحقق می یابد در صورتیکه ما هم دست از تن پروری و کینه توزی برداریم و در اجرای امر الهی نزاع نکنیم و آنچه را هم که گذشتگان ما دوست داشته‌اند دوست بداریم و در این راه تمرد نکنیم.

بسیار عجیب است که باداشتن اینهمه جمعیت باز هم نیازمندیم وعزت وعظمت ما تبدیل بخواری شد واز بزرگی بسوی انحطاط کشیده شدیم و بی نیازی ما بصورت بینوائی و بزرگواری ما بحالت عبودیت در آمد.

دریغا که جمعیت بسیاری که جامعه شرقیان را تشکیل میدهد در دفاع از وطن تلاش نمی کنند و برای اینکه بزندگی دنیا دلبستگی دارند راضی نیستند زیادی دارائی ومال خودرا بخاطر حفظ عظمت اسلام مصرف نمایند وتصور می نمایند این زندگی برای آنان هزار سال دوام دارد و بهمین علت آنرا دوست دارند ولو اینکه خوراکشان خواری و ذلت ولباسشان فقرو مسکنت وجایگاهشان پست و ناچیز باشد!!

اتحاد عموم شرقیان بخصوص مسلمانان از بین رفته ومردم کشور بصورت مردم غارت شده ای درآمده اند.

درشرق ودرغرب چنین وضعی حکمفرماست وممکن است روابط آنها بایکدیگر قطع گردد، نه به برادر خودتوجهی دارند ونه بامور همسایه علاقه بخرج میدهند نه تنها بدیگران علاقه‌ای ندارند بلکه بشعائر دینی خودنیز بی اعتنا شدند و برای آن احترامی قائل نیستند.

از حوزه خود دفاع نمی کنند وگرامی نمیدانند که جان خودرا فدا نمایند و اموال خویش را در راه آن بمصرف برسانند. لباس پرهیزکاران بتن کرده‌اند وبظاهر از خواست خداوند سخن برزبان میآورند اما درباطن بدنبال چیزهای دیگر میروند!!

آیا شایسته است که پروردگار را بحرف عبادت کنند نه بقلب؟
هرگاه باخوبی‌ها روبرو شوند اطمینان پیدا می کنند وهرگاه بفتنه‌ای گرفتار شدند بخویشتن بازمیگردند و درنتیجه در دنیا وآخرت زیان می بینند

پس از خداوند میخواهیم که مارا حمایت و براه راست هدایت نماید « فهو حسبنا ونعم الوکیل » پدران ما وارواح نیاکان ما از فرزندان ناخلف خود گله دارند و بزبان حال میگویند : بفتوحات ما افتخار می کنید ولی از کشور خود دست کشیدید وگذشتید و در این راه چه خطرات و مهالك را تحمل نمودید ؟!

خجالت نکشیدید واندوهگین نشدید و جنبشی و نهضتی برپا نکردید وسخنی هم نگفتید ؟!

بردباری واستقامت مارا می ستائید وشجاعت مارا که همواره باتوکل بخدا وبه پیروی ازروش حضرت رسول (ص) بوده است افتخار خودمی شمارید درصورتیکه شما در پیشگاه ارواح سرافکنده و شرمسار هستید و از نظر اخلاق وصفات هیچگاه با ما نزدیك نیستید واز خدا دور شدید و ایمانتان کم شده و کمتر پیرو عقاید رسول الله (ص) بوده اید ، افتخار می کنید که ما باصول دین ویقین پای بند بوده ایم وخود را ملزم باجرای احکام خدا دانسته و با رعایت آن روابط ملل اسلامی را برپایه محکمی استوار ساخته ایم.

آری ، ما چنین بودیم ولی بشما چه مربوط است وبرای شما جامعه ای در بین نیست.

مگر تنها باداشتن عقیده دینی آنهم بدون عمل ، دینی باقی می ماند؟ آشنائی ها مابین شما از بین رفته وبصورت زننده ای از همدیگر دور گشتید ، دانشمندان شما که باید پای بند بحفظ عقاید بوده و از نظر پیوند روابط و مناسبات جامعه وهدایت وراهنمائی مردم کوشش مجدانه نمایند زندگی خشك وبی روحی دارند، عالم ترك از عالم حجاز خبر ندارد وعالم هند ازشناسائی و شئون دانشمندان افغانی بی خبر ست .

همین قسم هم سایر علماء و دانشمندان ما در میان افراد جامعه قرار ندارند مگر برای انجام مقاصد معینی یاروی غرض !

در هیئت اجتماع شما وحدتی نیست بلکه نسبتی هم باهم ندارند و هرکسی خودرا می بیند ودیگران را ندیده می پندارد ، گویا اجزاء منفصل ویا عضو جدا شده ای هستند .

افتخار میکنند که ما واجد صفات عالی ودارای عقل ، آزادی فکر ،

ووقار وفرو تنی وبلند همتی و صبر وبرد باری و شجاعت بوده و همواره بخاطر تحصیل عظمت راستگوئی و امانت وسلامت فکر و عفو و مروت و حمیت وعدالت ومهربانی را پیشه خود ساخته‌ایم وازبخل و حسد نیز دوری جسته وخداوند متعال نیز برما منت گذاشت که چنین بودیم وچنان کردیم.

ای نوادگان ما چرا بسیاری از شما بنادانی وحسد وتکبر و لجاجت ومسخرگی ونیرنك وخیانت ودروغگوئی ونفاق مبتلا وگرفتار شدید .

آیا بااین صفات زشت دوست دارید که غالب بشوید وتعجب می کنید چگونه املاك شمارا گرفتند و خوار شدید ودر اینصورت چگونه میخواهید بما ضمیمه‌گردید درحالی که اخلاق و رفتار وروش شما باما تفاوت دارد و از هرجهت نیز مخالف عقیده ماست ، اینها نمونه‌ای از احساسات ارواح میباشد که از مناجات اجداد ونیاکان ما سرچشمه میگیرد وبواقعیت وصواب نزدیك بوده وحق وحقیقتی‌را دربر دارد .

ما چه دلیلی داریم خلف پدران خود باشیم ؟!

آیا میتوان باور کرد که هرگاه ما وارث اخلاق وفضائل عالی‌وپیرو آثار آنها می‌شدیم بروش وسیره گذشتگان بی‌اعتنا باشیم ؟!

واگر روش آنها را ادامه میدادیم و باخلاق آنها رفتار میکردیم ممکن بود باین‌آسانی‌میراث مارا ازبین‌ببرند وکشورمان بتصرف بیگانگان در آید ؟! در چنین وضعی میتوانیم ادعا کنیم که وارث گذشتگان خویش باشیم ؟

دعوای حقوق نوادگان درباره میراث اجداد درمحکمه جهان‌محتاج بدلایل وشواهدی‌است تا حکم آن صادر گردد وباید پیش‌ازهمه ثابت شود که مابزیور فضائل سلف آراسته هستیم وخود را نیز از هرجهت ملزم برعایت پیروی ازاخلاق وروش ودستورات نیاکان خویش میدانیم وگفتار و کردار آنان را سرمشق خود قرار داده‌ایم .

امیدواریم که باادای‌دلائل وشواهد موفق‌بشویم . دیگر اینهمه‌خواری که مارا گرفتار نموده بس‌است . بعد ازاین سخنان سید جمال الدین‌اندکی خاموش شد وگفت ، یکی ازشگفتی‌هائی که مارا نیز دچار شگفتی مینماید این است می‌بینیم مسلمانان باید بحکم شریعت اسلامی و دستورات صریحی

که از جانب خدا نازل گردیده موظف بحفظ و نگهداری کشور خود هستند وتفاوتی بین دور و نزدیك قائل بشوند و از نظر اختلافات نژادی و ملی هم هرگونه امتیازی‌را لغو نمایند وهمه‌مسلمانان مأمور اجرای چنین دستوراتی بوده وانجام آنها اختصاص بدسته معین ومشخصی ندارد .

گناهکار ترین مردم هم کسانی هستند که دست‌ازحمایت کشورخویش برداشته وزیر قدرت بیگانگان قرار بگیرند ومرتکب چنین گناه بزرگی بشوند ، باید در راه حفظ وحراست کشور جان نثار کنند وهستی و دارائی خود را برای رفع مشکلات اسلامی صرف نمایند ، وبهیچوجه درباره کسانی که در هرحال درصدد غلبه هستند مدارا ننمایند وکشوررا بخود اختصاص دهند . وبدانند که در هرشرایطی برطبق دستورات شریعت اسلامی‌سروری وتفوق مسلمانان برمخالفان تأکید شده است .

هرگاه مسلمانان نتوانند تسلط و قدرت خود را حفظ و نگاهداری نمایند واجب میگردداز آن سامان مهاجرت اختیار کنند .

هریك از مسلمانان هاتف غیبی را احساس می کنند که در دو طرف آنان قرار گرفته ودر باره انجام احکام اسلامی بآنان ندا میدهد واین‌هاتف غیبی همان الهامات دینی است .

بااینوصف‌می بینیم که اهل ایمان دراین روزها گرفتار نادانی وغفلت هستند وآنچه راکه برادران ما بدان دچار شدند متأثر نمیشوند و باآنکه می بینند در سراسر کشورهای اسلامی انقلابات وشورش های خونینی بوقوع پیوسته است ابداً متوجه درد های جامعه نیستند و درگرداب غفلت و نادانی دست وپا میزنند .

آری این ماجرای تیره بدبختی ها وحرکات سوء ادامه دارد و باید علل انحطاط را فهمید وبجریان‌آن واقف گردید واگرهمه عوامل‌رامتذکر بشویم بدرازامیکشد . وباختصار اشاره نمودیم .

شکی نیست که افکار خردمندانه و عقاید دینی و سایر معلومات و مدرکات ووجدانیات سبب‌بروز کردار انسانی است ، وهرگاه کاری که‌ادامه پیداکند ودرذهن آدمی‌نقش بندد وتقویت‌گردد به ملکه واخلاق تعبیرمیشود وآثار ملکات وفضائل انسانی بروزمیکند .

آری آدمی بفکر وعقیده بسته است که از آئینه عقل ونظر و مدرکات حواس سرچشمه میگیرد وتأثیر وانعکاس آن میباشد ، درك هرواقعیتی ازفکر حادث میشود وهرفکردرذهن تداعی پیدا میکند وهر تداعی آدمی رابکوشش وامیدارد وآنگاه از عمل بفکر برمیگردد .

این حالات دور تسلسل دارد وتازمانیکه روح درتن است چنین فعل وانفعالاتی در فکر صورت می گیرد وهررشته‌ای از آنها پایه دیگری‌خواهد بود «آخر فکر اول کار است»

در برادری و سایر نسبت‌های قرابت صورتی در عقل آدمی می‌ماند و اثری در اعتصابات ندارد مگر در موقع ضرورت و مقتضیاتی که بمنظور تأمین منافع خویشان ومردم پیش آید وباعث عصبانیت گردد واز زیان جلو گیری نماید ، بعد از مدتی که فاتح گردیـد نسبت خویشاوندی در دل جای می گیرد وبقیه ایام تعاونی بوجود میآید وکمك فامیلی‌روح‌را شادمان‌مینماید واز مصیبت و زیان نسبت بهم متأثر میشوند وکم کم این احساسات بصورت وجدانیات‌تجلی‌می‌یابد، مانند احساس‌تشنگی‌وگرسنگی دربعضی‌ها مشاهدات بیك امرطبیعی تعبیرمیشودوهرگاه‌موضوع‌حسب‌ونسب وبعدازثبوت‌قرابت‌فامیلی فراموش شوددیگرازضروریات زندگانی‌نیست مگرآنکه مجددارو ابطی بر قرار گردد وتأکیدی در این باره‌بعمل آید یاآنکه صاحب نسب وحسب‌قدرت ومظاهری درغیر فامیل خود پیداکند یا ضرورت ایجاب نماید آنگاه آثار حسب و نسب هم از بین میرود وفقط در ذهن باقی می ماند ، یا درتاریخ و داستانها بیادگار خواهد ماند .

این است روابط نسبی که محکم‌ترین روابطدر قراردادهاودستورات وسایر معتقدات اجتماعی است ودر اجتماع انسانی تأثیر بسیاری دارد .

هرگاه در نتیجه ضرورت اینگونه روابط ها موجباتی برای جریحه دار شدن عواطف فراهم آید ویا در ذهن راه پیدا کند که‌روح آدمی‌را نیز مهیا سازد دیگر اثری ندارد و فقط در صورت عملی آماده میگردد و در هنگام یاد آوری بخاطر خواهد آمد .

بعدازآنکه این‌اصول رادانستیم وباتدبیردقت کردیم علت گوشه‌گیری

و بیعالی وسستی مسلمانان را خواهیم دانست و باآنکه از نظر حفظ دین استوار هستند بعلت همین خصائل است که نسبت به برادران مسلمان خود کمك نمی کنند .

در صورتیکه باید مسلمانان درعقاید دینی خود ثابت تر ازدیگران باشند چه آنکه بیشتر درجامعه مسلمانان بدون رعایت اصول دین وعدم پیروی ازعقیده دینی که بمنظور جلب منافع اجتماعی وجلوگیری از زیان‌ها کمال اهمیت را دارد و لازمه آشنائی نیز حس و شعور است و بدبختانه فاقد آن میباشند بادامه این روش کارها برعکس شد وچیزی باقی نماند.

مگر قطع روابط و مناسبات در میان مردم وبروز جور و ستم و خرابی که آنهم شامل حال مسلمانان و دانشمندان اسلامی است ، نفرت و دوری در بین دانشمندان و شهریاران وامیران در همه جا حکمفرما شده و تعجب آور نیست که چرا ترك باافغانیها ویاباسایر مسلمانان ارتباطی ندارد در میان عموم مسلمانان روابط قطع گردیده بطوریکه میتوان گفت که مردم دو شهر یادو طایفه هم باهمدیگر ارتباطی ندارند .

مگر در میان ملت‌هائی که نسبت بدیانت یکدیگر احساساتی نشان میدهند وپای بند معتقدات خویش بوده وگاهی همین علائق معنوی آنها را بهم مربوط میسازد وباین ترتیب کشورها وشهرها متفق میشوند و باهمدیگر آشنائی پیدا میکنند ،گاهی هم اینگونه برخوردها در موسم حج اتفاق میافتد وآدمی‌را غمگین وافسرده میسازد .

ملت اسلام ملت بزرك ونیرومند وپاکی بود افسوس که عوارضی بر آن وارد آمد واجزاء آنرا پاشیده ساخت در نتیجه هر جزئی از آنراجدا دانستندوکم کم آثار انحلال وپاشیدگی در آن ظاهر گشت وملت اسلامی‌را بسوی اضمحلال کشانید .

این ضعف وشکست در روابط اسلامی بر اثر ناموزونی مقام علم باخلافت پدید آمد واز زمان سلسله عباسیان یعنی بعد از مأمون وباخلافت او آغاز گردید بدون آنکه توجهی بمقام و شرافت علمی نموده و بدین و اجتهاد وفروع آن آشنائی داشته باشند

چنانچه خلفای راشدین آنرا بکار بردند . بالاخره بر اثر بروز این

حوادث یعنی آغاز قرن سوم هجری فرقه ها بوجود آمد و چنان شکاف و انشعابی در مسلمانان پیداشد که هیچیك از ادیان آنهمه پراکندگی رابخود ندید ، دردنباله آن نسبت بوحدت خلافت اختلافاتی پدید آمد وخلافت عباسی در بغداد وخلافت فاطمی در مصر ومغرب وامویان دراندلس تشکیل گردید، ملت اسلام بحال تفرقه افتاد وخلافت از وظیفه شهریاری کوچکتر شد ودر جامعه ابهت آن بکلی از بین رفت ، طالبان مقام سلطنت و شهریاری همه گونه وسایل فرمانروائی را با قدرت وشوکت فراهم ساختند و بهیچوجه توجه بشکوه مقام خلافت ننمودند تا روز بروز اختلافاتشان رو بافزایش گذاشت وروابط ومناسباتشان بایکدیگر قطع گردید .

تاآنکه چنگیزیان وتیموریان ظهور نمودند ودر کشورهای اسلامی دست بقتل وغارت زدند ومسلمانان را خوار کردند واتحاد اسلامی را برهم زدند و روابط شهریاران را نیز با دانشمندان پاره ساختند و هر کس بکار خود مشغول بود واز دیگران صرف نظر کرد .

گروه مسلمانان بجمعیت اندکی تبدیل گردید و مردم بصورت فرقه‌های مختلف درآمدند وهر فرقه‌ای ادعای شهریاری داشت یامذهب جدیدی آوردند ولی عقایدی که آدمی را بوحدت ویگانگی نزدیك میکرد رو به ناتوانی نهاد وآنچه را که ازصورذهنی ودرعالم خیال در خاطره‌ها باقی مانده آثاری از تأسف وتأثر است که در طول سال های متمادی ودر اثر مصائب با آن مواجه میشوند وحسرت میخورند واین اندوه فقط برای مرده‌ها خوب است که نمی‌توانند جنبشی برپا کرده دفع آشوب وخطر نمایند .

بردانشمندان است برای حق وراثت که شارع اسلام مزیتی برای آن قائل گردیده قیام کنند وبرای جبران شکست‌ها و محرومیت و ایجاد روابط دینی و رفع هرگونه اختلافات مذهبی نهضتی بوجود آورند و بر حسب دستورات دینی در راه اتفاق بکوشند وجلسات اتحادیه خودرا درمساجد ومدارس تشکیل دهند تاهر مسجد ومدرسه‌ای مرکز همفکری ویگانگی بشود وهریك از اتحادیه‌ها بصورت حلقه های زنجیری بهم به پیوندند تاهرگاه یکی ازآنها تکانی خورد همه آنها بحرکت بیایند ، باید دانشمندان وخطباء و پیشوایان اسلامی

مراکزی بمنظور سخن رانی و راهنمائی آنان در راه رفع اختلافات و بر قراری اتحادو یگانگی در تمام کشورهای جهان تهیه کنند و در کارهای عمومی و در کلیه شئون اجتماعی بسوی قرآن و احادیث آسمانی بروند و همه در یك جا گرد آیند و در یك نقطه از زمین مقدس جمع بشوند و شریفترین جاها (بیت‌الله حرام)را برای کسب عظمت خود و حفظ دین اسلام انتخاب کنند و از گزند بدخواهان درامان باشند و حوائج ملت‌را در هنگام بروز حوادث و دخالت بیگانگان انجام داده و در نشر دانش و فرهنك و روشن نمودن اذهان عمومی اهتمام کنند و دیانت را از آلودگی بدعت های خطرناك محفوظ بدارند و کار ها را بر حسب مراتب شخصیت علمی معین و مقرر دارند و هر گاه بدبختی بروز نمود و جامعه با اشاعه آن مورد تهدید قرار گرفت فوراً در صدد جلوگیری برآیند و برای آنهائی که بصیرت و آشنائی بیشتری درامور دین دارند و بقدرت دین و عظمت و اقتدار اسلام واقفند ترسی در برطرف کردن حوادث نیست و بعد گفت خیلی متأثرم از اینکه دانشمندان و خردمندان مسلمان متوجه این حقایق که برای وصول بمقصود نزدیکترین راهها است نیستند و امیدوارم که صاحبان عزت و حمیت و شهریاران و دانشمندان مسلمان را متوجه سازند و آنان را یاری نمایند تا همه اتحاد و اتفاق پیدا کنند .

برای اجرای این مقصود چه اشکالی دارد که مبلغین بنقاط دور و دراز فرستاده شوند و برای مدتی در یك نقطه سکونت اختیار نموده درباره احوال جامعه تحقیق و مطالعه بعمل آورند تا اجر دنیا و آخرت نصیب همه بشود و از زیانی که متوجه اسلام است جلوگیری گردد و با اقدام بچنین اعمالی فرائض خود را بجای آورده تا وقتی باقی و آرزوئی در سر دارند بتوانند در راه مقاصد ملی خدمتی نموده و سعادتی برای جامعه اسلامی فراهم آورند .

۲۰ - عدالت اجتماعی در اسلام

سید میگفت شکی نیست که عدالت از اشرف صفات و بزرگترین فضائل انسانی است که حفظ حقوق اجتماع و تحکیم پایه‌های کشور بر اساس آن قراردارد، هر گاه در جامعه‌ای عدالت حکمفرما گردد بین جور وستم و خرابی و روش هیئت اجتماع تعادلی بوجود میآید.

اگر بخواهیم صفحات تاریخی را که در دسترس ماست ورق بزنیم و بجستجو پردازیم «گرچه اوراق متفرقه تاریخی باشد» خواهیم دید که رومیان و آشوریان و معاصران آنان یعنی مصریان و بعداز آنان تاتارها و دیگران وشهریان قوم همواره درجهانگشائی خود یکی از این دوحالت را داشتند، یا باگردآوردن غنائم‌ازراه جنك وخونریزی کشورگشائی‌میکردند ومانند تندباد روزگار گذاشتند و گذشتند و پس‌از مرگشان بازماندگانشان فرماندهان خاندان آنان برای ادامه جهانگشائی وحفظ اقتدار خویش بجنك می‌پرداختند، یاآنکه سرداران فاتحی که دوستدارحکمت و عدالت بودند و حکیمان ووزیران باتدبیری در اداره امور کشور شرکت داشتند بنای کشور را برپایه عدالت قرار داده و مدتها حکومتشان پایدار ماند ولی همینکه قواعد عدل وداد روبه تزلزل نهاد و از پیروی آن روش دست برداشتند تغییراتی درمضامین عدالت دادند ومزایای آنرا ازبین بردند که درنتیجه اثر نامطلوبی بجای میگذاشت و کشور را رفته رفته بسوی انقراض کشانید و اساسش ازهم پاشیده گردید و جوروستم زیاد شد وکاخ عدالت فروریخت، اگر بدوران فرمانروائی شهریاران نظر بیفکنیم وباعمال گذشته آنها دقیق بشویم و به بینیم چه‌آثار خوبی از خود بیادگار گذاشته‌اند خواهیم دید که برای شهریاران دادگستر کلمه عدالت مفهوم ذاتی داشت وبهمین جهت‌هم اثرش پایدار ومردم نیزبدان علاقمند بودند وهمواره نام آنانرا به‌بزرگی و عظمت برزبان میراندند، داستان انوشیروان کسری و انحراف ایوانش بهترین نشانه عدالت خواهی بود و کسی هم مانع چنین‌افکاری نبود و تنها دوستی بعدالت بود که فطرتاً علاقه‌اش را نسبت بآن برمی‌انگیخت و بهترین وبلیغ‌ترین مثال‌را دراین باره فاروق عمر زده است که بعمروبن‌عاص نوشت

« آیا کسری ازما عادل‌تر است» این نامه خلیفه ثانی در هنگامی نوشته شد که عمروعاص دیواری را ازشخص یهودی بزور وفشار وبدون‌جلب‌رضایتش برای بنای مسجدگرفت وخراب کرد واین داستان‌هم معروف‌شد .

اینها بهترین مثال‌ونمونه عدالتخواهی وستمکاری است زیرا بعضی ازشهریاران تظاهر بعدل‌وداد میکردند ودرنتیجه عدالت ازبین میرفت وبانام شهریاران بفراموشی سپرده میشد وآثار پسندیده‌ای ازآنان بجای نمی‌ماند که این خود دلیل افراط درکارها وسستی وزبونی اراده است .

چنانچه یکی از شهریاران ساسانی چنین‌کاری انجام داد و میگویند هنگامی که خسرو پرویز بدیه‌ای وارد شد و دختر زیبائی را دیدکه جمالش فتنه جانش گردید وآرزوداشت که آنرا درقلب‌خود جای‌دهد، عشق‌سرشاری بوی پیدا نمود ودستور داد خراج آن ده را بخاطر آن دختر به‌بخشند وبر دهاتیان جور و ستم روا مدارند و بمردم آنسامان نعمت سرشاری ارزانی دارند . هرگاه بهای خانه پیرزنی راکه انوشیروان کسری ایوان مدائن را بخاطر آن منحرف ساخت با اموال و خراجی راکه خسروپرویز بخاطر آن دخترك پریرو بخشید یانثارکرد مقایسه کنیم وبسنجیم خواهیم دید به نسبت خردلی است در برابر خروارها ! ...

چه آنکه کار خسروپرویز فقط در نزد مردم آن‌ده بسیار خوش‌آیند بود وآنرا عدالت وبخشش و کرامت می‌پنداشتند ولی از آنجاکه بخشش و عدالت ظاهری‌وی تنها بخاطرعشق وبرای دختری بود پس‌نمیتوان نام آنرا عدالت اجتماعی گذاشت واین تظاهر ثمره خوبی ببار نیاورد ونمونه زیبائی هم نبود وخسروپرویز یادگار خوبی ازخویش بجای نگذاشت وبهمین دلیل خاطره آن‌بخشش‌ها باخود او ازیاد برفت وهدف ومقصودش‌هم باعواملش که جنبه عدالتخواهی نداشت نیست ونابودگردید، اماکار کسری‌انوشیروان گرچه کارساده وبی‌آلایشی بود ولی نتایج بسیار بزرگی دارد زیرا راضی نشد پیرزن بینوائی را بخاطر زیبائی کاخ مدائن برنجاند و آزرده سازد و ترجیح داد ایوان مدائن با همان عیوب و نقص باقی بماند . عدالت کسری انوشیروان ثمره خوبی دادکه یکی‌از عادل‌ترین خلفای راشدی وبزرگترین خلفای اسلامی را باآن تهدید نمود ، البته اینگونه عدالت‌ها همیشه پایدار می‌ماند وبرای بشر بهترین وآموزنده‌ترین درس زندگی و نمودارترین

عبرت و یادگار خواهد بود .

مورخان فرهنگی ودیگران عدالت فاتحان اسلامی‌را دربارهٔ رهبانان وکودکان وپیرمردان وپیرزنان توجه بسیاری دارند و وصیت‌های ابوبکر و و عمر و امیرالمومنین علی علیه‌السلام و سیرت خلفای امویان وعباسیان و فرماندهان لشکررا بزبانهای خود ترجمه ونشر نمودند تاجامعه غرب بروش واصول اخلاقی پیشوایان اسلامی آشنائی پیداکرد و ازعدالت خواهی و مهربانی‌های آنان بااسرای جنگی و طرز اجرای عدالتشان آگاه گردید ، نه‌غرضی درکارها بود ونه غروری بلکه عدالت را لازم وواجب میدانستندو مردم را به شریعت محمدی دعوت مینمودند وهمان آثار نیك بهترین نمونه یادگاراست که درجهان پایدارمانده وازآن نتیجه معکوس و غیر منتظره‌ای پدید نیامد .

این مباحث را فرنگیان در تاریخ خود به تفصیل نوشته‌اند ، مثلا فتوحاتی راکه شهریاران آل‌عثمان نمودند ازراه غرور وشدت بود و رحم ومروت آنان نیز عرضی وازنظر ظاهرسازی بود ، ازاین‌رو وقتی بیگانگان وارد عثمانی شدند بافروتنی وجلب عواطف شهریاران عثمانی درمحاکمات برای بیگانگان مترجم تهیه میکردند و این گذشت شهریاران عثمانی کوچکترین توجهی بود که بقول خود نسبت به بیگانگان مبذول میداشتند وهنگامیکه قدرت وزور ونیروی دولت عثمانی ازبین‌رفت وآثار ناتوانی‌در کشورنمودار گردیدآن رحم وعدالت ظاهری که درباره بیگانگان معمول و باصطلاح بصورت ترحم وبخشش درآمده بود بعنوان امتیاز حکومت‌ظاهر گشت وقضیه برعکس شد ونتیجه غیرمنتظره‌ای داد رحمت زحمت ببارآورد وبیگانه درکشور اسلامی حرمت واحترامی بدست آورد وبدون گفتگو برای انجام هرکاری آزاد شدند .

در صورتیکه اگر عدالت اجتماعی‌را رعایت و دستورات اسلامی را اجرا میکردند وجاه طلبی‌وغرور وخودخواهی‌را بدور می انداختند ووسایل آسایش ومساوات را برای تمام افراد جامعه فراهم میآوردند و همه افراد ملت وبیگانگان‌را درمقابل عدالت اسلامی برابر میدانستند دیگر احتیاجی نداشت که به‌بیگانگان امتیازاتی‌داده شود که‌فقط برای‌حفظ تفوق کنسول‌ها وحق قضاوت‌آنها باشد وبراثر چنین امتیازاتی حقوق مردم را پایمال کنند!

یکی از موجزترین و رساترین وصیت های عمر بفرماندهان لشگر وصایائی بود که به سعدبن مالك بن وهب که، برای جنك بسوی عراق میرفت داده و گفت :

مغرور نشوید که من دائی حضرت رسول (ص) وهم‌نشین پیامبرهستم چه خداوند زشتی‌را بزشتی پاك نمی‌فرماید ولی خوبی‌ها زشتی‌را پاك‌میکند مابین مردم و خداهم هیچ نسبت و قرابتی نیست مگر اطاعت بخداوند زیرا خدای‌بزرك پروردگار همه است وباید اورا عبادت نمود وبرتری وتفوق‌هم باسلامت و اطاعت میباشد . چگونه حضرت رسول دستورات الهی را اجرا کردشما هم اجرا کنید وبرشمالازم‌است که‌درکارها صابر باشید .

هنگامی که عتبةبن غزوان بسوی بصره میرفت عمرباو وصیت کرد :

ای عتبه ! من ترابرای کشور هند که قطعه ای ازقطعات دشمن است میگمارم وازخداوند میخواهم که دراین‌سفر یارومددکار توباشد تادر هنگام فرمانروائی‌خود پرهیزکار باشی، برتو است که با نفس خود ستیزه نمائی و از کبر وغرور برحذرباشی که برادرت را بتو بدبین میسازد .

بارسول‌خدا هم‌نشین بودم ولی هنگام خواری ومذلت‌گرامیش داشتم و هنگام ناتوانی به توانائیش کمك کـردم تا آنکه امیر مقتدر و رهبر و فرماندهی بزرك گشت .

حال‌میگویم دراجرای اوامراسلام کوشش‌نما تااوامرت را قبول کنند زنهارکه نعمت مقام وجاه ترا مغرور و سرمست نسازد و در نتیجه خوار و زیردست نشوی، سعی کن قدر نعمت را بشناسی تا از معصیت دور شوی باید بدانی که در غیر اینصورت تدریجا فریب خورده کم کم بجهنم دره خواهی رفت پناه می‌برم بخدا !!

مردم بسوی‌خدا روی میآورند ومی‌شتابند تادنیای‌آنان آباد وآسوده باشد زیرا آنرا میخواهند اما پس‌ازآن خدارا ترك‌گفته وفراموش میکنند وبدنیا دل می‌بندندونمیخواهند آنرا ترك نمایند .

از کشتارگاه ستمکاران به‌پرهیز .

آری عمر قوانینی تهیه‌کرد که احکام آن بهترین نتایج اجتماعی و سیاست‌را دربر داشت وهمه مردم با وجود اختلاف مشرب آن را انجام می دادند عدالت حکام را در (چهار کلمه) خلاصه‌کرده بود و همه مورد توجه

قرار میدادند و فاروق آن کلمات را به مغیرة بن شعبه در زمانی که بسمت والی انتخابش کرده بود گفت «پرهیزکاران را تأمین بده واشرار را بترسان» ایجاز فرمان عزل امیر و برگزاری بامیری دیگر که بزرگترین گناهی را مرتکب شده معزول گردید و لازم بود برای ارتکاب آن تعقیب شود از یك سطر تجاوز ننمود واینك آن نوشته‌ای که عمر به مغیرة بن شعبه فرستاده است .

(اما بعد . خبر بزرگی بمن رسید اباموسی را بسمت امارت فرستادم حکومت دردست تواست بزودی باو بسپار) همین قسم درطی کلمات کوتاه و قصاری که از عدالت مطلق سرچشمه میگرفت و از آغاز تاپایانش بهترین درس اخلاق بود وسبب بالابردن میزان فهم وشعور بشمار میرفت رفتار می نمود اینك آنچه‌را بعمروبن عاص گفته این است :

خداوند مردم‌را آزاد آفریده چرا آنان‌را بنده می کنید ؟

این جملات هم ازخطابه‌های او است:

(ای‌مردم ! عمالی برای شما نفرستادم که بشما سیلی بزنند و اموال شمارا تصرف نماید بلکه آنان‌را فرستادم که باشما کار کنند و راهنمای شما باشند هرگاه غیر از این رفتار نمایند بگوئید سوگند بآن کسی جانم در دست اوست اورا ازشما جدا میسازم ، مبادا مسلمانان رابزنید تاخوارشوند ونه آنان را ستایش کنید که فتنه برانگیزانند ، حقوق آنانان‌را ضایع نکنید تاکافر بشوند و در جنگل آنها را فرود نیاورید که آنجارا پایمال نمایند ، چه پس از ورود عرب بجنگل از آب سرد و هوای گوارا و سایه درختان بهره‌مند میشوند ودرنتیجه زندگی آرام وآسوده پیدا می کنند و عزت نفس وبزرگواری خودرا ازدست میدهند وآن افکاربلند ازسرشان خارج میشود وحرارت وغرور سربازی‌ازآنان محومیگردد اینهارا من برای‌آنان‌میخواهم)

مسلمانان ازنصایح واندرزهای او پیروی مینمودند و افکار روشن و حقیقت گفتار داشتند وبرای بیداری مردم مسلمان وبالابردن حسن تدبیرشان کوشش میکردند .

باپند وحکمت وحسن‌بیان اعجاز داشتند تادولت وملت‌اسلام باعظمت وسرفرازی ونشاط پایدار ماند تاآنکه دورهٔ قهقرا و انحطاط فرا رسید و

زبان وحسن بیان وبلاغت و فصاحت آنان سلب گردید و با الفاظ رکیك و انتخاب معانی زشت دچار گرفتاری شدند که بکلی ازفهم مطالب عاجز و بی بهره ماندند .

احتیاجی بایراد مثال نداریم زیرا معاصرین‌ما مبتلا به‌بیماری(زبان) هستند ، روزی که برای نماز جمعه بمسجد جامع بصره وارد شدم بی نهایت شرمنده ومتأثر گردیدم وانتظار نداشتم خطیبی را به‌بینم که یك کلمه عربی ازروی نوشته های خود ایراد کنند ، وقتی دانستم کتاب سیبویه را بصریان و کوفیان غرق کردند به سیبویه ترحم آوردم ولی آنان خودشان هم باکتاب بقعر دریا رفتند اینها از حیث تشریح صفات اعراب‌بود اما از انحطاط معنی باید بخداوند شکایت کرد زیرا منبر خطابه‌ای که حضرت رسول (ص) در مساجد بنانهاد تابمنظور تعلیم مسلمانان بکار برده شود واز نظر بیداری و تحریك مردم باتحاد ویگانگی وتحصیل سعادت دوجهان مورد استفاده قرار گیرد و برروی منابر بصره وکوفه یعنی جایگاه امیرالمومنین علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام وسایر بزرگان صحابه وتابعان او که دربلاغت وبزرگی وجوانمردی و فصاحت بیان ارزش بسیاری داشتند اکنون نادان ترین مردم عرب وعجم برروی آن‌منابر قرارگرفته خطابه می‌خوانند !!

در باره خطابه آنان‌هم جز اینکه بگوئیم (گل لطیفشان از عرق شریفشان باز میشود) ! چیزی دربر ندارد ، البته بسیاری از خطباء کشور روی منبر چنین وضعی را دارا هستند فلاحول ولاقوة الا بالله .

۲۱- سر تقدم و موفقیت دول اسلامی چه بود و علل انحطاطش چیست ؟

تشکیلات هیچ دولت وحکومتی نمیتواند با فراغت استقرار پیدا کند مگر با اتکاء به دو قدرت ، یکی قدرت ملی که عموم مردم را با تحاد و وحدت و یگانگی وفتح و غلبه بدشمن دعوت میکند واحساسات وغرور ملی را برمی-انگیزد . قدرت دیگر ایجاد نیروی ایمان است که درادای دین بجای قدرت ملی اتحاد کلمه را بوجود میآورد و یگانگی و تفوق خود را بر مخالفان و دشمنان تحمیل میکند .

هرگاه تاریخ پیش از اسلام را ورق بزنیم خواهیم دید که ملت‌عرب دارای قدرت ملی و بزرگی وعظمت فراوانی بود اما باوجود چنین مشکلی نمیتوانست حکومتی تشکیل داده یاپادشاهی‌انتخاب نماید ونیروهای اجتماعی را نزد خود متمرکز سازد .

علت این امر پاشیدگی قبائل وتشکیل جمعیت های کوچك و فراهم آوردن یك قدرت ملی بمنظور سرکوبی قبائل دیگر و غلبه برآنان بود با این اوضاع واحوال ملت‌های عرب نتوانست از نیروی ملی خود استفاده کند بلکه برعکس درنتیجه متمرکزنبودن قدرت وپراکندگی ، زیانهای بسیاری دیدند وآنقدر در این حالت ، حالتی که صورت خودکشی با اسلحه خویش داشت بسر برد تاناچار گردید توجه خودرا بتمرکزقوای‌ملی معطوف بدارد و باتشخیص این‌ضرورت موجبات تحصیل‌قدرت‌وغلبه بردیگران‌را فراهم سازد .

در زمانیکه اعراب در چنین‌حالتی بسر می بردند آفتاب اسلام‌طلوع نمود وقبایل مختلفی‌راکه اسیر هوا وهوس گردیده وهریك باتعصبات‌شدیدی نسبت بیکدیگرحمله میکردند وناسزا میگفتند بدین اسلام فرا خوانده شدند تا هوی و هوس و عداوت و کینه توزیهارا کنار گذاشته در لوای دین اسلام اتحاد کلمه پیدا کنند .

البته باظهور اسلام تعصبات قبایل از بین رفت وبجای غرور و خود خواهی‌هادین اسلام بااستقرارعدالت ومساوات‌وآزادی عواطف واحساسات پاکی در مردم بوجود آورد و آنهما را بعزت نفس و شرافت انسانی آشنا کرد وطولی نکشید اعراب باهوش ذاتی‌وذهن تندی که داشتند در روح‌خود احساس راحتی نموده ودعوت اسلامی‌را ازصمیم قلب قبول و حقانیت آنرا تصدیق وتأیید کردند و باعزم و اراده راسخ نسبت به تشیید مبانی اسلام کوشیدند وفوج وفوج بدین اسلام در آمدند .

در نتیجه همان قدرتی‌راکه اعراب پیش از اسلام بصورت فردی در آورده واساس آنهاراازهم پاشیده‌بود باردیگر باقبول دین اسلام‌متمرکز گردید ودلهارا بهم نزدیك ساخت ویگانگی ووحدتی برقرار نمود .

پس از آنکه قدرت متشکلی بوجود آوردند تدریجا بکشورها و شهرهای دیگر توجه پیدا کردند وسایرملل‌را نیز بقبول اسلام دعوت‌نمودند وشهریاران بزرگی‌را مطیع خود ساختند و تاج و تخت کسری را ضعیف و بسیاری از اراضی‌آباد جهان‌را بالشکرکشی فتح نمودند و سراسر سرزمین های متصرفی‌را در پرتو دین اسلام پر ازعدل وداد نمودند ودر مدت کمتر از هشتاد سال‌ازکوه پیرنه که فاصله بین‌اسپانیا وفرانسه است تادیوارچین‌را بتصرف اسلام در آوردند .

بهمین‌نحو اسلام‌باعظمت واقتدار درسراسر کشورهای جهان گسترش می‌یافت ودر دوره خلفای راشدین وامویان وعباسیان تاعصر هارون‌الرشید ومأمون باوج کمال رسید ، پس ازآن‌تاچندی متوقف شد واز آن به بعد نیز رو بانحطاط وقهقرا گذاشتندوکار بجائی کشید که دیگر عظمت وجلالی برای دول اسلامی باقی نماند مگر شکل ظاهری آن‌که با القاب و عبارات بی‌معنی زینت یافته بود و درست قضایا را برعکس جلوه میداد . آیا این انحطاط و سیر قهقرائی بدون سبب وعلت شد ؟!

آیا بر اثر کمیت مردم مسلمان این انحطاط ، پیش آمد ؟! نه ، بلکه در دوره انحطاط ، عده مسلمانان بیشتر از دوره عظمت و عزت اسلام بود وفقط بایدگفت بزرگترین سبب و مهمترین عوامل انقراض

وشکست نهضت اسلامی وعظمت و بزرگواری آن غفلت و ناآگاهی آنان بود که ترك حکمت دینی کردندودستورات اسلامی‌را بکار نه بردند درحالی که در سایه دین اسلام بآرزوهای قلبی خود رسیدند وتفرقه وپراکندگی‌را باتحادکلمه پیوند دادندواینها بود که‌برای عظمت کشور مهمتر از قدرت ملی محسوب میگردید.

آری هنگامیکه جهل وغفلت در خلفا زیاد شد واز علمی که آنانرا بحقیقت دین وحکمت آشنا میکرد دوری‌جستند پایه واساس قدرتشان بکلی متزلزل گردید وبابروزاینگونه روش‌های ناپسند نه تنها فرماندهان وسران مقتدر نیروهای ملی خود را از دست دادند و قدرتشان متلاشی شد بلکه تعصبات قبایل و قدرت دینی آنان هم باقی نماند تا جلوی بعضی از تند رویها را بگیرد و از شدت اعمال زشت بکاهد، باندازه‌ای ضعف و ناتوانی در میان ملل مسلمان زیاد شد که بیگانگان فرصت دادکه از اختلافات موجود استفاده نمایند وبسیاری از افراد پست ونادرست‌راکه‌سمت بندگی‌داشتند بمقامات‌عالی‌بگمارند وآنهارا درامور مالی‌ومباشرت مداخله دهند وباین ترتیب اموال دولتی را تصرف و صرف هوی و هوس کردند و چون خلفای اسلامی فاقد نیروی ملی و قدرت دینی شده بودند بدبختانه روی ضعف و ناچاری بانحطاط کشیده شدند و محکوم بانقراض وشکست گردیدند!

باید دانست که کسی ظلمی بآنان روا نداشته بلکه خود شان بخود ستم روا داشتند، چنانکه می بینیم در آغاز تشکیلات کشوری صدر اسلام مردم برای حفظ‌کشور خود دارای غرور ملی بودند و بهیچیك از بیگانگان اجازه دخالت در کارهای حساس دولتی داده نمی‌شد.

برعکس دوره‌قهقراء که طلیعه آن بااستخدام بیگانگانی‌آغاز گردید که دارای صفات نادرست بوده وباتملق و دوروئی وچاپلوسی خو گرفته و ازهر حیث دچار مسکنت بودند.

خلاصه آنهائی که‌اخلاقاً وطن پرست بودند وبرای اداره امور کشور وصلاحیت رسیدگی باموررا داشتند ومیتوانستند بالیاقت وشایستگی مراتب

دولتی را به پیمایند از دخالت در کارها ممنوع گردیدند و برکنار شدند تا آنکه کشورهای اسلامی با دست بیگانگان سقوط کرد چنانکه در تاریخ مثالهای بسیار زنده‌ای مانند داستان افشین و دیالمه و دیگران بجای مانده است .

ماجرائی که در دورهٔ تأسیس وانحطاط دول اعراب اسلامی اتفاق افتاد عیناً در دورهٔ عثمانی و سایر دول روی داده که بذکر آن اشاره خواهد شد .

۲۲ـ نگاهی باوضاع واحوال هند و مصر و ایران و افغان

سید گفت: جای بسی تعجب است باآنکه کشورهای اسلامی بیکدیگر متصل و مربوط گردیده و پیوند یافته از اخبار یکدیگر هیچگونه اطلاعی نداشتند!

افغانی کمتر اهتمامی درباره بدست آوردن اخبار واطلاعات مربوط به برادرش ایرانی نشان میداد و هردوی آنها بطور کلی از اوضاع و احوال هندوستان بی‌اطلاع ماندند وازاین بی‌خبری‌چه زیانها که دیدند درصورتیکه می توانستند فرصت‌را مغتنم شمرده از برقراری روابط وهمبستگی‌هااستفاده کنند وخودرا برای هرگونه پیشرفت وترقیاتی آماده سازند، باتوجه بهمین اوضاع واحوال بود که وقتی درسال ۱۸۶۰ انقلابی درهندوستان روی داد خبرآن نه‌بایران رسید ونه بافغان، مگر بعد ازآنکه آتش انقلاب خاموش‌شد. همین‌قسم هم هندی‌ها از سایر برادران مسلمان خویش که در شرق و مغرب جهان پراکنده هستند بی‌اطلاع بودند وازچگونگی آنان ووضع زندگیشان خبری نداشتند، ترك و مغربی از تونسی و جزائری ومراکشی بی‌خبر بود وفقط میدانستند که در دنیا قطعه‌ای‌را بنام هند میخوانند و درآن چندین ملیون مسلمان دارد و هندیان میدانستند که درکره زمین دولتی بنام دولت عثمانی وجود داشت که یك دولت اسلامی بود وهرگاه ازنیرو وقدرت آنان خبری بدست میاوردند بی‌اندازه خوشحال می‌شدند که از راه دوستی وجلب عواطف واحساساتشان حکام ستمکار را خورده وباخونشان خمیر تهیه کنند، بااین ترتیب می بینیم عالم اسلام از جور وستمی که برپیکرش وارد میآمد اطلاع ندارند و هریك به تنهائی ناچار بودند تنها بوضع خود توجه داشته باشند من هرقسمتی از جهان راکه سیاحت نموده ودرکشورهای اسلامی گردش کرده‌ام کمتر اطلاع اساسی از هندوستان داشتند و داناترین کسانی هم که بهندوستان آشنائی داشتند این اندازه بود که هندوستان کشوری‌است که درزیر قدرت بریتانیا قرارداشت وهندیان بامسلمان بدرفتاری‌میکردند!!

هندوستان یك گوهر گرانبهائی از قطعه آسیا است که‌از قدیم‌ترین زمانها مورد توجه جهانگیران و شهریاران بزرك مانند اسکندر کبیر بود

که از راه شمال مظفرانه وارد هندگردید و ازراه سرخس که دروازه هند بشمار میرودواز راه‌محمره (خرمشهر) بصره وبندر عباس و بلوچستان‌لشکر اسلامی بخاك هندوستان وارد شد مانند همان لشکر که حجاج‌بن یوسف‌سند وبخارا وکابل وهندرا متصرف شده بود .

در قرون وسطی‌سلطان محمود غزنوی‌آن شهریار بزرگ وبلندهمتی که فتوحات‌وجنگهای‌هند‌نموداری از بزرگی اوست هنگامیکه بالشکریانش بقلب هندوستان می‌شتافت ونزدیك بود براثر تشنگی وبی‌آبی همه بهلاکت برسند خادم مخصوصش در نزدیکی آن سامان آبـی پیدا کرد و اهتمامی داشت که بپادشاه برساند ، سلطان محمود غزنوی پس ازآنکه آب‌را گرفت جلوی لشکریانش بروی زمین ریخت وخطاب بآنان گفت :

درصورتیکه لشکر بهلاکت برسند از زندگانی خیری نمی‌بینم واگر لشکر من بسلامت این راه را بپایان برسانند در مرك من فضیلتی‌است !

لشکریان از این سخنان شهریار بزرك خیلی تشجیع شدند و راه را بدون احساس تشنگی وناراحتی طی نمودند تاآنکه پس از طی مسافت مکان آبی یافته واز دژهای هندوستان گذشتند و ثابت شدکه لشکر غزنوی از هر حیث آماده جنك بودند و بالاخره هـم توانستند شهرها را باز نموده پیروز گردند ودر نتیجه آنچه غنائم سلطنتی خواستند بدست آوردند و نیـازمندی خودرا تأمین کردند .

پس از آن تیمورلنگ و لشکریانش بهند رسیدند و اساس سلطنت تیموری‌را در هندوستان پی ریزی نمودندکه بعداً فرزندان و نوادگانش نیز وارث سلطنت آنجا شدندخلاصه شهریاران‌وفاتحان بزرك‌کشور هندراتصرف و غنائم بیشماری هم بدست آوردند و باجنگهای هول انگیزی مهلکه ها و معرکه‌ها براه انداختند !

زیرا هندوستان یك قطعه پهناوری است که از نظر موقعیت طبیعی و نعمت‌های خدا دادی‌اهمیت فوق‌العاده اعجاب‌آوری داردکه آدمی ازمشاهده وضع آن بوحشت‌وتعجب میافتد، سرزمین هند از نباتات وگیاهان خوشبوئی پوشیده و از صخره هـای سخت و محـکم آن درختـان تنومندی روئیده شده است .

آدم تصور میکنند که در سرزمین پر حاصل هند همه نوع زندگانی و آسودگی فراهم است در حالی که اینطور نیست ووقتی در دهات وشهرهای آن بگردش می پردازید خواهید دید در بدترین وسخت ترین شرایطی زندگانی می کنند ولقمه نانی را هم بازحمت بدست میآورند .

یکی ازشگفتی هائی که در طبیعت آدمی نهفته اسلحه خدعه و نیرنگ است که شرقیان را سر افکنده ساخته و بر اثر توهم حقایق را درك نمی کنند از بروز چنین صفاتی انسان دچار شگفتی میشود زیرا خصوصاً در ملل ضعیف اثراتی دارد که گاهی سبب گرفتاری واندوه وزمانی باعث شادمانی میگردد، توهم پرده ایست که بر روی حقیقت کشیده میشود وچشم را بسته میگرداند و بدبختانه بمنزله نیروئی است که در راه شرارت و دوری از اعمال مفید بکار میرود ، وهم ضعیف را قوی ونزدیك را دور وپناهگاه را قتلگاه نشان میدهد. وهم احساس را از آدمی سلب میکند بطوریکه گمان می برد موجود چیز معدومی بوده ومعدوم چیز موجودی است. :

وهم درعالم غیر موجود وجهان غیر مشهود بمنزله دردسر ودیوانگی میباشد . متوهم نمیداند چه میگوید وچه میخواهد !

وهم روح کثیفی است که روح پاك انسانی راآلوده و خراب میکند و اورا درتاریکی جهالت سیر میدهد وهنگامی که حقایق پوشیده ماند اوهام جانشین آن میگردد و بر اراده تسلط می یابد ومتوهم دروادی گمراهی بسر می برد بطور کلی باید گفت هرگاه وهم بمنزله فرزند باشد ترس بمنزله پدر او است .

مربی ومنشی اوهام ترس است که اجتماع بشری را به پست ترین مراحل انسانی وخواری کشانیده است .

ترس آدمی را ازکار وفعالیت بازداشته ودچار لغزش مینماید .

ترس اراده بزرگان را سست و منقلب و قلوب دانایان را ناتوان و چراغ هدایت را خاموش وتحمل خواری را برای مردم آسان میسازد تاشاید فشار بینوائی را تخفیف دهد و بار سنگین بندگی را قدری سبك گرداند ! ترسو باصبر و بردباری اهانت و سختی ها و مشکلات را تحمل مینماید و حال آنکه این رویه سخت تر از آن است که باشجاعت بکاری اقدام کند .

ترس لباس ننگینی است که روح را میپوشاند اما در نزد هرصاحب

روح بزرگ و بلندهمتی بمنزله مرگ خونینی است .

ترسو خواری وسختی‌های زندگی را آسان و ازنظر معیشت خودرا خوش می‌پندارد ومحنت‌های روزگاررا بگمان خود ناچیز میشمارد .

ترسو بارها مرگ‌را می‌چشد ولی باز هم راضی است که اگر چیزی برایش باقی نمانده اقلا چشمی داردکه دشمنانش‌را به‌بیند و دنیا و مظاهر زندگی‌را مشاهده کند ونفسی بزحمت برآورد ودرچنگال سختی ها محکوم بجان کندن بوده وبشکنجه وعذاب گرفتار باشد .

این کوچکترین نمونه زندگانی يك فرد ترسواست که همه چیزش را ازدست داده و بقناعت وفقر زیست میکند وتصور مینمـاید که بآرزوی خود رسیده است، ترس آدمی‌را ازمقاومت دربرابر مشکلات بازمیدارد واز بیماری های روحی بشمار میآید وشخص ترسورا باخود ازبین میبرد .

خداوند حفظ نفس‌را ازارکان زندگانی بشمارآورده و آنهم اسباب زیادی داردکه هرگاه‌گوهر آنرا بخواهیم جستجوکنیم همهٔ آنها بازگشت به ترس‌ازمرگ خواهد بود .

مرگ‌هم عاقبت هرموجود زنده وانتهای سیرهرموجود زنده‌ای‌است . راه مرگ هدف هرزنده‌ایست وهرکسی‌درروی زمین زندگانی میکند باید بسوی‌مرگ برود ومرگ هم وقت وساعت معینی ندارد ، از زمان تولد تا پست‌ترین درجات عمر هرآن باید در انتظار مرگ باشیم وخداوند بزرگ میداندکه عمرآدمی چه وقت بپایان میرسد .

ترس ازمرگ بیماری کشنده «ترس» را درروح آدمی بوجودمیآورد و ازدرك حقایق زندگی وحرکت‌آن که خدا مقرر و مهیا نموده باز میدارد ونمیتواند دردنیا خوب ودرآخرت سعادتمندگردد ، در صورتیکه خداوند بخاطر زندگـی قدرتی بانسان بخشیده است ، آری انسان از خودش غافل است و تصور میکند آنچه را خدا برای ادامه زندگانی متکی بشجاعت و عمل داده سبب فنای‌او خواهد بود .

نادان درهرگامی که برمیدارد گمان میبرد خطری درانتظار اوست و اگر درآثار انسانی‌بنگریم می بینیم کسانیکه بآرزوهای خود نائل آمدند و بامشکلات پنجه درآویخته و برچیرگی‌های مخوف زندگـی غلبه یافتند هرگز ترس درقلب‌آنان راه نداشته است .

وهم ووسوسه‌های شیطانی است که از کلمه ترس و وحشت انسان را ازدرك حقایق محروم کرده وازراه خدا بازمیداود وآنانرا ازتمام خوبیها بی بهره مینماید .

ترس سم مهلکی است که روزگار برای ازبین‌بردن آدمی آنرابکار میبرد و بوسیله‌آن ملل و نژادهارا میسوزانند و مانند دامی‌است که شیطان برسرراه بندگان خداگسترده تا از ادامه حرکت باز بمانند ، هرفسادی ریشه‌اش ترس‌است وآنهم نتیجه زشتی وپلیدیها بوده ومنشاء بروز ننگ و آلودگی‌ها است .

ترس موجبات پراکندگی اجتماعات را فراهم میسازد وروابطانسانی را قطع مینماید ولشکررا بسوی شکست میکشاند و بزرگان را ناتوان و کوچك میگرداند و آنان را از آسمان جلال و قدرت به پست‌ترین مراتب زندگی تنزل میدهد وموجبات هر کیفری‌را فراهم میسازد .

چرا درجنگها خیانت‌کار پیدامیشود ؟! زیرا خیانت زائیده‌ترس‌است.

چرا مردم پست تن برشوه خواری میدهند ؟ (آیا بدتر ازترس چیز دیگری‌هست ؟!) پس از این مثال ممکن است تأملی کرد که ترس ازمرگ درحقیقت ترس ازمرگ است وعلتی دیگری‌هم جز ترس ندارد بدیهی است که دروغ ونفاق وسایربیماریهای روحی‌نیز ازآن ناشی میشود (ترس) ننگ است وهر کسی که دارای فطرت انسانی بوده وخصوصا بخداورسول وروزجزا ایمان دارد نباید تن بچنین ننگی بدهد و امیدوار باشد که جزای خودرا به‌بیند وسزای نیکی‌ها وعلو طبع خودرا بدست‌آورند ، افراد ملت اسلام برطبق احکام واصول دینی باید ازاین صفت پست (ترس) دور باشند چه‌آنکه بزرگترین مانعی در راه جلب رضایت پروردگار خواهد بود و خداوند درقرآن راهنمائی فرمود که دوستی‌بامرگ علامت ایمان استوبرای آزمایش قلب دشمنان آنرا محك قرارداده و در باره کسانیکه مؤمن نیستند چنین سرزنش مینماید (الم تر الی الذین قیل‌لهم کفوآ ایدیکم واقیموالصلوة و آتوالزکاة فلما کتب علیهم‌القتال اذا طریق منهم یخشون الناس بخشیةالله اواشد خشیته وقالو ربنا لم‌کتب علینا القتال یوة اخرتنا الی اجل قریب) تا آیات ... برای‌کسانیکه مسلمان هستند لازم است در راه حق و بمنظور اعتلا وعظمت نام حق ازبذل جان ومال دریغ ننمایند و این وظائف خودرا

انجام دهند .

اجرای دستور کتاب آسمانی تنها نماز گذاردن وروزه گرفتن وخودداری از تجاوزات نیست چه آنکه مؤمنان وکافران ومنافقان هم واجد این صفات هستند بلکه تنها بخشش جان درراه عظمت نام حق وعدالت است وآن را رکن اساسی میشمارد وهرگاه اجرای حق وعدالت وحق را ترك کنندفاقدشرایط مسلمانی هستند .

هیچکس نمیتواند گمان برد که دین اسلام را با (ترس) دردل مسلمانان جای داده باشند زیرا هر جزئی از دین اسلام درس شجاعت و فداکاری می آموزد مؤمن کامل معتقد است که مرگ دراراده خداست وهرطوری مشیت او بخواهد انجام می پذیرد .

ادای فرائض هم عمر را زیاد نمیکنند و ممکن است دریك دقیقه هر اقدامی را نقض نماید ، مؤمن درخود دوحالت خوشی را انتظار می کشد یکی زندگی باسعادت و دیگر مرگی که بر اثر ابراز شجاعت و رسیدن بشهادت باشد که روانش بعالم ملکوت اعلی پرواز کرده بافرشتگان ومقربین درگاه الهی محشور شود .

دسته‌ای گمان می کنند که‌میتوان ترس‌را با آنچه که حضرت‌رسول(ص) آورده است بهم آمیخت بدین جهت خودرا گول‌میزنند ودرنتیجه عقل خودرا نیز ازدست میدهند وزندگیشان دستخوش هوی وهوس میگردد ، بلی‌اینهارا نمیتوان ایمان گفت مگرآنکه افراد مسلمان خودرا از ترس دور بدارند و اشباح وهم را ازذهن خود بدور افکنده وفقط بخدا توکل پیدا کرده و بآن توسل جویند تا دوباره مانند اول بزرگی خود را بدست آورده وآنچه را مفقود کرده‌اند بازیابند وآنچه را بچنك آورده‌اند درنگهداری آن بکوشند ونزد خدا وملل عالم سربلند گردند . . . .

همانطور که‌شرقیان ازترس ووهم زیان‌دیده‌اند بهمان‌اندازه‌بیگانگان مللی هستند که همواره خود را آماده پیروزی میسازند و دائما بمیزان نیرو های خود میافزایند وازنظر تکمیل آن کوشش میکنند در حالی که درچنین هنگامی شرقیان بایکدیگر اختلاف ونفاق دارند واسیر هوی‌وهوس‌میباشند. شرقیان دراثر نادانی ازاوضاع واحوال غربیان وهنر وتکامل آنها بی‌اطلاع هستند وهرچیز شگفتی‌را معجزه می‌پندارند و شاهکارها و اختراعاتشان را سحروکرامت می‌پندارند و بیگانگان بااستفاده از فرصت بشرقیان حمله‌ور

گردید وقدرت ونفوذ خودرا بهمه نقاط بسط وتوسعه دادند وبعضی از مردم کشورها راکه تحت تأثیر نفوذ آنان قرار میگرفتند ووحشت‌زده میشدند اوهام رادر ذهن چنین مردم ساده لوحی‌جای میدادند ودرسایه این‌نیرنگ‌ها برقدرت ونفوذ خود میافزودند تابیچارگانی را فریفته‌کار خویش مینمودند ودست وعقلشان را باهم‌گره میزنند واموال و اراضی وسیع‌آنان متصرف میشوند وکم کم آنهارا ازاملاکشان دور می ساختند وباسلب هستی وثروت شرقیان غنی میگشتند هرگاه وهم برعقل و حواس مردم چیره نمی‌شدوترس برآنان مستولی نگردیده بود هستی و ثروت و هرچه داشتند از دست نمیدادند و باین روزگرفتار نمی شدند بلکه دارای همه چیز بودند.

این جمعیت انبوهی که دارای اینهمه قوه وقدرت هستند عذاب‌خواری را می‌چشند، هرگاه این بیچارگان اندك اعتباری داشتند خداوند بآنان نیروی طبیعی میبخشید تاناتوانی بیگانگان رافاش وعوامل‌آزادی در میان آنان تجلی میکرد پناهگاه نجات زیر پایشان قرار میگرفت وبالاخره خواهند دانست که از استقلال وآزادی خود برخوردار گردند.

چه زحمتی بیشتر وتکلیفی پرزحمت‌تروخونریزی وبذل اموال بیشتر اززحمات امریکائیان وواشنگتن آن مردبزرك امریکائی خواهدبود که کشور امریکا راازنیروی خارجی پاك نمودند...

بعد ازآنکه اداره امور کشور مصر بدست محمد علی پاشا افتاد طولی نکشیدکه مصر درجاده تمدن جدیدی قدم‌گذاشت وبانظام مخصوصی حکومتش راپایه‌گزاری کردکه بدون استثناء برتمام کشور های شرق تقدم پیدا نمود، آری مصر درزمان‌آن مرد بزرك و در زمان خلفای بعداز او بافکار خردمندان قوم بپیش‌رفتهائی نائل آمدند وتجارت رونق گرفت‌وانجمن های علمی ومبادی فرهنك درتمام نقاط توسعه پیدا کرد وخطوط راه‌آهن وایجاد تلگراف‌باعث نزدیکی‌روابط مردم گردید ومعانی برادری رافهمیدند وباب معاملات‌را بایکدیگر گشودند وازاین راه مشترکاً منافع زیادی‌بردند ومشرب های‌مذهبی حالت اعتدالی‌بوجودآورد تاآنکه هریك‌از افراد کشور این معنا را احساس نمودندکه همه هموطن‌ومصری میباشند درنتیجه افکار ملی خودرا بروز میدادند وعموم مردم باهم همصدا بودند.

درشهرستان‌ها ودیه های مصر هم سرچشمه های ثروت عمومی شد

وازفیض نیروی ملی مصر سایر کشورهای شرق بلکه غربی ها نیز از آن بهره مند گردیدند وغربی‌ها برای کسب تجارت بآنسو شتافتند وبینوایان ثروتمند و عزیزان خوار شدند و مصر قبله آمال غربیان گردید ومورد توجه سیاحان قرار گرفت وهر که بمصر رفت مصریان رابهتر ازهمشهریان خود و مکان خودرا در مصر بهتر از زادگاه و وطن خویش دید، بسیاری از غربیان بمصر شتافتند بطوریکه داستان (برج بابل) راکه بزبان های مختلف مترنم بود بیاد میآورد.

امنیت حکمفرما وراحتی‌وآسایش عمومی برقرار وروش اروپائی رادر مصر تعقیب مینمودند وهر کسی شاهد این پیشرفت‌ها و تحولات بود معتقد می‌شد که این کشور قریبا یکی از بزرگترین بلاد شرقی خواهد شد، گویا روزگار بآنان حسد ورزید وخردمندان از بین رفتند وکشور راه افراط را درپیش گرفت ومردم غروری پیدا کردند تاآنجاکه به بیهوشی مشهور وقومی ناتوان گردیدند و نزدیکان ازشئون اداری برکنار و امور کشور بصورت دیگری در آمد وروشهای غیرعادی پیدا کرد و دسیسه ها و نیرنك‌ها آغاز شد وهمه دارای افکار و عقاید سیاسی شدند زیرا همه دارای هدف ومقصودی بودند ودر نتیجه پیوند ها پاره ورشته ها گسیخته شد و قدرت ها ناتوان وحس اطاعت از بین رفت وبجای آن آتش فتنه شعله‌ور گردید.

قضارا بیگانگان داخل مصر شدند وفتنه اعرابی راخاموش ومصررا که برسر راه هند قرار گرفته بود بتصرف درآورند وامنیت وراحتی راکه ازضروریات حیات بود دوباره تجدید نمودند.

ایکاش نسیم‌فرح بخش حیاط ونشاط زندگی بکشورهای شرقی ومردمش میوزید واز خواب غفلت رهائی میداد تابتوانند اتحاد وقدرتی بدست آورند!!

ایکاش افغان هاچشمان‌خود را بازنموده وبافکرروشن آیندهٔ خودرا بنگرند وبابرادران ایرانی که درمصالح‌عمومی باآنها اختلافی ندارند اتفاق پیدا کنندچه همه ازیك گوهر ودارای رابطه ای که بهترین روابط است آنان را بیکدیگر متصل میسازد یعنی (روابط دینی ودین پاك اسلامی)..

وباید بدانند که هرگاه بمخالفت های خویش ادامه دهند بخود و برادران ایرانی ومسلمانان هند ضرر میرسانند.

پس برایرانیان وافغانی ها واجب است که اتحاد کلمه واتفاق نژادی را رعایت نموده و در فروعات مذهبی از بروز هرگونه اختلافی بپرهیزند زیرا این اختلافات اتحاد اسلامی رابرهم میزند و پیوند حقیقی آنها راخواهد گسیخت .

عقل وحزم اجازه نمیدهد که برای مسائل جزئی وچیز هـای کوچك همه مضمحل بشوند.

باید بدانند که اختلافات ایرانیان با افغانیان زیانهای بسیاری رابرای آنان دربردارد.

برافغانهاست که ازاین اختلافات جزئی وفرعی چشم بپوشند وبوحدت اساسی ویگانگی گرایند ودست خودرا برای برادری واتحاد بسوی ایرانیها دراز کنند زیرا طبعاً این وحدت بـرای وطـن مفید خـواهـد بود ونیروی مقاومتی دربرابر دشمنان ایجاد خواهد کرد وقدرت چشمه فیاضی است کـه باعث آبادانی کشورشان میشود وپناهگاه همسایگان خواهنـد بود درنتیجه برای سایر مسلمانان جهان درس عبرتی است تاهمان روش راپیروی کرده بشرافت وبزرگی برسند وعظمت وافتخارات جاودانی برای فرزندان خود بارث ویادگار بگذارند .

چونکه افکار بلند وهمت ایرانیان همواره باچنین افتخاراتی آشنائی داشته وازآنها بعید نیست که بمنظور وحدت اسلامی برخیزند وروابطخودرا بایکدیگر محکم سازند .

چنانکه درآغاز ظهور اسلام درنشر دانش وعلـوم واحکام الهـی مجاهدتها نمودند واسرار دین اسلام ورمز موفقیت آنرا روشن ساختند ودر این راه کار کردند ودرراه عظمت ازهیچ کوششی دریغ نورزیدند ومهمترین وسایل رابکار بستند.

آری بخاری - مسلم - نیشابوری - ابن ماجـه - ابرداود - بغوی ابوجعفر - بلخی - کلینی وبسیاری دیگر همه ازایران برخاسته اندابوبکر رازی طبیب مشهور وامام فخرالدین رازی درطهران نشو ونمایافته‌اند .

ابوحامد غزالـی حجة الاسلام - ابـو اسحق اسفرائینی - بیضاوی - خواجه نصیرالدین طوسی - ابهری - عضد الملة والدین وسایر دانشمندان کلام واصول باعث افتخار ایرانیان وسربلندی مسلمانان بودند.

ابوعلـی سینا فیلسوف شهـیر وشهاب الدین مقتول ومانندآنان از

سرزمین ایران برخاسته‌اند.

ایرانیان نخستین کسانی بودند که بزبان عربی خدمت نمودند و اصول وقواعد زبان عرب‌را تدوین وتألیف کردند، مانند سیبویه وابوعلی فارسی ورضی وعبدالقادر جرجانی مؤسس علوم بلاغت در بیان اعجاز قرآن که دقایق بیان واعجاز راتاسرحد کمال بشری روشن ساخت.

صاحب صحاح جوهری که یکی ازدیه‌های ایران ومجدالدین فیروز آبادی که یکی از شهرهای ایران بود.

زمخشری جارالله سکاکی ابوالفرج اصفهانی. بدیع‌الزمان همدانی وسایر کسانیکه دقایق قرآن را روشن و بیان نمودند همه ایرانی بوده‌اند.

نخستین مورخین طبری استخری وقزوینی نخستین جغرافی دانانی هستند که ازایران برخاسته‌اند.

شبلی ازنهاوند وابویزید بسطامی ازبسطام واستاد هروی که استاد حقیقی شیخ اکبر محی الدین عربی ازهرات بود وتمام آنها ایرانی‌هستند. صدر الشریعه وفخر الاسلام یزدوی و آمدی ومیر غینانی وسرخسی وسعد تفتازانی‌وسید شریف وابیوردی همه ازفرزندان‌ایران بوده‌اند، قطب الدین شیرازی وصدرالدین شیرازی ورئیس حکمت درقرون اخیر، میر داماد امیر فندرسکی نیزایرانی بوده‌اند.

کدام فضل وهنری است که ایرانیان ازآن بی‌اطلاع باشند واین‌چه مزیتی است که خداوند باسلام‌عطا فرموده است که‌ایرانیان گذشته‌توانسته‌اند بهمه چیز دست بیابند وموفق بشوند.

آری حضرت رسول ص فرموده، هرگاه‌علم درسیاره ثریا باشد مردان‌ایران بآن دست می‌یابند، وهرگاه ایرانیان ازخاطرات وآثاری که ازاسلام‌بجای مانده ودستهائی که مشعل دانش را افروخته بیادآورند قطعاً برای وحدت دینی قیام خواهند کرد وازآزادگان بشمار خواهند رفت.

چنانکه ایرانیان در آغاز تشکیل اسلام دخالت داشته واز نظر جوانمردی در عالم اسلام نسبت بدیگران برتری وتفوق داشته‌اند.

گمان میکنم اکنون وقت آن است که با افغانیان وحدت و یگانگی پیدا کنند تاسنگر محکمی در برابر دشمنان خود بوجود آورند تا بیگانگان طماع وخودخواه نتوانند مقاصد خودرا انجام دهند ، بااین اتحاد و یگانگی خواهند توانست بدشمنانی که شرق وغرب را احاطه نموده ودر کمین نشسته اند غلبه پیدا کرده وفرصت هرگونه تجاوز یاسم پاشی را از دستشان بگیرند ، باید بدانند که اتفاق پادشاه ایران با امیر افغانستان اسلام جدیدی بدست خواهد آورد تاهمه بآن منضم گردیده و باسایر ملل اسلامی و امیران آن اتحاد پیدا میکنند ودرمسلمانان حیات جدیدی دمیده میشود وآمال تازه‌ای پدید میآورد و ارواح مؤمنان از آن شادمان میشوند وبحوزه خلافت می پیوندند و بوحدت اسلام بستگی نزدیکی پیدا کرده و غاصبان را از کشور میرانند و اموال وثروتهای ازدست‌داده را بدست میآورند وعظمت‌دوباره‌ای باز می‌یابند و از اقصی‌نقطه مغرب تاقلب چین نفوذ خود را بسط میدهند و ازقسمت‌های شمالی یعنی ازقازان تاسراندیب که زیر خط استوا قرار دارد پیش میروند و مانند شهریاران نخستین دوره اسلامی که دارای شوکت و عظمت بوده وبسیاری از کشورهای آبادرا در حیطه حکومت و قدرت خود در آورده بودند اعتبار و اقتدار مجددی بدست خواهند آورد . و با اتحاد لشگریان اسلامی لشگر بیگانگانرا شکست داده وپرچم اسلام را باردیگر باهتزاز درآورده و گفتارشان را همه بکار می‌بندند ، خلیفه‌عباسی هرگاه کلمه‌ای ایراد میکرد فغفورچین سر تعظیم فرودمیآورد وبهمین‌قسم بزرگترین شهریاران اروپا اوامر دول اسلامی‌را اطاعت میکردند ، در قرون وسطی شهریاران بزرگی مانند محمود غزنوی و ملکشاه سلجوقی و صلاح‌الدین ایوبی ودرشرق مانند تیمور گورگان و درمغرب مانند سلطان‌محمد فاتح و سلطان سلیم وسلطان سلیمان بود .

بزرگان اسلامی سیادت وقدرتی‌نیز در دریاهای جهان‌داشتند وچنان نفوذ وقدرتی فراهم آورده بودند که مخالفان آنان گمان میکردند فضیلت آسمانی است، اکنون تمام جهان ازمسلمانان‌پراست وآنها عظمت‌وبزرگی خودرا باز نمی‌یابند مگر بخواست خداوند اتحاد واتفاقی پیدا کنند « وما علی‌الله امر عسیر وهو جل‌جلاله علی کل شیئی قدیر نعم‌المولی ونعم‌النصیر...

باید بشجاعت و جوانمردی خوگرفته و با مهالك ستیزه کنند و در هنگام کار سختی‌هارا تحمل نمایند و دارای طبعی سخی باشند و در راه حق

مرگ را با سربلندی استقبال کنند، اگر مسلمانان امروزی دچار فقروخواری گردیده وهمه بدبختی های خویش را ناشی از قضا وقدر میدانند واز آنچه که مسلمانان حقیقی معتقدند وبکار می بندند بیزار هستند ازسنت ها و مقتضیات وانحطاط ملل وعوامل انقراض آن است که ازهر فضیلت وشوکتی بر کنار مانده وخوبی هایشان تبدیل بزشتی میگردد وهر کمالی راناقص میدانند و خلاصه هرزیبائی ونیکوکاری راترك می نمایند وپای بند بدیها میشوند واز عقاید وصفات خوب انسانی چشم پوشی میکنند یکی دیگر ازکارهای مهم واساسی مردم کشورهای شرقی که درهمه محافل ومجالس وجمعیت ها بصورت عمل درآمده تعصب است که حتی تکیه گاه ستمدیدگان شده وبطور کورکورانه آنرا پیروی مینمایند.

کمتر اتفاق می افتد که درآغاز سخن گفتن ویاطی صحبت ویادرآخر آن هرزشتی وبدبختی را علت قرار دهند بلکه آنرا پرده کثیفی پنداشته مانع بزرگی برای رستگاری میدانند وآنرا نقص میپندارند درنتیجه تعصب را باتوهم سرچشمه بدبختی تلقی مینمایند.

واز فرنگیان کورکورانه تقلید نموده مطالب رامخلوط ودرهم و برهم و اشتباه میکنند و تفاوتی مابین حق وباطل قائل نیستند و بیشتر در آموختن مطالب باطل حریص هستندوبرای بیان مفاسد تعصب سرهاتکان داده و ریشها را میجنبانند و هرگاه شخصی سخنی بگوید که بمقام آنها بر بخورد اورا فناتیك مینامند واگر در باره عقیده آنان مطالبی گفته شود که جنبه مخالفت داشته باشد اورا متعصب ولجوج میشمارند وهرگاه بملاقاتش بروند باکمال بی اعتنائی روی برمیگردانند.

هراندازه قدرت روابط افرادسست وناتوان شود بهمان اندازه تعصب کم میگرددواعصاب آن ازریشه اش ناتوان گردیده وملت بانقراض کشید خواهد شد مانند ضعف وناتوانی جسمانی که آدمی را بنابودی میکشانند وروح ازبین میرود وهیئت جامعه نیز نابود میگردد.

وهرگاه افراد لایقی باشند اجزاء پراکنده ای ازآنان باقی میماند که درکائنات باافراددیگری پیوستگی پیدا میکنند ویامشرف بمرگ میشوند تابه نشئه دیگری میروند.

سنت خداونددرخلقت این است که هرگاه تعصب درملتی ناتوان گردید آنرا بسستی میکشانند وناچار ازیکدیگر غافل میشوند وپس ازغفلت روابط

ازبین میرود ورشته های صمیمیت پاره میگردد وفرصتی برای دخالت بیگانگان بوجود میآورد ودرچنین وضعی نمیتوانند برخیزند تاآن که خداوند در نشئه دوم تعصب را در آنان بدمد.

آری تعصب مانند سایر صفات وصفی است که اعتدال وافراط وتفریط دارد، اعتدال همان نقصی است که زشتیهای آن را بیان نمودیم وافراط هم چیزی است که آدمی را بطرف جور وتعدی میکشاند وآدم مفرط نیز ازنظر تعصب ناچاراً بحق یاناحق ازخود دفاع مینماید، اگر برای استحقاق کرامت شخصی منفرداً ابراز تعصب نماید ودیگران را اجنبی به پندارند دیگر حقی نشناخته وعهده دار ذمه نمیشوند وازراه عدالت بیرون میروند وبجای اینکه ازتعصب بهره ای برده باشند زیانهای میبینند ودرحقیقت فروغ و روشنائی یك ملت ازبین رفته قدرتش متزلزل میگردد، چه عدالت قوام اجتماعات انسانی است که حیات ملل را پرورش میدهد وهر قدرتی که بسوی عدالت کشیده شود بفنا منتهی میگردد.

واین اندازه افراط در تعصب هم ازنظر شارع مقدس زشت است.

زیرا فرمود «لیس منا من دعا الی العصبیة»

چنانکه منظور ازتعصب صدای ملی باشد مرجعش رابطه نسب و اجتماع میباشد که ازیك ریشه است وهمین قسم مردم آن را توسعه میدهند و برای قیام دینی هم که عبارت از کمکهای متقابل باشد مجاهدت میورزند و متجددان این نوع تعصب دینی را زشت پنداشته ودور انداخته اند.

وخیال میکنند که عقل وتدبیر این کارها را اجازه نمیدهند، پراکنده ـ گانی که متحدشده وفتنه هارا دفع نموده وبکسب کمالات رسیده واختلافاتی هم ندارد برای آنان تفاوت نمیکند که ریشه کار آنان دین یانسب باشد واز خداوند بزرك است که دین دونوع رابطه دراقوام مختلفه بشر بوجود آورد تاآثار مهم وزیبائی آن بروز کند وسبب افتخارات جهان گردد.

کوچکترین تفاوتی نزد عقل موجود نیست که از نزدیکان دفاع نماید یاحوائج زندگانی اورا فراهم سازد ویا روابط خودرا برقرار نمایند.

کسانیکه دراصول وعقاید دینی بایکدیگر موافق باشند ودراین راه تعصب نشان دهند واز میانه روی بیرون نرفته و در معاملات جور وستمی روا ندارند وپاس احترام یکدیگر را نگاه بدارند ونقض عهد ننمایند یکی ازبهترین فضایل انسانی رابجای آورده اند ومنافعشان بسیار وفواید بسیاری

هم در بر دارد.

اینها مقدس ترین روابط و بالاترین مقامات است وهرگاه رشته این روابط محکم گردید باوج عظمت وخوشبختی خواهند رسید خصوصاً هنگامی که دریك جمعیتی قدرت دینی حکمفرمائی داشته باشد وهوی وهوس نژادی راتحت نفوذ قرار دهد وتورا ازبین ببرد، چنانکه اشاره شد دیانت اسلامی همین حالت راداراست .

از گفتار من در اتخاذ روش مقدس ترین روابط اتخاذ سند نکنید که بگوئید اختلافات مابین افراد واشخاص تولید میشود ،آنانیکه بارادت و صمیمیت کار میکنند باعث ازبین رفتن حس نفرت وانزجار درمیان قبیله وفامیل خواهد بود ومردم رنگارنك بالغات و اصطلاحات وعادات و صور و اشکال مختلف وهوی وهوسهای گوناگون بیك مقصد پیش میروند وآن مقصد برای آنان دارای عظمت وشرافتی است که زیر یك اسم وعنوان قرار دارد چنانکه عقل درست راهنمای آدمی باشد بشهادت تاریخ آثار قدرت وتعصب دینی بروز میکند وروابط ملی هم بآن افزوده میگردد.

دسته ای اززنادقه دراین اوقات دربیان مفاسد تعصب دینی داد سخن میدهند وگمان میبرند حمایت ازاهل دین که میخواهند پرده آلودگیها را پاره نموده وعوامل وهن وسستی وجهالت را درمیان برادران خود ازبین ببرند وسبب خواهد شد آنان را ازسیر کمال مدنیت دور سازد وبرروی نور دانش ومعرفت پرده افکنده وجامعه را بتاریکی وجهل وجور ستم وظلم و مخالفت میکشانند.

آنان گمان میکنند برای دفع فساد و تکمیل مصالح اجتماعی باید تعصب دینی رابکلی ازبین برد وعقل را اززنجیر عقاید آزاد گذاشت ، بسیاری ازفرنگی مآبان مسلمانان رابداشتن تعصب دینی مذمت میکنند.

اگر رجال دروغگو هستند دین اولین معلم وبزرگترین استاد راهنماست زیرا آدمی راباکتساب علوم ونشر فرهنك وداشتن عاطفه و ترحم علاقمند میسازد وتیرگی دلرا روشنی میبخشد وروح را باخلاق حسنه وعادت خوب جلا میدهد وراه راست مینمایاند وبآدمی میآموزد تاهوشیار ومهربان ومشفق ورحیم وصدیق باشند، همین خصائص اسلامی بود که ملل را از وحشت ناکترین دوران توحش بعالی ترین مراحل حکمت وتمدن کشانید در مدت کوتاهی اخلاق خشن وصفات وحشیانه وقساوت آنهارا بمحاسن اخلاق

انسانی تبدیل کرد ، بهر حال درراه تعصب دینی نسبت به مسلمانان افراط و مبالغه میکنند همچنان که دربارهٔ تعصبات نژادی راه مبالغه وافراط پیموده‌اند ونتیجه آنرا جوروستم دانسته و چه بسا متدینین‌را هم دراین ماجرا دخالت دادند تابامخالفان خود وارد جنك وستیز شده بتوانند اظهار وجودنمایند، باید دانست که ملت‌های غربی برای کشت و کشتار بسوی‌شرق آمدند نه‌برای فتوحات و نه بمنظور دعوت دینی ، بلکه جنگهای خونینی بنام جنگهای صلیبی براه انداختند و همان‌کاری را کردند که اسپانیا در باره مسلمانان اندلس کرد ونظیر همان‌کاری است که درآغاز قدرت وشوکت‌دیانت‌مسیحی مرتکب گردیدند ویهودیان را درقدس جمع نموده سوزانیدند .

این روشها وحملات ناگهانی مخالف اصول دین است و ابدا ثبات ودوامی ندارد وبطوریقین پس‌ازآن آشفتگی‌ها ارباب دیانت ناچار میشوند بسوی رحمت و عدالت و صلح وصفا روی آورند ، دیانت اسلامی در میان طوایف مختلفه آنهم در قرون گذشته تعصباتی بوجود آورد اما راه افراط نرفتند تاجائی که خونریزی براه افتاد وزمین خالی ازسکنه گردید، آنزمان که مسلمانان ازجزیرة‌العرب بیرون آمدند تاکنون سابقه ندارد که مرتکب کار زشتی‌شده وبرخلاف دین‌اسلام رفتاری از آنان بروز نماید ، بزرگترین دلیل ماهم این است که تاکنون ملل مختلف و مذاهب گوناگون درمیان کشورهای اسلامی باآراء و عقاید دینی خود زندگی مینمایند و درآغاز عظمت مسیحیت نیز ناتوان و ضعیف بودند اما ابدا در زیر فشار مسلمانان قرار نگرفتند .

گرچه مسلمانان برای جهانگیری و کشورگشائی حرص‌زیادی نشان میدادند وبامخالفان بشدت مخالفت میورزیدند ولی درتمام دوره‌ها همواره برای کسانیکه تسلیم می شدند حق‌بسیاری قائل‌بودند ودرباره حفظ احترام وحقوقشان ابراز مساعی داشتند و جلوی فساد و فتنه انگیزی راکه ممکن بود متوجه آنان گردد جلوگیری نمودند . یکی ازمعتقدات راسخ مسلمانان این‌بود هر کس درذمه‌ما راضی باشد ودرحمایت‌ما قراربگیرد (او ازماست وماهم ازاوهستیم) ودرمعامله باآنان ازدستور خداوندخارج نمیشدندچنانکه خداوند فرمود « یاایهاالذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداءالله ولو علی انفسکم ولوالدین والاقربین‌آیه» مگرآنانیکه ازبشریت خارج شده و

آدم نشدند .

از آغاز طلوع اسلام تا کنون از فعالیت مخالفان اسلام که درراه ترقی وتعالی استعدادی بخرج میدادند جلوگیری نشد ودرمیان کلیه دول اسلامی باداشتن اختلاف عقیده وادیان مختلفه ببالاترین مراتب ترقی وتعالی رسیدند.

درآن زمانهائی که اسلام دوره جوانی و کمال قدرت را میگذراند این سیره پسندیده وخصائل عالی درمیان مسلمانان معمول بود وبرای آنهائی که بااخلاص کارمیکردند ازخشم پادشاه آسوده وازفشار و زحمت در امان بودند البته این حالات را تازمانیکه اخلاق ورفتار آنان عوض نشده بود حفظ کردند وسوء نیتی درکارها بروز نمینمود وفهم این مطالب هم برای ملل اروپائی که خود تابااین اندازه قابلیت اجرای عدالت اجتماعی نداشته وچنان تسامحی راهم روا نمیدانستند مشکل بود بااین وصف گمان میکنند که مسلمانان باندازه‌ای متعصب هستند که مخالفان را از مطالبه حق خود محروم مینمایند ؟!

باآنکه مسلمانان درکمال قدرت وعظمت مشغول تسخیر کشورها و جهانگشائی بودند معهذا برای قبول دیانت اسلام کسی را مجبور نمی کردند .

آری اگر دعوت اسلام ازطرف کافران رد میشد محکوم به پرداخت جزیه میشدند که درسال مقدار مالی میبایست باشرایطی بصورت مالیات به پردازند وشرایط پرداخت جزیه نیز درکتاب های فقهی اسلام نوشته شده .

شیوه پسندیده مسلمانان برخلاف روش رومانیان ویونانیان در ایام قدرت اولیه آنان بود که هرجای جهان‌را میگرفتندفشاری واردمیاوردند تادین خودرا فراموش کرده چیزهای تازه بیاموزند، چنانکه این کارها رانه تنها دربرخی ازکشورهای شرقی مرتکب شدند بلکه درکشور های اروپائی نیز بموقع اجرا گذاشتند وباپیروان لوتردرآغاز ظهور مذهب پرتستان مخالفت ها نمودند.

این بحث را ازآن جهت بیان کردیم تاکسانیکه میخواهند روشن بشوند وازفروغ آن استفاده کنند ویادبودی هم برای آیندگان باشد اکنون بحث گذشته خودرا دنبال میکنیم.

آیا شخص خردمند اعتدال درتعصب رانقصی میپندارد ؟

تفاوتی که بین تعصب دینی وتعصب نژادی موجود است این است که

تعصب پاکتر ومقدس‌تر بوده وفوائد وثمرات آن بمراتب بیشتر از تعصب نژادی می باشد گمان نمیکنم آدم عاقلی بتواند دراینخصوص تردید کند.

پس چرا چیزیرا که نمیدانند مغلطه میکنند؟!

وازروی کدام اصل خردمندانه‌ای تعصب نژادی پیدا کرده ومعتقد گردیدند که فضیلتش از عالیترین فضائل است وآنرا تعبیر بوطن دوستی می نمایند؟!

وازروی چه‌قاعده‌ای از قواعد سعادت بشری اعتماد پیدا کردند که اعتدال درتعصبات رامسامحه تلقی نمایند وآنرا نقصی محسوب بدارند ومعتقد برفع چنین نقائصی باشند؟!

آری بفرنگیها ثابت گردید که بهترین و عالی ترین روابط بین مسلمانان همان رابطهٔ دینی است وقدرت اسلامی‌هم ناشی از تعصبات اعتقادی میباشد وازطرفی باید متذکر شد که فرنگیها چشم طمع بکشورهای اسلامی دوخته وافکار خود را همواره متوجه اینگونه مسائل نمودند که باید معتقدین بدیانت اسلامی دست‌ازتعصب برداشته ودرنتیجه رابطه محکم ومقدس آنان قطع ورشته یگانگی گسیخته شود وجامعه رابااین ترتیب بسوی‌احزاب‌وفرقه های‌گوناگون متمایل سازند.

این نکته برای خردمندان وفرنگیان روشن است که مسلمانان‌دارای تعصب نژادی نبوده وفقط ازلحاظ مناسبات دینی ومعتقدات مذهبی متعصبند بهمین علت دربعضی از کشورهای اسلامی مفسدین وتبهکاران رایاری‌میکنند و برای آنها امکان بیشتری فراهم میآورند تادر راه نشر فساد وایجاد نفرت ازتعصبات مذهبی‌درمیان افراد ساده‌لوح‌بتوانند تعصبات نژادی رابآنان تحمیل کنندتاباپیروی ازچنین عقاید ناپسندی گرفتار جهالت و بدبختی وسفاهت‌شده اهتمام واحترامی نسبت به‌تعصب نداشته باشند ومانند کسانی که‌هنوزخانه‌ای برای خویش‌بنانهاده‌اند آشیانه خودرا ویران کرده وسرگردان و بی‌خانمان درمعرض حوادث وصدمات قرار بگیرند!

این شیوه ناجوان‌مردانه‌را از آنجهت درشرق بکار بردند ودرباره افکار وعقاید اسلامی و طبایع ملل بجستجو وتحقیق پرداختند که خیال فرمانروائی وحکومت داشتند وچون دریافتند که روابط مسلمانان براساس دین قرار داد وتازمانیکه اعتقادات عمومی مردم وتعصبات ملی درجامعه حکم‌فرماست نمیتوانند حقوق ملل اسلامی راپایمال نمایند ناچار دسته‌ای از

مسلمان نماها را که کینه دردل واحساسات خصمانه‌ای نسبت باتحاد مسلمانان دارند (مانند نیچریه های هند ودهریان) وادار میکنند تا مردم را تحریك نموده ومجبور شوند که بامعتقدات اسلامی مخالفت و دشمنی ورزند و خود اجانب هم درفاسد جلوه دادن عقاید اسلامی وتوهین بشعائر وتعصبات دینی کمك میکنند تاآتش تعصبات مذهبی مسلمانان راخاموش وحرارت غیرتشان راسرد واجتماعات‌واتحاد اسلامی‌راازهم پاشیده‌گردانند وبادهریان‌مساعدت وهمراهی مینمایند که مدرسه یامجله ویاروزنامه‌ای تأسیس وبانشریکسلسله اوهام وخرافات مسلمانان را بضعف وناتوانی کشانیده واساس یك جامعه‌ای را برهم بزنند فقط بخاطر آنکه میخواهند بآسودگی واطمینان خاطرقدرت خودرا درکشورهای اسلام مستقر سازند .

البته ساده لوحان بی‌ایمان وبیدینی هم هستند که دولت بیگانه‌را در اینگونه موارد یاری میدهند وازآنها حمایت وپشتیبانی میکنند واز این‌راه بعضی ازپست های کوچك بدست میآورند تالقمه نانی تهیه نمایند، درحقیقت این‌گروه بیدینان ملت خودرا ببهای‌لقمه نانی باجانب میفروشند، این‌قاعده وروشی است ازسیاست غرب که بسیاری ازدول نیز بخوبی آن را تجربه نمودند .

اروپائیان ازاین راه توانسته‌اند در راه تأمین مطامع خویش رشته های اسارت بدست‌وپا وگردن شرقیان وسایر ملتهای اسلامی وملت‌عثمانی بیفکنند بنابراین شکاری ازبین نرفت بلکه بزرگان وامیران‌ووابستگان‌بعلم وتمدن جدیدجزوشکار شدند ! !

وآنان راآلت اجرای مقاصد خود وکشورشان ساختند پس ازروش دهریان وزنادقه نباید تعجب نمود که درلباس اسلامی سرگرم هوی وهوس هستند، تعجب اینجاست که برخی ازمسلمانان ساده لوح باداشتن‌عقاید دینی متعصبان بدین را ملامت وسرزنش میکنند وآنان را خشن وازکاروان‌تمدن عقب افتاده میدانند ومیفهمند که بااینگونه سرزنش ها شکافی درمیان‌جامعه اسلامی واردآورده‌وشئونات اسلامرا فاسد وخانه های خودرا بادست‌خویش خراب میکنند.

آنان ندانسته ونفهمیده میخواهند تعصبات معتدل دینی‌را ازبین‌برده وملیت خودرا محونمایند وجامعه را یکدفعه بدست بیگانگان بسپارند وتـا

زمانی که زمین و آسمان در گردش و کارند مسلمانان بصورت بندگانی در دست بیگانگان قرار داشته باشند.

بخدا از اینان تعجب نمیکنم و تعجب من بیشتر از طرز تفکر وچگونگی رفتار فرنگیان است که از زشتی تعصبات مذهبی خود خجالت نمیکشند و متعصبان اسلام را مردم باخشونتی میشمارند.

فرنگیان بیشتر از سایر مردم جهان متعصب تر وحریص تر هستند زیرا اساس حکومت خود را براساس اغراض سیاسی قرار دادند و از این جهت عده‌ای از برانگیختگان دینی برای موفقیت های آنان مساعدت مینمایند و مترصدند در سراسر جهان واجتماعات بشری ولو یکنفر هم وجود داشته باشد آن یکنفر متدین بدین مسیحی گردد.

در سرزمین متمدن غرب ناله و فریاد و غوغائی برپاست وهمه بایك صدا فریاد میکنند که حادثه مهمی اتفاق افتاد وبااین هیاهو میخواهند افکار عمومی را بسوی خود جلب وجبران مافات نمایند، احتیاطات لازمه را نیز بخرج میدهند تامبادا لطمه بجامعه دینی آنان وارد آید وبا وجود آنهمه اختلافات نژادی وبغض ونفرت های سیاسی که نسبت بیکدیگر دارند بازهم بامراقبت های بیشتری درحفظ وحمایت یکدیگر ابراز علاقه مینمایند واگر حادثه وپیش آمد سوئی برای یکی ازدولت های غرب روی داد فوراً تمام قوای جنگی ونیروهای سیاسی خویش راگردآورده بحمایت آن برمیخیزند ولو اینکه دردورترین شهرهای چین یاقطعه‌ای ازدورترین نقاط جهان باشد.

بهرحال هراتفاقی برای ملل مسیحی روی بدهد اگر چه براثر اختلافات نژادی وسیاسی رشته دوستی وعلائق آنان ازهم گسیخته باشد ولی بازهم بمنظور جبران زیان‌های وارده وحفظ اصول دیانت مسیحیت درصدد تلافی برمیآیند، واگر طوفان فتنه بالاگرفت وبتمام سرزمین‌ها سرایت کرد وخون مخالفین دین ومذهب همه‌جا رافرا گرفت هیچگاه عرقی از چهره آنان فرو نمیریزد وابداً احساس ناراحتی نمیکنند بلکه همچنان درغفلت ونادانی بسر خواهند برد واثری ازفطرت بشری که واجد شفقت انسانیت است درآنها ظاهر نمیگردد.

گوئی از دین خود خارج شده ودر ردیف حیوانات چرنده قرار گرفته‌اند و ازنوع انسانی که اروپائیان خود را حامی وطرفدارش میدانند نیستند، البته‌این خصائص افراد متدین نیست بلکه ازمعتقدات دهریان و آنان است که پای‌بند دیانت نبوده وخدارا نمی شناسند و آنانیکه بعضی دینی داشتند همین قسم رفتار کرده و آرزو میکنند که دربرابر حق توقف نمایند اما ازحق تجاوز می کنند

ولی انگلیسی‌ها در تعصب دینی مردم عجیبی هستند یکنفر از آنان ببالاترین درجات آزادی فکر نائل میگردد ودر رأس احزاب جای میگیرد مانند(گلادستون) وهر کلمه ازدهانش بیرون میرفت گوئی از روح یك کشیش مسیحی الهام گرفته وهرکاری هم میکرد پیش از انجامش می‌اندیشد وچنان رفتار پسندیده‌ای داشت گوئی با انجیل استخاره کرده است .

بنوشته‌ها وخطابه های گلادستون نگاه کنید بخوبی این معنا بثبوت میرسد .

ای‌ملت اسلام :

این زندگانی شماست که بایدآن‌را حفظ نمائید وخون خودرا بیهوده هدر ندهید وروح خودرا نکشید وخوش بختیهای خویش راباپائین تراز مرك نفروشید، این مسئله روابط دینی شماست نباید باوسوسه ها غره شوید و بهوا وهوس دل به‌بندید وفریفته گردید ویکسلسله مزخرفات باطل شما را مدهوش سازد، پرده وهم وخیال راآز جلوی چشم بردارید و روابط دینی خودرا که استوار ترین روابط بین ملت های ترك وعرب وفارسی وهندی و مصری وغربی است حفظ نمائید وآن‌را بجای روابط نژادی قرار دهید، به طوریکه اگریکی‌از برادران شما درنقطه‌ای گرفتار مصائبی گردیدیا کشور وآشیانه‌اش ازبین رفت متأثر بشوید وخود راشریك دردآن بشمارید وبا نگرانی مراقبتش کنید چه‌آنکه چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد، باید بدانید که استقرار اینگونه روابط محکمترین روابطی است که‌خداوند نصیب شما گردانیده وسبب بزرگی وعظمت شما خواهد بود واین پندیات‌را کوچك نشمارید، برشماست که در برابر قدرت عدالت سرفرود آورید زیرا عدالت اساس وپایه کائنات است ، کسانیکه ازاجرای عدالت شانه خالی کنند رستگار نمیشوند پس پرهیزکار باشیدواوامر الهی‌را انجام دهیدوحقوق بزرگان خودرا محترم بشمارید ودارای حسن معامله بوده رعایت احکام را بنمائید واز نظر حفظ منافع‌ملی‌وبرقراری روابط‌خود بافرزندان‌وطن وهمسایگانی که ادیان مختلف دارند بامهربانی رفتار کنید، چه‌آن که مصالح شما در مصالح آنان بوده ورعایت ،صالح آنان نیز بستگی بامصالح شما دارد ، در عالم هموطنی باید چنان برادری داشته و نسبت بیکدیگر کمك ومساعدت نمائید که نیروی اجتماعی شما درمقابل متجاوزین و ستمکاران طماع سنگر محکمی باشد، تعصبات ملی را وسیله دشمنی قرار ندهید که حقوق مردم را

پایمال سازید و بدانید که دیانت شما هرگز با اینگونه روشهای زشت سازگار نبوده و برای مرتکبین آن شدید ترین مجازات و مکافات ها را قائل است.

هیچوقت تعصب خودرا بخاطر میل این‌وآن بکار نبرید بلکه‌آن را برای تحکیم قدرت وشوکت کشور خود ذخیره نمائید ودر راه‌اکتساب‌علوم وفضائل وکمالات انسانی بروز بدهید.

باید تعصب خودرا بخاطر توحیدکلمه وحفظ حقوق اجتماع بکاربرید وطوری اقدام نمائیدکه هریك بتوانید بادست خود وسیله عزت و سعادت برادران خویش را فراهم وآنها را از کوچکی باوج قدرت وعظمت ارتقاء دهید.

۲۳ ـ قدرت اجتماعی و تأثیر جنبش های عمومی؟

ممکن نیست گروه کثیری از مردم را در میان جمعیت کمی مستهلك کرد

مرام ومقصود طمع کاران مدت زمانی مخفی بود ولی بعد ظاهر شد وپس از آنکه شروع بکار کردند مردم ازهمه چیز آنان اطلاع پیدا کردند، زورمندان ملل برای بدام افکندن بینوایان توجه زیادی ابراز داشتند و چنان بمغز خود فشار آوردند تا آن که توانستند در سایه هوش وفکر خود روشی بکار برده بیچارگان رادرنهایت سختی وفشار قرار دهند باندازه‌ای که آن فشارها برای بشر طاقت فرسا وغیر قابل تحمل بود ملت هائی آمدند وبا کمك شیطان صفتان مغرور دست بکار گردیدند وگمان بردند که باقوای ناچیز خود خواهند توانست دست بدست هم داده برجمعیت بیشماری حکومت کنند وتصور نمودند که جمعیت زیاد را میتوان درمیان جمعیت کم مستهلك کرد!...

حوادث گوناگونی که درزمان های دور ونزدیك اتفاق افتاد بهترین گواه تاریخی است که اگر سزاوار باشد فامیل کوچکی درمیان ملت بزرگی مستهلك یافانی گردد ونام ونسب خودرا فراموش کند اما جایز نیست که وقتی یك ملتی بیاید و نیروی ملت دیگری راکه از نظر تعداد نفرات باآن مساویست محو و نابود سازد اگر چه نیروی آنان زیادتر از حد تصور باشد.

اززمانیکه تاریخ بدست ماافتاد وآنچه‌راکه عقل سلیم حکم میکند وحرکت وجنبش اجتماعات انسانی هم شاهد است هروقت ملتهای بزرك به ناتوانی گرفتار شدند واختلافاتی برسر کلمات پیدا کردند ودچار غفلتی شدند بهیچوجه عواقب خوبی دربر نداشت واگرهم آسایش وراحتی بدست آوردند آن‌هم دوامی پیدا نکرد یادچار فتنه‌ای گردیدند واز نعمت‌ها محروم وبیبهره ماندند در چنین وضعی قدرت بیگانه نیزآن‌ها را از پای درآورد ومتوجه حقایق وقسمت‌هائی نمود.

آری هروقت براثر مرور زمان حوادثی پیش بیایدو آلام و پریشانی هائی برای مردم ببار بیاورد آنوقت است که به بقاء خویش علاقمند میشوند ودرصدد برمیآیند گم کردهٔ خودرا باز یابند وراهی بسوی نجات پیدا کنند در اینحالت احساس قدرت خفیفی نموده از احساسات فطری وتعلیمات شرعی و احکام الهی الهام میگیرند ومیفهمند که تنها وسیله رهائی وموفقیت آنان در اتحاد واتفاق است ونفوس انسانی گرچه بفساد طبیعت وگرفتاری آن عادت نموده اما وقتی گرفتاریها بدرجه شدت رسید بصورت جامعه مشترکی درمیآید که دیگر طاقت جور وستم راندارند ودرپی چاره جوئی میشوند اگرجریان ازاختیارشان خارج شده باشدبازهم تاآن اندازه که امکان داشته باشدقدرت خودرا جمع آوری مینمایند وبالاخره بچه گرگ شیرمیشود واز خود صرف نظر میکنند،

چه بسا بیك اشتباه بزرگتر یا لغزشی گرفتار شدند پی میبرند که باید درصدد جبران افراطکاریهای خود برآمده وبکوشند دیگر بمصیبتی گرفتار نشده فتح وغلبه‌ای نصیبشان گردد.

جنبش میکنند تاآنچه راکه تحمل‌پذیر نیست یاطاقت وقدرت دفع آن را ندارد وبه رأی تدبیرش قیام کرده اکتفا نکنندکه تنها بلاهارا محو نماید بلکه برای ادامه کوششهای خود از هیچ حادثه ای مأیوس نمیگردد و اگر روزی رهبر جنبش کناره گیری کرد یا درنتیجه پیش‌آمدی بهلاکت رسیدتا زمانیکه علت وآثاری ازاو بجای مانده فوراً رهبر دیگری که هوشیار تر ودانا‌تر وباارادة‌تر است بجانشینی اوانتخاب میکنند.

آری ممکن است اثر این جنبش‌ها کم یابعلتی مواجه باشکست بشود وعوامل آن ازبین برود ولی عادت براین است که اگر عادات و اخلاق و روش ملت های جهان بااخلاق آنها تباین داشت وطاقت آن‌را نداشتند تا در برابرشان سرتسلیم وعجز فرودآورند تسلیم نمیشوند وهمچنین نمیتوانند آن دسته ازمردم بیگانه رابپذیرند ودرخود مستهلك سازند.

شکی نیست که منکر آنها شدند و البته هرچه انکارشان بیشتر بشود بهمان اندازه ازآن‌ها دور خواهندگردید وهرقدر ازآنان دورتر بشوند بیگانه‌تر شده وبعضی هانیز بما نزدیك میشوند وبنا بر این آنان راکوچك میشمارند و باآنها همان احساساتی را دارند که نسبت بیک بیگانه وخائن بوطن دارند، هنگامیکه تعدیات ازاندازه تجاوز کرد ملتها اختلافات نژادی

خودرا فراموش میکنند وباهم متحدشده و برای رفع خطر آماده میگردند مسلما درچنین‌وضعی ایجاب مینماید که بمرام نژادی ومذهبی توجه کافی مبذول دارند زیرا دعوت باتفاق وبرادری آنهم برای نیل بهدف‌های بزرگ لازمتر است تاآنکه بدنبال منافع‌شخصی بروند ، موضوع مهمی که‌دراین‌روزها(۱) باعث اعجاب گردیده این است که دربسیاری ازنقاط شرق جنبش های عظیم فکری پیدا شده وهرچه مطامع و نیرنگ‌های بیگانگان برای بلعیدن کشور های شرق ودرزیر فشار قراردادن آنها زیادترمیشد دامنه حرکت وجنبش‌ها زیادتر میگردید وهر کدام بتکاپو افتادند تاخودرا ازچنگال بیگانگان‌نجات بدهند وهمواره برای اجرای نیات خود دنبال وسایل وعواملی میگردند که ممکن است خوب وهم بد داشته باشد .

خردمندانشان کوشش مینمایند که نیرو هـای عظیمی ازمردم را بهم پیوند داده برای تحصیل آزادی‌وحقوق اجتماعی شرق قیام کنند وهوشمندان آنان‌نیز منتظر روزی هستند که بتوانند در راه موفقیت گام هـای مؤثری بردارند ، اگرچه بیگانگان طمـاع کور هم باشند مسلم است که نمیتوان با دلایلی آنان‌را قانع ساخت مگراینکه زمانه کارشان را بسازد زیـرا عادت روزگار بافرزندانش چنین است وقضای الهی ومشیت پروردگار ودایعی‌در نهاد خلقت بشر گذاشته که خواه ناخواه آشکار میشود و آنچه راکـه قلبا انجامش‌رامیخواهیم‌عملی‌میگردد ، مدتی بود که‌جوروستم‌بسیاری‌بشرقیان‌وارد میآمد خصوصا این فشار و ظلم نسبت بمسلمانان شدیدتر بوده و آنهـا را سرافکنده وخوار گردانید چه بساشهریاران رابزور از سلطنت خلع وحقوق بسیاری از بزرگان را بافشـار و ظلم پایمال و ثروتمندان را بینوا نمود بطوریکه هیچیك ازطبقات جامعه در امان نبوده وهمه از تعدیات ستمکاران طماع صدمات زیادی دیدند ، اینها حوادثی بود که در کشورمصر اتفاق‌افتاد وطوری آنهارا تحت تضییقات وفشار قرار داد که درهیچیك ازادوار گذشته سابقه نداشت وحقیقتا عقل‌بشر ازمشاهده رفتارشان بدهشت افتاده و آنهمه شکنجه‌ها را غیرقابل تحمل نمود . نیرو هـای بیگانه بآنها یورش آوردند وبنام عدالت شوکت وسعادتشان را لگدکوب کردند وبهروسایلی که‌ممکن

(۱) مقالاتی دراینخصوص ازطرف سید در سال ۱۳۱۱ . ه . ق در اسلامبول ودرسال ۱۳۰۱ درپاریس منتشر گردید .

بود بمقاصد سودجویانه خود دست یافتند وحرکت اعرابی پاشارا وسیله قرار داده وآنچه را میخواستند ببهانه گرفتاریها و بزور طوفان مصائب اعمال نمودند وگمان کردند که نهایت هوشیاری را بکار بردند درصورتیکه توهمی بیش نبود وکاری را آغاز نمودند که سرانجام ونتیجه‌ای دربر نداشت .

بلی هنوز جنبش اول خاموش نشده بود که درمیان چهاردیوار دربسته‌ای جنبش دیگری بوقوع پیوست وبجای جنبش‌های اولیه تأثیر بسزائی درجامعه بجای گذاشت وآن جنبش مهدویت بود ، گرچه پس‌از مدتی خاموش گردید وشاید بعدأهم خاموشش کنندولی حرکت وجنبش های دیگری بدنبال دارد که بهیچوجه ممکن نیست بتوان شعله های آن‌را در عالم اسلام خاموش نمود وبهمین علت درحیرتند که چگونه آن‌را جبران نمایند!!

آری در مصر نهال حنظل غرس کردند وبالاخره زقوم خوراکشان میشود. شکی هم نیست عاقبت آنانی که درباره حرص وطمع مبالغه مینمایند اگر امور کشوررا بمردم‌لایق وآشنا بکارها بسپارند چون لیاقت انجام آنها رادارند میتوانند بنفع کشور وبرای حفظ مصالح‌مملکت استفاده‌های‌شایانی ببرند وبآرزوهای خود نائل بشوند بدون آنکه ازارزش واهمیت خودبکاهند ولی بدبختانه دنبال راههای مختلفی راگرفته‌اند که مردم‌را دچار تفرقه و پراکندگی نموده و در نتیجه هوی و هوس آنها را بسوی نیستی ونابودی کشانیدند !

آری اینها بود عامل پراکندگی که زود اثرش ظاهر گشت‌و جامعه رادربرابر تجاوز وظلم وستم باتحاد ویگانگی آماده کرد تادرمقابل‌ستمکاران صف‌آرائی کنند .

اگر بدسته مخصوصی هم جور وستم روابدارند وآن‌ها قدرت‌مقابله نداشته باشند بدون تردیدآن هائی که سالم باقی میمانندگذشته راتلافی خواهندکرد وحجاب غفلت‌پرده‌ایست که مابین اشخاص سالم وسایربرادرانی که‌گرفتار شدندکشیده شده است‌اوهرگاه ستم وزیان دامنه پیدا کرد وهمه راتحت فشار قرار داد و غیر قابل تحمل بود دیگران نباید دنبال آسایش و شفقت بروند زیرا این اقدام زیان بسیاری دربر دارد وحادثه ناگواری که درمصر اتفاق افتاد نمیتوان‌احتمال‌دادکه بسایر کشور ها سرایت نکند چه آنکه مصر طلیعه سر زمین های مشرق زمین است وموقعیت خاصی‌درکشور های اسلامی دارد یعنی درحقیقت دروازه حجاز شمرده میشود واگردروازه

مزبور دارای امینت بود مسلمانان میتوانند بحفظ امنیت و آسایش مسلمانان اطمینان پیدا کنند وگرنه دچار اضطراب و نگرانی و تشویش خاطر شده ارکان تشکیلات وعظمت دیانت اسلامی را ازدست خواهند داد زیر خطرات احتمالی را کاملا احساس مینمایند.

خطری که مصر را تهدید میکند تا اعماق مغز مسلمانان ریشه دوانیده است وراز دلشان برزبانها افتاده ومسلماً تازمانیکه پیکر مصر زخمی است دردهای مسلمانان التیام نمی پذیرد.

آیا این ها میتواند برای مسلمانان شگفت آور باشد که چراروابط مذهبی وزبانی قوی تر ازروابط نژادی است؟!

تازمانیکه احکام قرآن درجامعه مسلمانان حکمفرماست و بدستورات آن کار میکنند وهمه نیز زبان قرآن را میفهمند روزگار نمیتواند جامعه مسلمانان رادچار خواری وزبونی سازد،

فجایعی که درمصر اتفاق افتاد درجامعه اسلامی اثر دردناکی بجای نهاد بطوریکه همه ازآن بیحد وحساب متاثر شدند و باندازهٔ اثرآن شدید بود که درارواح مسلمانان نیز رسوخ کرد ومانند اعتقادی درهوش وعقل جای گرفت و مسلمانان بیاد گذشته خویش افتاده نفس های بلندی میکشند وبا کمال مراقبت بآیندهٔ خود مینگرند و منتظر بروز وقایعی هستند ولی اکنون نمیتوانند صدای خودرا بلند کنند و ناچار باید مدتی درحالت سکوت بسر برده وشاید بسوی انحطاط پیش بروند زیرا عوامل مساعد ولوازمی باید بدست آورد تا آزادی خودرا تأمین نمایند همین قسم استعمار در برابر نوامیس کائنات مطیع است باینمعنی که برای مدت معین ومحدودی میتواند بحیات خودادامه دهد وهمینکه نوبت مرگ آن فرارسید وشرائط آماده گردید مردم خواهند توانست قدرت وتسلط خودرا به بیگانگان تحمیل نمایند آنوقت است که دیگر فروتنی وسکوت درمقابل بیگانگان راعار میشمارند،

باید دانست تازمانیکه عوامل ترقی درحال رشد وتکامل میباشد حرکتی بطرف انحطاط وفنا بوجود میآید وهمینکه موجبات انحطاط فراهم آمد جامعه بسوی ترقی میرود، برای حاکم ومحکوم نوبتی است و قاعده‌ای هم بحکم لازم وملزوم فراهم میآید، ازصدمه قوی بهضعیف وحشت فراهم میشود وازآثار علم درنادان ترسی پدید میآید ودر برابراین دونیروخوار و سرگردان میگردند.

(مانند اهالی مستعمرات) چون که دردوران اولیه زور وتکبروجور وستم بمستعمرات وارد میآید آنها را دچار وحشت وصدمه وگرفتاری میکند ومعنویات‌را از آنان سلب نموده وآزادی فردی وعزت نفس وآزادیهای ملی وقدرت اجتماعی را از آن‌ها سلب مینماید آنگاه دوره قضاوت براصل مادیات پیش میآید ومردم از کلیه محسنات کشور وتجارت وکار هـای مفید محروم میگردندوشرارت رواج پیدا میکند وبالاخره باخذ مالیاتهای سنگین وکمر شکن مردم را درفشار میگذارند و درچنین موقعیتی یك حالت اضطرابی که نشانه زندگانی است پدید میآید بطوریکه همه بیکدیگر نگاه میکنند وآهسته بدون اراده سرودست خودرا تکان میدهند وریش داران اظهارلحیه مینمایند که همه اینها اولین نمونه مظاهر حیات است.

پس‌ازآن افکار خودرا بروز میدهند وبحرکت درمیآیندوصدای خود را رساتر میسازند وابتدا باشلاق وبعد باشمشیر قیام میکنند آنگاه پادشاه عادلی بآنان حکومت خواهد کرد وخداوند حافظ و نگهدار ستمدیدگان می شود.

هرزمانی هم سزاوار بدانند گاه گاهی درباره مستعمرات اصول عدالت را رعایت نموده وجور وستم را از آنان برطرف میسازندوالبته قضایا بندرت اتفاق می‌افتد وفقط یکی‌از آن موارد موقعی بـودکـه انگلیسی‌ها درباره امریکائی‌ها که همزبان وهمدین وهم مذهب‌واخلاق بودند رعایت نمودند آنهم اندك‌مهربانی هائی معمول داشتند که باید گفت بدبختانه دستورات‌مستعمراتی استثناء ندارد.

همه میدانیم که امریکائیان چه ستم هائی رادیدند وچه بیدادگری ـ هائی راتحمل کردند وچگونه بـاخذ مالیاتهای سنگین اموال و هستی آنان را ربودند.

آخرین ظلم وستمیکه بر امریکائیان واردآمد مـاجرای اوراق مهر شده بود که تمام خرید وفروش‌هاوقراردادهارا باید روی آن عمل میکردند وبرروی اوراق نوشته وثبت میشد ودرنتیجه این‌کار دارائیشان‌را ازچنگشان بدر آوردند. وآمریکائیان‌بامشاهده این وضع‌اسف انگیز ناچار شدند بمجلس لردهای انگلستان شکایت نمودند ومخصوصاً بعداز دوجلسه عمومی کـه در نیویورك تشکیل‌شد که باید اوراق مزبور را درهمه چیز عمومـی کنند تمام ملت امریکا باین اقـدام اعتراض کـردند ودرنتیجه بروز هیجانات عمومـی

اجتماعات امریکا بتکاپو درآمدند واعصابشان سخت ناراحت گردید وجداً لغو اوراق مزبوررا خواستارشدند.

اگر ملت امریکا درآن روزها جنبشی نمیکردند ممکن بود در زیر بار فشار مالیاتها وپرداخت عوارض سنگین گمرکی که برای ورود چای مقرر داشته بودند همه‌چیز خودرا ازدست بدهد وخسارات وصدمات غیرقابل جبرانی باضافه نفوذ سیاسی بیشتری بآنان واردگردد ولی همان شدت‌فشار وجور وستم ها بودکه امریکائیان راتکان داد وروحشان رابر اثر شکنجه و آزار برانگیخت واضطرابی سراپایشان را فراگرفت تامتفقاً صدای خودرا بلندکردند وبااتحاد ویگانگی برای تأمین آمال ملی وکسب شرافت وآزادی بپا خواستند ودر سایه جانبازی وفداکاری توانستند به‌پیروزیهای درخشان و مطمئن امیدوارکنندهٔ دست یابند. ـ

۲۴ - ابن خلدون و سید جمال الدین

ابن خلدون درقرون وسطی شبیه کانت است ومانند ابن خلدون هم یکی ازحکیمان بزرك سیاسی واجتماعی جهان اسلامی سید جمال الدین است که از چند جهت باوشبیه است .

چه هریك ازآنان دروس اسلامی راآموختند وسپس براستادان خود درحکمت وفلسفه اجتماعی وسیاسی برتری یافتند ومسلمانان را تشویق و ترغیب نمودند که مطالعه ودقت کنند تاازحقایق زندگانی بهره‌مندگردند وهردو دانشمند نامی سرگرم سیاست شدند وکوشش داشتند که بریاست نائل گردند وبا وسعت مشرب وسعه صدر درآمیزش با مردم خوش برخورد بودند وباقلب پاك وتند مزاج خود درحل مشکلات کار بر بودند.

ابن خلدون وسید جمال الدین برای فهم تعلیمات اسلامی مستقلا از راه اجتهاد زحمت کشیدند واز تقلید و پیروی کورکورانه دوری جستند و در مسائل دین ومذهب مجتهد بودند وتوجه دقیقی داشتند که مابین اصول صحیح اسلامی وقواعد علم اجتماعی وفق دهند تا در اصلاحات شئون وانتظامات احوال اجتماع اثراتش ظاهر گردد .

بدون محافظه وریاکاری بااوهام وخرافات وتقلید هائی که بنام دین نامیده میشد مبارزه کردند و درین راه مقدس دیانت پاك اسلامی دشمنان و حسودان درهرگوشه وکنار ودر هرکوی وبرزن ودرهرشهر ودیار ودربار شهریاران بنای مخالفت وهو وتکفیررا راه انداختند .

اوضاع واحوال ابن خلدون درغرناطة وفاس وتونس وقاهره درمدت پنج قرن خیلی شبیه است باحوال سیدجمال الدین درهریك ازشهرهای کابل-تهران-قاهره اسلامبول . سید جمال الدین گرفتار آخوندهای خشك بود چه مباحث دقیق فلسفی‌را بگروهی ازشاگردان خود که ازدانشجویان الازهر بودند یاد میکرد وهمچنان ابن خلدون درتونس گرفتار آخوندنمایان مقدس‌نما بود و محسود آنان قرار گرفت که چرا مردم باو توجه داشتند و دانشجویان مراکشی بچه جهت بحوزه درس وی میشتافتند و به سخنان و آراء ابن خلدون مترنم میشدند تاآنجا که میگویند که آن عالم نمایان خشك درنزد حکمران تونس

رفتند ودرباره حکیم اجتماعی زبان بسعایت وبدگوئی وافتراء دراز کردند .

پادشاه اسپانیا با ابن‌خلدون پیشنهاد کرد که نزدش باشد تاشیرینی و لذت زندگانی‌را به بهترین روشی بچشد وکامران وکامیاب بقیه عمررا بسر برد حکیم زیربار نرفت همچنان سلطان عبدالحمید بسیدجمال‌الدین پیشنهاد کرد که دیگر ازسیاست دوری کند وازمقاومت ومخالفت باناصرالدین‌شاه قاجار خودداری‌نماید ویکی اززنان حرم‌سرا را بزنی اختیار کند تادریکی‌ازکاخها بخوشی وشادکامی زندگانی را بسر برد .

سید درپاسخ گفت هرگاه این‌کاررا درآخرعمری انجام‌دهم همه‌تعجب خواهند کرد مانند آنست که فلان دانشمند بزرك روحانی کـه به پارسائی مشهور است همراه شاگردان خود بنام هوا وهوس بخرافات شتابد و باده گساری کرده وباده افشانند وپای‌کوبان شوند وکوس رسوائیش را برسر بازارها نوازند .

ابن‌خلدون درمصروفات نمود و درگورستان صوفیان بیرون دروازه نصر دفن شد وقبرش گمنام ودرردیف گورهای غریب قرار دارد و همچنین سید جمال‌الدین دراسلامبول غریب مرد و درمزارشیخلردفن گردید و هرگاه یك جوانمرد آمریکائی آرامگاهی برای سید نمی‌ساخت نشانی ازاو نمی‌ماند مقام ومنزلت سید درردیف فیلسوف بزرك اسلامی ابن‌خلدون می‌باشد.

ابن خلدون ستاره درخشان عالم اسلامی است که درسخت‌ترین‌زمانه میزیست و آن کوکب فروزان درافق تاریك سیاست واجتماع قرون وسطی درخشید وزود خاموش گشت و مردی مسلمان و بلندهمت بود نسبت بدین و ملت اسلام دلبستگی‌داشته وشور وعشقی فراوان داشت ومیدید که بیگانگان از وسط آسیا تاشمال آفریقا و غرب اروپا دولت‌های مغولی و ترکی و بربری تشکیل میدادند و بمسلمانان فشار وارد آوردند وخود شخصا آن کشورها را از اشبیلیه در مغرب تا حجاز و ازشرق تا دمشق سیاحت کرد و بچشم خود امیرتیمور گورگانی را دید که بسوی سوریه حمله ورگردید و « بترو » اسپانیولی را هم در غرب دید که مهیـای حمله به‌غرناطه آخرین کشور اسلامی در اندلس بود .

ابن خلدون حوادث و انقلابات تاریخی را بچشم خود دید که چگونه جهان اسلامی درخاموشی فرورفته و درغرقاب تیره روزی دست‌و پا میزد و

بادقت و توجه عالمانه اوضاع و احوال مسلمانان را مطالعه مینمود و برای آئینه عبرت آیندگان وحقایق زندگانی کتاب تالیف میکرد وبدانشجویان درس میگفت تا ارواح خشك وجامد را بیدار ساخته وآنانرا برای اجتماع جهان اسلامی مفید تربیت کند ولی برخورد مردم با ابن خلدون خوب نبود وکمتر توجه به سخنان و نصایح حکیمانه او داشتند تاآن شعله فروزان خاموش گردید وحکیم بزرك اجتماعی دیده برهم گذاشت و چشم از این دنیا برداشت و ازتاریکی اجتماع ومحیط مایوس وناکام گردید وپس ازپنج قرن که از وفاتش گذشت آن روح درخشان و همیت اسلامی در سید جمال‌الدین تجلی کرد وباردیگر مشعل فروزان اسلامی درخشید وجهانیان‌را متوجه نبوغ رادمرد بزرك اسلامی نمود سید جمال‌الدین چشمان خودرا باز کرد وازهرسو جهان اسلامی‌را مردگان متحرك دید .

آنچه را که پنج قرن پیش ابن خلدون بچشم خویش دیده بودسیدهم دید که همه خوابیده بلکه مرده‌اند .

تیمورلنگ‌را درقیافه سلطان عبدالحمید دید و «پترو» اسپانیولی را در قیافه بزرگان سیاست اروپا میدید گوئی که سید جمال‌الدین از آرامگاه ابن خلدون برخاست وهدفش اززندگانی، مسافرت وگردش وسیاحت بود . سید جمال‌الدین شرق وغرب جهان را سیاحت کرد وبمکه ومصر وطهران و اسلامبول وروسیه وپاریس ولندن و برلن شتافت ومیدید از سمتی زندگانی است و از سمت دیگر مرك است و از سوئی اعتماد به نفس است و از طرفی قناعت است وکوشش و طمع ، از یك طرف و نادانی و سستی واز یك طرف کوشش و دانائی است و از طرفی پارسائی و پرهیزکاری آن آخوندك در مصر و شیخ‌الاسلام در اسلامبول که مخالفت با سید میکردند هم چنانکه در تونس وقاهره پنج قرن پیش با ابن خلدون مخالفت می‌نمودند آری تاریخ تکرار میشود .

گویاارمیای پیامبر است که باخود راز ونیازی دارد بخوانیدبه‌بینید سید جمال الدین چه‌میگوید گربه‌ام برگذشتگان است ! زنده باد پیشینیان ! کجا رفتند سرچشمه‌های رحمت وپدران مهربان وشفقت !!

کجا هستند بزرگان مروت وشیر مردان نیرومندکه درسختی وفشار حوادث فولادآبدیده بودند . ای‌بهترین مردم باستانی که برای امربمعروف

ونهی ازمنکر جنبش نمودید و برای حق و حقیقت قیام کردید کجا رفتید وچه شدید ای بزرگان دین ودانش که بعدل وداد رفتار می کردید وحکمت وتدبیر بنای ملت را برپا ساختید، کجارفتید ، ازگورستان آیا می نگرید که فرزندان شما چگونه ازسنت وروش اسلامی منحرف شدند ورویه راکنار گذاردند تا آنکه بناتوانی وسستی گرفتار شدند ودلها سوخته گردید وقربانی بیگانه گشتند و توانائی آن را ندارند که از خود دفاع کنند وهیچکس راندارند که آنان را ازخواب خرگوشی بیدار کند وگمراه رابراه راست رهنمائی نماید اناللهوانا الله راجعون»

آیا سید جمال الدین از بیداری شرق و اصلاح جامعه شرقی مایوس گردید ؟ ! هرگز! هرگز! ودیدکه نهال جهان اسلامی کم کم خشك میشود ولی درحلال آن و شاخه‌ها و برگ های سبزهائی روئیده است که پس از پژمردگی خندان میشوند !!

آیا این برگ‌ها سبزهای پراکنده دراین درخت کهن سال که برگ های کهنه وپوسیده‌ای رادربر دارد باقی خواهند ماند آیا برگ های تازه زندگانی نوینی رابجهان اسلامی مژده میدهد و تنه این درخت زنده‌خواهد ماند؟ سیدفداکاری کرد وهمه نوع فداکاری و کوشش نمود وتلخی‌وشیرینی زندگانی را مانندابن خلدون چشید و این دودانشمند بزرگ وحکیم اسلامی فرزندی ازخود بیادگار نگذاشتند ولی ابن‌خلدون مقدمه مشهوراجتماعی‌خود را بیادگار گذاشت .

اما سید جمال الدین کتابی از خود بیادگار نگذاشت ولی برای مردم فداکاری کرد و مسلمانان را از خواب غفلت بیدار و بسوی زندگانی و رستگاری رهبری نمود .

تااینجا خلاصه‌ای‌است از زندگانی و فلسفه سیاسی واجتماعی آخرین حکیم بزرگ اسلام سید جمال الدین افغانی .

پایان



بها ٤٠ ریال